## فهرست نامه‌های تاریخی و عهدنامه‌ها و فرمانهای سلطنتی

فهرست نامه‌های تاریخی و عهدنامه‌ها و فرمانهای سلطنتی

نسخهٔ نفیس بی‌نظیر و منحصر بفرد

# نزهة القلوب وتحفة الاحباب

تالیف

حسن الخوئی که بنام سپهدار دیار اوج

ابو الحرب بولوغ ارسلان بن السعید الشهید حسام الدین سورک ابن امیر چوپان تقدیم داشته

حاوی بعضی نامه‌های پادشاهان و فرمانها و عهدنامه‌ها و مکاتیب سلطنتی که دیده نشده

قسمت اعظم آن نامه‌ها بسنوات تسع عشرون وثمانمائه و اربع ثلاثین ثمانمائه و اربعین ثمانمائه مورخ است

فهرست نامه‌ها و مکاتیب و همچنین مطالب کتاب برای نمایاندن اهمیت محتویات و لغات مندرجات تنظیم میشود

شرح حال مولف . در هیچ تذکره و منبع کتب اشاره بنام و شرح حالش نشده و فقط معلومات ما بذریعه همین کتابت وهی هذه

بطوریکه در دیباچه مینگارد در دستگاه (ابو الحرب بولوغ ارسلان بن) امیر سورک بن امیر چوپان پس از طی مدارج منصب کتابت دانشها یافته و کتاب حاضر را بنام او مضمون الاقدام داشته

آنچه از مطالب کتاب بر می‌آید به فضلی است بارع و منشی قادر در نظم و نثر توانا چنانکه در صفحه ۱ سطر — آورده (انشیف را در ابداع غرائب نظم و نثر

کامل بوده نمودات که از اختراع لطایف نثر نیز خالی نماند) دست تالیف نسخه حاضر نیز که در این باب میگوید (مختصری مشتمل بر آیات و احادیث

و اشعار صد بیت تازی ترجم بصد بیت فارسی از گفتار خود .)

علاوه از فوائدیکه در مطالب کتاب مندرج است مانند احادیث و کلمات بزرگان نام و اثر چند شاعر را آورده که در هیچ تذکره فهرست

چندین نامه و فرمان و چندین عهدنامه از سادات که در مازندران حکومت و سلطنت داشته و فرمانهای سلاطین و صورت نامه

های ملکه‌ای سلاطین که ارزش تاریخی بنهایت دارد نام و اثر چند تن از منشیان بزرگ درباری هست که انها نیز بنوبه خود

نادر و بسیار با ارزش است حاوی میباشد . برای نمایاندن و درک اهمیت اینکتاب نفیس و نایاب فهرست هر موضوع

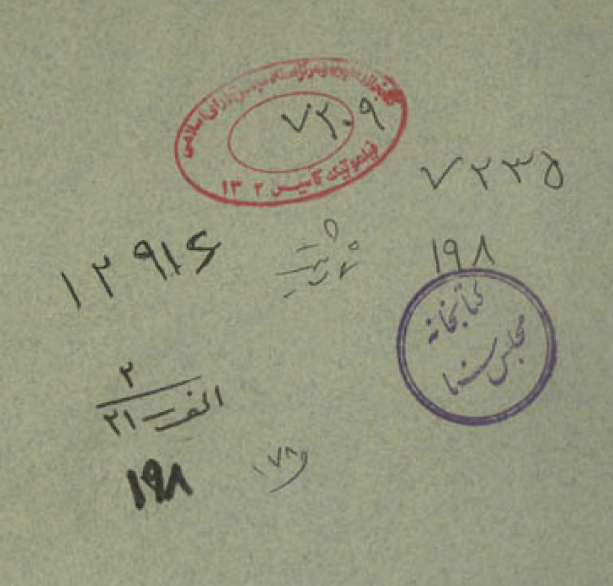
و هر قسمت و تهیه و با مقدمه اضافه مینمائیم . توضیح اینکه از شرح حال بولوغ ارسلان اطلاعی در دست نداریم جز اینکه نواده امیر چوپان [illegible]

که سپهسالار سلطان ابوسعید بهادر بوده و این نکته برای شناختن اولاد امیر چوپان یک ارزش تاریخی خواهد داشت

فهرست ابواب چهارگانه کتاب که در صفحه ۳ آورده بشرح زیر است قسم اول : مشتمل بر صد آیت از قرآن مجید با ترجمه آن در قصاید مختلف

قسم دوم : مشتمل است بر صد کلمه از احادیث نبوی در اغراض متباین قسم سوم : جامع صد کلمه از نصایح خلفا و حکما و موجزات الفاظ فصحا و

شعرا در مآرب متفرق قسم چهارم : حاویست بصد بیت تازی ترجم بصد بیت فارسی در مطالب متفرق



بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم یا کریم

الحمد لله الذی تفضل علی عباده مواهب الانعام و علا معادن خواطر الفصحاء ببدایع جواهر الکلام والصلوة والسلام علی خیر الانام محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم المبعوث لتبیین شرایع الاسلام و تمهید قواعد الاسلام والاحکام و علی عترته و اصحابه و اتباعه الکرام اما بعد چنین گوید ناظم این قلاید و ناثر این فواید احوج خلق الله الی الغنی حسن [illegible] [illegible] که پوشیده نیست بر ارباب [illegible] که اطباق عرایس نفایس [illegible] عقود آیات متین قدیم و لآلی [illegible] کلمات رسول کریم تزیین [illegible] امثال حکم و اشعار عرب و عجم موشح گردانند و چون این ضعیف الفضل حسن شکسته در ابداع غرایب نظم و شعر تجربتی حاصل کرده بود [illegible] اختراع لطایف نثر حاصل نماید شعر

و لم ار فی عیوب الناس عیبا کنقص القادرین علی التمام

پس بموجب این [illegible] و تحریص [illegible] صدیقی که تحقیق عبارت و تحقیق



فن براعت نقشبند گلشن لطف نسیم عبارت معجز بیضا از [illegible] تسطیر آیات و احادیث و امثال و [illegible] تازی انشا کرده و آنچه محفوظ بود ترجمه بعضی ابیات فارسی که از گفتار خود در معانی مختلف بی التزام تکلف این مقدار را [illegible] تألیف کرده شد و اگر چه این مجموع بغایت موجزات اما [illegible] آنست که هر کتاب این مقدار را مستحضر گرداند [illegible] اخوانیات و حوادث و اختلاف حالات موافق معنی که بصورت تحریر رسید و لایق هر دعوی که در محل نظر در آید لطیفه [illegible] که درج کرده اند نظم گرچه مشک اندک بود خوشبوی گردد زود دماغ خانه را روشن کند گرچه بود کوچک چراغ [illegible] [illegible] نعم سوابق کرم حضرت علیه خداوندگار اعظم مالک الملوک الاسلام [illegible] صاحب السیف والقلم مفیض الفضل والنعم [illegible] والدین مغیث الاسلام والمسلمین [illegible] السلطان [illegible] ابن السلطان السعید الشهید [illegible] [illegible] رسیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شعر [illegible]

چه جواب لایق خطابات و چه ثنای در خور کتابت به اکمل حمد بفزود رفت که مقصود از جمع این کلمات فایده کتاب و اداب و التماس

دوستان [illegible] موسوم به زینة القلوب و تحفة الاحباب نام نهاده شد و به چهار قسم تفصیل کرده آمد بدین ترتیب

قسم اول مشتمل بر صد آیت از قرآن مجید در معنی صد مقام [illegible] قسم دوم محتوی بر صد کلمه از احادیث مصطفی صلی

الله علیه و آله و سلم [illegible] قسم سوم جامع صد کلمه را از فصیح حکما و جزالت الفاظ فصحا [illegible] قسم چهارم

حاویست بر صد بیت پارسی [illegible] در مطالب مختلف و شتی که در این قسم از آنچه تعیین رفت اتفاق زبان رفت

و بالله التوفیق و الهدایة و منه المعونة و الارشاد قسم اول مشتمل بر صد آیت از کلام مجید در معنی صد مقام مشکلات

اول حمد و سپاس فراوان حضرت ربوبیت را که [illegible] اسباب [illegible] الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن دوم

بحمد الله دریافت این سعادت [illegible] مهیا مقدر گشت [illegible] ان ربنا لغفور شکور الذی

احلنا دار المقامة من فضله سیوم امروز بحمد الله [illegible] لذات مصفا الیوم احل لکم الطیبات چهارم [illegible]

هر نعمتی که بنده بدان [illegible] از حضرت آفریدگار باید دانست و ما بکم من نعمة فمن الله پنجم رعایت [illegible]

و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ششم [illegible] علیم است که [illegible] ضمایر از لوح [illegible] خائنة الاعین و ما تخفی

الصدور هفتم حصول شرف اختصاص [illegible] فضل ربانی [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء هشتم

هر کسرا خواهد [illegible] نهم [illegible]

[illegible] دهم [illegible]

[illegible] یازدهم [illegible]

[illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم [illegible]





افهام مشابهت الهام [illegible] چهاردهم در این تصدیق ظن کاذب را چه طریق و در این مقال [illegible] و تعجب را چه مجال

افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون پانزدهم نقد اقوال ارباب قلب از آن است که نقش سکه صدق [illegible] یقولون

بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم شانزدهم ظاهر اقوال [illegible] افعال [illegible]

[illegible] هفدهم هر آینه [illegible] بازگشت [illegible] خطیئته

هجدهم [illegible] نوزدهم [illegible]

[illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بیستم [illegible]

[illegible] و در قرآن عزیز [illegible] و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط بیست و یکم [illegible]

[illegible] بیست و دوم [illegible]

[illegible] بیست و سیم [illegible] بیست و چهارم [illegible]

[illegible] بیست و پنجم [illegible]

[illegible] بیست و ششم [illegible]

[illegible] بیست و هفتم [illegible] بیست و هشتم

[illegible] بیست و نهم [illegible]

[illegible] سیام [illegible]

[illegible] سی و یکم [illegible]

[illegible] سی و دوم [illegible] سی و سیوم

[illegible] سی و چهارم [illegible]

[illegible] و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان سی و پنجم [illegible]

رفع [illegible] فاطمئنتم فی [illegible] سی و ششم بواسطه دعوت نادانی چندان از دوستدار مخلص قطع پیوند [illegible] کرد التهلکه بالفعل

السفهاء [illegible] سی و هفتم دعوی [illegible] احباب را چه نقصان و [illegible] از روی [illegible] کرده [illegible] ولا تزر وازرة وزر اخری

سی و هشتم هر یکی را از وضیع و شریف مقصدی معین و [illegible] مبین است و [illegible] سی و نهم گفتار آن جماعت [illegible] لایق کردار

و موافق [illegible] کبرت کلمة تخرج من افواههم چهلم [illegible] بانصاح تقریر [illegible] حاجت [illegible] در اصلاح [illegible] الذی

کفر چهل و یکم ان الحکم مفصل و آن مهم منقضی گشت قضی الامر الذی فیه تستفتیان چهل و دوم چه پندار [illegible] اعمال خارج [illegible] افعال

[illegible] الحب الا الله [illegible] چهل و سوم هر چه از انواع [illegible] اوصاف [illegible] شاید [illegible] ماند

[illegible] ذلک [illegible] چهل و چهارم باشد که [illegible] از آن [illegible] مضایق [illegible]

لعل الله یحدث بعد ذلک امرا چهل و پنجم باشد که از آن [illegible] سیجعل الله بعد عسر یسرا

چهل و ششم باشد که گل مقصود از جانب غنچه انتظار بر آید [illegible] فعسی الله ان یاتی بالفتح

او امر من عنده چهل و هفتم باشد که [illegible] کرده [illegible] اعراض [illegible] التحقیق [illegible]

[illegible] انا الی ربنا راغبون چهل و هشتم هجوم غموم [illegible] هو الذی ینزل الغیث من

بعد ما قنطوا چهل و نهم آثار حسن اعمال [illegible] ظاهر است و انوار [illegible] نواحی [illegible]

آن طایفه [illegible] پنجاهم [illegible] ولا تجهروا له بالقول

کجهر بعضکم لبعض پنجاه و یکم فلان [illegible] عشرت [illegible] دعوات [illegible] خود [illegible]

و [illegible] خلیفه پنجاه و دوم [illegible] آن جماعت [illegible]

[illegible] پنجاه و سوم [illegible]

مراکب [illegible] الضار و اعیان [illegible] آن [illegible]

[illegible] پنجاه و چهارم [illegible] مغفور [illegible] فتح [illegible]

[illegible] کفار [illegible] جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پنجاه و پنجم

زجر [illegible] ستان [illegible] صاحب [illegible] فاستخف قومه فاطاعوه

پنجاه و ششم مهمات [illegible] توقع [illegible] مرادات وارد [illegible] ان [illegible] یفعلو پنجاه و هفتم [illegible] جاده حق

[illegible] اخلاق تعطیل [illegible] اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم پنجاه و هشتم [illegible]

[illegible] نصور [illegible] ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو

پنجاه و نهم اگر [illegible] مملکت [illegible] جهان [illegible] بخشد [illegible] و ان

یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر شصتم هر که [illegible] لطف ایزدی [illegible] فروغ [illegible]

[illegible] روز [illegible] و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور شصت و یکم موت [illegible]

[illegible] کل من علیها فان کل شیء هالک الا وجهه

[illegible] شصت و دوم [illegible] کل نفس ذائقة الموت [illegible]

[illegible] شصت و سوم [illegible] اجل [illegible]

ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر لو کنتم تعلمون شصت و چهارم [illegible] شصت و پنجم

واجب [illegible] فاصبر صبرا جمیلا شصت و ششم هر که [illegible] رسید [illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

[illegible] افعال و اقوال [illegible] شصت و هفتم [illegible]

[illegible] شصت و هشتم [illegible] روزی [illegible]

[illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

شصت و نهم [illegible] من یتوکل علی الله فهو حسبه هفتادم [illegible] من حیث لا یحتسب [illegible]

توقع انتفاع [illegible] انقطاع [illegible] هفتاد و یکم [illegible]

حطام دنیا و الاخرة خیر لک من الاولی هفتاد و دوم [illegible]

[illegible] هفتاد و سوم [illegible] هفتاد و چهارم

هر کس متتبع احوال خود و معایب و تدبیر افعال خویش باشد کل نفس بما کسبت رهینة هفتاد و پنجم هرچه داری چون بطیب نفس [illegible]
آن گرفت سپاری انجام اطوار ذخیره باقی و جنت وافی باشد ما عندکم ینفد و ما عند الله باق هفتاد و ششم از صحبت مردم بی تهذیب
بر علامت چه حاصل و از تجربه مجرب چه غرامت چه صورت فایده بندد و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه هفتاد و هفتم مدد کردار رفیق مرد
نباشد والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت هفتاد و هشتم هر کس محل رفعت خود دست [illegible] است و بر حاجت جانب خویش
بر دیگران مغرور [illegible] فرعون هفتاد و نهم استیلا استغنا بر نفس انسان موجب طغیان است و وفور فراغت
و بطر بسبب اعراض و عصیان ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی هشتادم فلان در هر کاری دمی مذموم و قدمی شوم دارد و انجا
توجهه لا یأت بخیر هشتاد و یکم برق فرزند چه نباشد و از مردم خبیث نهاد طیب نزاید والذی خبث لا یخرج الا نکدا
هشتاد و دویم مردم را از شکنای دنیا حصول اغراض و مقاصد موجب اعراض و مفاسد است و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نأی بجانبه
هشتاد و سیم گو بر سپهر چرخ کلی خواه بستن از [illegible] قهر ما نخواهد رستن ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم هشتاد و چهارم
اگر پروردگار [illegible] موآخذت کردی از هر مرکب [illegible] بر روی زمین از هیچ حیوان اثری نماندی و لو یؤاخذ
الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة هشتاد و پنجم اگرچه بنده [illegible] کند [illegible] و دو [illegible]
هشتاد و ششم هرچه [illegible] اندیشند ضمیر ما بر [illegible] حقیقت آن حال [illegible] و قد احاط بما لدیه خبرا
در چند [illegible] حدیث [illegible] فتنه کردن [illegible] هشتاد و هفتم غور [illegible] افهام انسان از تلاطم
امواج نطق [illegible] عقل این طایفه در آینه سخن [illegible] و لتعرفنهم فی لحن القول هشتاد و هشتم اکرام ضیوف از صنوف
مکارم اخلاق است [illegible] هشتاد و نهم [illegible] نودم
[illegible]
[illegible] نود و یکم
[illegible] نود و دویم [illegible]
[illegible] نود و سیم [illegible]





فی انقطاع است و مراتب درجات در غایت ارتفاع والذین اوتوا العلم درجات نود و چهارم خود بدید است در جهان [illegible]
کار مرد و [illegible] بر کاری لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا نود و پنجم مشکل دانا و نادان چون [illegible] رشته منعقد شود [illegible]
در یک مقام کی برند قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون نود و ششم همواره جاهل آزار عالم مایل باشد و از تجرع جانب
حق ذاهل بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه نود و هفتم هر که بر جاده حق قدم نهاد با گمراهی [illegible] انصاف مساوی باشند [illegible]
علی صراط مستقیم نود و هشتم دلت زبان از عرض او دور باید داشت [illegible] که او دست حق تعالی از جمیع مکاره
نگهدار اوست و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه نود و نهم هر کس از مال [illegible] لینفق ذو سعة من سعته
صدم باشد العداوت زایل [illegible] شود عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة تم القسم الاول
قسم دویم محیط است بر صد کلمه از احادیث حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اغراض مبانی اول [illegible]
اسلام [illegible] دو عالم [illegible] روی زمین [illegible]
خواجه [illegible] السلطان ظل الله فی الارض یأوی الیه کل مظلوم دویم [illegible]
[illegible] از جور [illegible] در باره رعایا [illegible] عند الله [illegible] کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته سیم حلم [illegible]
[illegible] را آراید و [illegible] خصلتی [illegible] چهارم [illegible]
که در دنیا [illegible] جهان [illegible] الظلم ظلمات یوم القیامة پنجم تیغ بران [illegible]
[illegible] الجنة تحت ظلال السیوف ششم
حفظ دست و زبان [illegible] از علایم اسلام [illegible] المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه هفتم
یمین [illegible] بسبب [illegible] الیمین الفاجرة تدع البلاد بلاقع هشتم [illegible]
[illegible] غفلت بیدار [illegible] نهم اقتضاء حسن اخلاق [illegible]
محترم دارند [illegible] دهم مردی رفیق [illegible]
[illegible] یازدهم [illegible]

والحث کنم نعم اللغه دوازدهم اصلاح مهمات بتدریج نمودن کردن و اتمام اسباب معیشت بنه بر صورت هنده و کما التدبیر نصف
العیش سیزدهم کثرت تودد با خاص و عام نتیجه فکر صائب و ثمره رای ثاقب است که التودد نصف العقل چهاردهم استیلاء
هموم بر نفس امیر اسیر و طفل شاه پیر گرداند که الهم نصف الهرم پانزدهم هر کرا از کثرت عیال ثقالتی و از مؤنت اطفال املاقی
نیست بی ملک پادشاهی [illegible] مال اغنیا که قلة العیال احد الیسارین شانزدهم سؤال بخوبی چیزها علم فقیه است که حسن السؤال
نصف العلم هفدهم نقود جواهر امثال با برق حیرت محک تمام توان سنجید که ملک النفس خواتم هجدهم وجود بزرگانی که
بسمت کبر سن موسوم باشند سبب فراغ خواطر انام و واسطه خلود خصب نعم باشد کما البرکة مع اکابرکم نوزدهم بحمد الله که چون حکمت حال
حاصل است و ثروت مال موجود و در اداء موعود مطل محمود نیست که مطل الغنی ظلم بیستم تتبع اهواء زنان همه مایه فریب و اروی باشد
و نمونه وسواس تواند بود که النساء حبائل الشیطان بیست و یکم تجاوز از جرایم جوانان واجبست و تغافل از کثرت هفوات ایشان
بمقتضای عقل [illegible] شعر گرچه جوانی همه فرزانگیست هم به یکی شاخ ز دیوانگیست و صدق این معنی از زبان نبوت
مستفاد است که الشباب شعبة من الجنون بیست و دوم امانت مایه استظهار است و خیانت ماده افتقار الامانه تجر الرزق و
الخیانه تجر الفقر بیست و سیم تعجیل [illegible] خواطر [illegible] خواب سحرگاه مایه حرمان [illegible] الصبحة تمنع الرزق
بیست و چهارم علما [illegible] حضرت [illegible] خزانه اسرار آفریدگارند که العلماء امناء الله علی خلقه بیست و پنجم طاعم شاکر درجه صایم صابر دارد
الطاعم الشاکر کالصایم الصابر بیست و ششم هر چیز را که خواطر خلق خواهان باشد عیب [illegible] نهان باشد که حبک الشیء یعمی و یصم بیست و هفتم
متابعت سیرت [illegible] اجتهاد و موافقت [illegible] احدق [illegible] که المرء علی دین خلیله بیست و هشتم ترک دختران [illegible] اخوان
باشد و در کلمات مصطفی وارد است که دفن البنات من المکرمات بیست و نهم التزام سکوت مایه سلامت است و
سایه سعادت که من سره ان یسلم فلیلزم الصمت سی ام هر کرا ایزد تعالی باحسانی مخصوص گرداند اثر آن پیدا و در شکر
آن کوشا باید بود که من اتاه خیر فلیر علیه سی و یکم هر که چهل صباح از لباس استراحت خواب منقضی کرده با نوار مصباح عبادت
پروردگار عز و علا مستضیء شود ینابیع حکمت از دریای دل بر جویبار زبانش جاری گردد با نوار مصباح عبادت پروردگار که من
اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سی و دوم گر بخشد و غفرات [illegible] احسان [illegible] زبان

شعر

من کان

۱۰

من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت سی و سیم هر که برعایت مراسم حفظ
الغیب اخوت برادری کند در دنیا و آخرت در حمایت عون پروردگار باشد که من نصر اخاه
بالغیب نصره الله فی الدنیا والآخرة سی و چهارم باری تعالی یار آنکس باشد که معاونت یاران و محا
فظت عرض برادران کند والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه سی و پنجم هر که
باحسانی مخصوص گشت و امکان مجازات نداره و بتکرار ذکر و اظهار شکر آن حق گذاری کرده
باشد که من کان اولی معروفا فلیکافئه فان لم یستطع فلیذکره فان ذکره فقد شکره سی و ششم
هر که توجه کلی بحضرت الهی کند سوابغ نوال الرزاق [illegible] از آن جهت بدو رسد که تصور در خاطر نیاید و توقع
آن از هیچ آفریده ندارد که من انقطع الی الله کفاه الله کل مؤنة و رزقه من حیث لا یحتسب سی و هفتم
هر که در دنیا بسبب معاتب و واسطه خطایی معاقب گشت امید باید داشت که در آخرت با عادة
جزاء آن جرم [illegible] او را مطالبه نرود که من اذنب ذنبا فی الدنیا فعوقب فالله اعدل من ان یثنی عقوبته
علی عبده سی و هشتم [illegible] جنان بالمکاره محفوفست و درکات نیران با راحت شهوات مکفوف
که حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات سی و نهم از جمله فواید سفر حصول صحت [illegible]
چهلم قلت تردد نزد احباب موجب ازدیاد وداد است چهل و یکم قلت قرض سبب طراوت حال و موجب
فراغت بال است که اقل من الدین تعش حرا چهل و دوم دین دامیست که مرغ دل را مضطرب گرداند و
[illegible] رگه پرتو آفتاب دین را محتجب گرداند که الدین شین الدین چهل و سیم مرحبا [illegible]
که از خوی بد پیش فرسوده کردی اگر گوئی غم دل آنکس گویی که از روی [illegible] بنقد آسوده کردی عرض
حاجت بر خداوندان اخلاق [illegible] و اصحاب سیما حسنین که اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه
چهل و چهارم عمارت مبانی خیر است از وجوه حلال و اموال [illegible] شبهت تا بنا و قواعد آن استوار و اساس

آن پایدار ماند که القول الحرام فی البین فانه اس الخراب **چهل و پنجم** گفتار خیر بضاعت غنیمت و سکوت از
شرّ سرمایهٔ سلامت که قولوا خیرا تغنموا واسکتوا عن الشر تسلموا **چهل و ششم** ترویح قلوب بمطالعهٔ تنزهات
بساتین و مشاهدهٔ ریاحین ریاض سنتی مندوب و عادتی مرغوب است که روّحوا قلوبکم ساعة بعد ساعة
**چهل و هفتم** زنان را بلبس فاخره و حلیهٔ تزئین نباید آراست و در حجاب حجال خود مستور و از موجبات
تهمت دور باشند ما تقدر که اغروا النساء من الحجال **چهل و نهم** زکوة مرامر اموال را حصنی منیع است و دوا مرضی
را دوائی نافع و دعا نزول بلا را اسلاحی دافع که حصنوا اموالکم [illegible] **پنجاهم** احسان در حال اقتدار
با عمال ابرار است و تجاوز از زلات زیردستان از آثار اخیار و داووا مرضاکم بالصدقة واعدوا للبلاء بالدعاء
**پنجاه و یکم** طمع خصلتی است مذموم که داغ عار و جاویه بر ... نشین باشد که استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع **پنجاه و دوم**
مشورت با ارباب عقول آنچه با اصحاب فضول باید کرد تا ... گاه بوخامت و عاقبت امور ندامت
نا نجامد که استشیروا ذوی العقول ولا تعصوهم **پنجاه و سیم** تجاوز از عثرات ... بعضا موسوم و بلعط معروف
باشند در مذهب نجابت واجب است که تغافلوا عن ... رولیف و عثرت آن طایفه را از نهضت
قرین و حلیف باشد و ایزد تعالی در کمال حال آن گروه را عذر پذیر و البته بپذیرد و دستگیر گردد که تجافوا
عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده کلما **پنجاه و چهارم** نور بهار ایام شباب و رواج آن گلزار تحت
و سلسال ینابیع ثروت و حلاوت خواب فراغت و زلال عین الحیات زندگانی را پیش از زمان
خزان شیب و زخم خار سقم و نکال عذاب فقر و مرارت غصص اشغال و ورود دنبال مکدر موت مغتنم باید شمرد
اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک
و حیاتک قبل موتک **پنجاه و پنجم** ترسیدن از مردم جای ترحم است رضیع لبان غنا که نعوط افتقار
در دام اضطرار افتد و عزیزی که از فروهٔ درجات مناصب قدم در حضیض درکات غرامت نهد عالمی که از خزانهٔ علوم عالی

باشد



باشد تجنب از ذل و جور جهال گرفت کرده که ارحموا ثلثة غنی قوم افتقر و عزیز قوم ذل و عالما تعبث به
الحمقی والجهال **پنجاه و ششم** در مودت احباب توغل جایز نیست شاید که روزی حال مختلف گردد و مزاج
مودت از استقامت بجهت منحرف شود چنانکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده احبب حبیبک هونا
ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما **پنجاه و هفتم** در عداوت دشمنان افراط نباید نمود باشد که الفت و عداوت
بمحبت و آن مخاصمت بمودت منقلب گردد وابغض بغیضک هونا ما عسی ان یکون حبیبک یوما ما **پنجاه و هشتم** ظفر
و نصرت بر اعدا بی تجرع مرارت صبر تصور ندارد و خلاص از حبایل شداید بی تحمل مشقات اندوه و ملال
نباید که اعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب وان مع العسر یسرا **پنجاه و نهم** کار کجات پرداخته
و کاری ساخته جفّ القلم بما هو کائن **شصتم** طریق احسان و اصطناع با اخیار و اشرار یکسان سلوک باید
داشت که اصنع المعروف الی من اهله والی من لیس اهله کالکرموا کریم قوم اذا اتاکم **شصت و یکم** التهاب خشم نیران
غضب بسکون سکوت تسکین پذیرد که اذا غضبت فاسکت **شصت و دوم** چون از این طرف قواعد تحکیم بود و مبانی
مصادقت مرام اعلام آن لازم نمود هرگز بداغ حرمان موسوم و بمرض فقر معلول نشد که عال من اقتصد **شصت و سیم** هر که
بجهل عزت و بحلم مذلت حاصل ... مشو که ما اعز الله بجهل قط ولا اذل بحلم قط **شصت و چهارم** هر که در مهمات امور استخارت
و مشورت را اسوهٔ افعال و قدوهٔ اعمال سازد هرگز بسهام خیبت و نصل ندامت مجروح نگردد که ما خاب من استخار
و ما ندم من استشار **شصت و پنجم** حلم و لطف موجب تزئین احوال است و حرف عنف و افراط موجب هتک احوال
اعمال که ما دخل الحلم فی شیء قط الا زانه و ما دخل العنف فی شیء قط الا شانه **شصت و ششم** هر شغلی را بابی فی جوهر دردی را
درمانی است که ما انزل الله من داء الا انزل له دواء **شصت و هفتم** هر سری را غمی لازم و هر سوری را ماتمی در عقب که ما کانت
فرحة الا تبعها ترحة **شصت و هشتم** چه توان کرد مصاحب ملازم ... تنگ است و نوش هم عهد لازم لذات ممتلوات دار
**شصت و نهم** کثرت سؤال موجب سوء حال و قلت منال است که ما فتح رجل علی نفسه باب مسئلة الا فتح الله علیه باب فقر
**هفتادم** هر که احسان خلق را باداء شکر مجازی نکند حقوق نعمت منعم حقیقی ... حضرت حق را هم نشناسد
کما لا یشکر الله من لم یشکر الناس **هفتاد و یکم** دفع سهام قضا است و قرع درع زرّاح بلا که لا ترد القضاء الا الدعاء

هفتاد و چهارم تسبیح در وقت شب و راه رفتن تنها هیچ نعمت بهتر از خلق نیست لا نعمة اهنأ من الخلق ولا مال اعود من العقل
هفتاد و پنجم چون بر حاشیه خاطری غبار آزاری نشیند پیش از آنکه سه روز منقضی شود موم است آن هجرت سوم
که لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث هفتاد و ششم هیچ اندوه نباشد چون اندوه وام و هیچ درد نیست چون درد دیده که لا هم
الا هم الدین ولا وجع الا وجع العین هفتاد و هفتم سخن چین سزاوار آن نباشد سزاوار لعنت است در جوار خول
جنت که لا یدخل الجنة قتات هفتاد و هشتم هر که از نسب ظالمی و دست از [illegible] نباشد روی جنان
نبیند که لا یدخل الجنة الا من جاء بالقیمة هفتاد و نهم هر که از غنا بشهوت نفسی حاصل است و از فقه جان غنای [illegible]
صدقه بروی حرامست و سؤال او مایه ندام که لا تحل الصدقة لغنی ولا لذی مرة سوی هشتادم هر که بر خلق خدای نبخشاید
لیس منهم افزوده رحمت بر او [illegible] که لا یرحم الله من لا یرحم الناس هشتاد و یکم [illegible] تا جزا [illegible]
افزون بر او واجبست لا الافراط [illegible] حنیفه بر جاده دین مصطفی [illegible] خواهند بود چنانکه فرمود لا تزال طائفة من امتی
علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة هشتاد و دوم [illegible] مظلوم اگر چه کافر بود دفع ظلم از او واجب باشد
که اتقوا دعوة المظلوم وان کان کافرا هشتاد و سوم [illegible] که تقدیم آن اعتذار باید کرد [illegible]
لایق تر آنکه [illegible] هشتاد و چهارم از جمله پیشان [illegible] چه اقرب [illegible] که اقل [illegible]
جنان ایشان خواهند بود که ان اقل ساکنی الجنة [illegible] هشتاد و پنجم چندان که [illegible] بنده [illegible]
[illegible] که ان المؤمن یبقی العبد علی قدر المؤمن هشتاد و ششم [illegible] حسن [illegible]
صدق ایمان [illegible] که ان حسن العهد من الایمان هشتاد و هفتم [illegible] مکارم
اخلاق [illegible] که ان مکارم الاخلاق من اعمال اهل الجنة هشتاد و هشتم
هر که را حق [illegible] هشتاد و نهم [illegible]
بنده [illegible] که ان الله [illegible]
نودم جواب [illegible] واجب که ان الجواب [illegible] نود و یکم
[illegible] و جود و علم بسیار [illegible] به مقدار [illegible] ان قلیل العمل مع العلم
کثیر و کثیر العمل مع الجهل قلیل نود و دوم [illegible] از نشان [illegible] محصول حسنات و ابطال منافع خیرات



کند که ان الحسد لیأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب نود و سوم فرح و [illegible] که ابو فانی عبارت از آنست
سبب نقصان مرتبه آن نیست و موجب دخول غیر آنست نود و چهارم نفس [illegible] از دست
دور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ان اکثر ما یدخل الناس
النار الاجوفان الفم والفرج نود و پنجم هر چشم [illegible] بر جاه [illegible] [illegible] گرفتار کند
که ان العین لتدخل الرجل القبر والجمل القدر نود و ششم جمال [illegible] ان تحب الاء [illegible] سعادت [illegible]
که ان الله جمیل یحب الجمال نود و هفتم [illegible] در [illegible] امور [illegible] عظیم همت [illegible] افعال
خسیس اجتناب فرماید که ان الله یحب معالی الامور ویبغض سفسافها نود و هشتم [illegible] عظم امواج بحر شهوت
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آفت غرق [illegible] آیه
که ان الله یحب البصر النافذ عند مجیء الشهوات والعقل الکامل عند نزول الشبهات نود و نهم [illegible] جبر باید
و جان [illegible] اعمال مرد [illegible] که یقبل توبة عبده ما لم یغرغر صدم [illegible]
و [illegible] [illegible] که ان الله ینهاکم عن القیل والقال واضاعة المال وکثرة السؤال
صد و یکم [illegible] نزول [illegible] [illegible] که ان الله اذا احب قوما
ابتلاهم فمن رضی فله الرضا ومن سخط فله السخط صد و دوم درباره اخوان [illegible] حصول
مغفرت [illegible] المغفرة [illegible] صد و سوم [illegible]
[illegible] که ان المنبت لا ارضا قطع ولا ظهرا ابقی صد و چهارم [illegible] رسیده
باشد [illegible] صد و پنجم هر که در رعایت [illegible] باشد
[illegible] صد و ششم هر که احترام اکابر [illegible] کند
[illegible] که لیس بکذاب من اصلح بین اثنین ختم کلام عبارت [illegible]
[illegible] که لیس الغنی عن کثرة العرض انما الغنی غنی النفس
تم القسم الثالث [illegible]

اوّل اگر بیا از خود عجب مدار نفعی است که به بدیهت مشکلات عقول در سر ادق جواب دست پیش آید که لیس
کشف شیئی را نتوان به وجه چنانکه یکی از صحابه فرموده سبحان من لم یجعل طریقاً الی معرفته الا بالعجز عن معرفته
دویم در کارگاه حکمت الهی بیم و امید را چون مهره شش و پنج در ششدر نفس داده‌اند تا بندگان را در
حالت خوف و رجا التجا بحضرت باریتعالی باشد که ان الله اقترن وعده بوعیده لیکون العبد راغباً و راهباً سیم
احسان انسان از وقایع مهیب و حوادث قطیع واقی از اسباب اذکار و کرباتی تواند بود و صنایع المعروف
تقی مصارع السوء چهارم فروختن را بوقت وفق صاحب صبر و سکون موجب زوال حرمت باشد و ازعاج
قلق و جنون چه رحمت افزاید لیس مع العزاء مصیبة ولا مع الجزع فائدة پنجم خطاب بوقت قطع و عتاب
با کریم از مولی حد بیشه زیردستان شد و عذر امید در عفو بوعید از ذات لیست بعید کرد که لا تکون لک لغو فی
عفو ولا عقوبة ولا یرجی اذا امنت ولا یخاف اذا خوفت ششم ابرو تعالی النقش حروف کاغذ ضمیر چنان
خواند که کیفیت احوال تواند که ان الله یرای من تلک یا یرای من حاله سکت هفتم صورت الکواکب مباشرت
مناسب معنی نیست بلکه صحبت بحال جهان آرای او مطرز است که محبوبت کسب حقوق با یک هشتم دعای بد فلان
و یار و لیران کار زار سپری باشد حقه از سب الی الطرب نهم هر که شنید تا عیان کنند هر که دانست
تا در میان آرد الامن تسمع فلیقل و من شهد علیک تسمع دهم سلامت سلامت را در سکوت است و زبان ملازم زبان که
ان البلاء موکل بالمنطق یکی از صحابه سنگ ریزه بر تفتق هوای قبیل آن نشود و اقوی آنست که نفس زبان پیش
که افزون شود و سبز نیل تو پس آن شکن تحصیل تحصیل جمع بضاعت بهتر از قناعت نیست و هیچ راحت
بهتر نیست که الطلب الرزق من خبایا الارض دهم احوال دنیا و احوال معاد گرو کشف حقیقت الشی زمکان او
گره در حالت رجا از آتش انداز مضایق بند بار بر حسب خلاص دو آتش ز علیک بر آن الصدق تحشی فی
فی الکلام ... فی الرجا و عدة عند البلاء یازدهم ای روزگار سوانیل به تا فرزند شایسته و مقبل زاید
الفرق ای ... نفع ولکن فان الوقت ... وهم دعوت ... گفته اند اذا احسنت فرجها فاق
اذا فعلت ... دوازدهم هر که داد از خود داد عنان امور در قبضه مرادات نهاد که من الضعف الکاسل فی نفسه





بعد الظفر فی امره سیزدهم اختیار عزلت و جدایی از مجالست خسیسان فی ... کذلک فی العزلة راحة عن خلیط السوء
چهاردهم مروت مردم را از لطافت لباس قیاس نتوان کرد که المروة الظاهرة فی ثیاب الطاهرة
پانزدهم اتلاف دوام از عادات کرام است و بخل و امساک از خصال لئام است که الدین سبیل الکرام
شانزدهم او چه ورزی زبان بر آید بام تو خواهد زر کریشی خدای که فشکر من اکثر شیئی عرف به هفدهم اکثر شکی
دیر بر تقوی و ورع عادت واقف از حرص و طمع هجدهم مکر و کرد و طمع کز زاینت بپوشد طمع چنانکه پرده
عقل که کی ... اگر مطامع بافراط افضل من الطمع نوزدهم چه توان کرد از تصرف در جهات دست
کو نیست خدای را در مباشرت اعمال استطاعت ... کرا اسکر اضعف الاس ... الحوی
بیستم عجب و خشم و هوا بر تبه شد ... آفت بر روح ... افلح من حفظ عن الطمع والغضب والهوای نفسه
بیست و یکم سپیان اچه بستری ... شام ... بر امید دار ... باشد که فرزندی ...
مواقف ... کرند موافق ... که کر ... عن قریب ... بار او ... بیست و دوم بار ...
از ... اثری بر جهان روی ... نباشد ... فی وجه ... فلم ... بیست و سوم
عقد ... نفعی است که ... حرفت ... نوالی ... حاصل شود و حرفه ... الناس ...
... الکس بیست و چهارم ... مجتمس ... باشد ... ال ... ارقش ...
... الانکار ... است ... اول ... بیست و پنجم ... قدم نهد و چون زبان در روان
... النفس ... فلا ... من ... النفس و من ... الناس ... بالحق والباطل بیست و ششم
... مردان ... مشاکت مردان شد خوی ... گروه ... کرد
... مال ... که مردان ... آن ... کرد ... انیامکم عالی الحیل القیس ...
... بیست و هفتم ... نفض ... عم ... آرد و که چون ... بر ... قبل
... در ... بیست و هشتم ...

بسیار بخور که خوار گردی ... ان المال لن یغنی ... علی نفسک شبعه و در کلمات اطبا آمده است که قلیل ...
... از صحابه که ... بالصبر ... مقصود آنست ... بعد از آن که ... از جمله ...
و از این سود مند گردی الناس من خوف الذل فی الذل ... حکایت مشایخ است که الفقر خوف الفقر ...
الزهد ... الدنیا ... [illegible] ... الذی ... الفقر ...
... وقت ... آورده اند که امیر المؤمنین علی علیه السلام در شخصی نظر کرد
که ... [illegible] ... اتق ... اتق ... [illegible] ... بکشی ...
... [illegible] ... الا من ... [illegible]
من جهل شیئا عاداه امیر المؤمنین علی علیه السلام این سخن ... آورده است ... کان ...
لا اهل الحلم اعدا ... بهترین ... [illegible] ... ماموں ...
که خیر المال ما وقی به العرض ... [illegible] ... که گناه خود اقرار باید داشت ... الکار ...
اعتراف باید کرد العفو عن المقر لا عن المصر ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... بهترین کلام کلام ... [illegible]
... [illegible] ... خیر الکلام ما قل ... [illegible]
قطع نسل ... [illegible] ... لا تقطع ... [illegible] ... من ... [illegible] ... عند القضا ...
در جمله احوال ... اشتغال ... باشد که فرصت انتقام ... [illegible]
میسر شود که علیک بالاحتمال ... [illegible] ... الی ... [illegible]
جداره ... [illegible] ... شکر ... [illegible]
... [illegible] ... شکر ... [illegible] ... اتمم ... [illegible]

الهموم



همم الدنیا ... [illegible] ... هر که ... [illegible] ... بر خواست ... کامن عمل ...
... [illegible] ... ولا تحسبن ... [illegible] ... که ... [illegible]
... [illegible] ... چون ... [illegible] ... آنچه در امکان حصول آید که ...
... [illegible] ... حکایت آورده اند که ... نوشیروان عادل عمال را ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... در رعایت اوامر و نواهی حق تعالی ... [illegible]
... [illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم

... [illegible] ... بلند عروج ... [illegible]
تو بهتر ... [illegible] ... خواستی ... [illegible] ... جهان ...
... [illegible] ... اقبال ... جهان ... [illegible]
... [illegible] ... هزار سال ... [illegible] ... سخن ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... حسود تو چون
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... فلک ... [illegible]
عروس جهان ... [illegible] ... فلک ... [illegible]
... [illegible] ... خدایا ... [illegible] ... جهان را ... فلک ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... سال ... [illegible] ... دولت ... [illegible]
... [illegible] ... از آسمان ... زمین ... [illegible]

بر زمین باد تا بر سما بود انجم   آسمان بود تا زمین [illegible]   عدل [illegible] شاه ابقا [illegible]

[illegible] ملک دولت بر زمین تا آسمان دوام بقا   خدمت تو پیشه کرده پادشاهان زمین   [illegible]

کرده [illegible] پادشاهی [illegible] هم دارین معنی [illegible]   همیشه تا که در این چرخ [illegible] معامله ها   [illegible] مهلت [illegible]

تو پاینده بادا بجای [illegible] که گره کار [illegible] عمر پاینده باد [illegible] نظم دیگر است هم دارین معنی [illegible]   اگر جوید بدعا کام مراد است

[illegible] اگر خواه [illegible] خدا حیات و جلالت صد سال   اگر چه هر کجا هوس [illegible] شاهی [illegible] که این تو [illegible]

[illegible] جلال [illegible] که دایم الاوقات   برابر [illegible] دعای تو هم دوام دولت [illegible] در یوزه سوال

وحشت اشتغال دارد از لطایف غیبی صورت [illegible] حرارت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] هم دارین معنی دیگر بار است   گر چه از خدمت [illegible] خالی از

[illegible] آن [illegible]   جان [illegible] از شوق [illegible] لب [illegible] دل [illegible]

زبان از آفرین هم دارین [illegible] نظم   آفتاب [illegible] شاهنشه [illegible] انوار آن

[illegible] طلوع [illegible] الالهی [illegible] طلوع صبح [illegible] بر منهج استوار [illegible] حقیقت

تا بنده و سایه سلطنت [illegible] دولت فلک [illegible] بر فرق [illegible] عالم تا بنده

[illegible] از جاه و جلالت [illegible] ملکت در عهد تو [illegible] عالم از شادی [illegible]

شده کنون دار السرور   همچنین از حسن عهدت [illegible] باد   عهد تو رونق اسلام [illegible]

عهد تو [illegible] باد   ایضا دارین معنی   [illegible] افشان [illegible] کشور [illegible] سنجر

[illegible] چون گردون جهان گیر   لوایت باد [illegible] اطراف منصور   سپاهت [illegible] اعدادت مقهور

ایضا هم دارین معنی   همیشه تا که ز تاثیر ابر نوروزی   چمن شود ز ریاحین چو جنة المأوی   درخت عمر تو سرسبز باد [illegible]

[illegible] هم دارین معنی [illegible]   همیشه تا که بود [illegible]   همیشه تا که [illegible]

بوده ثبات و وقار   ثبات عمر تو باد و دوام عافیت   نگاه داشته از حادثات [illegible]

آفاق اگر حاکم است [illegible] بخت جوانی عمر [illegible] دارین معنی [illegible] است   همیشه تا که [illegible] زبان قلم

[illegible] بخت [illegible] سپهر [illegible] باد   [illegible] چهار کتاب [illegible] تقویم   و ایضا هم دارین معنی

چندانکه [illegible] ماه [illegible] آفتاب طالع کوکب است   نخل [illegible] آل [illegible] باد   این بیت مطلع

[illegible] ایضا هم دارین معنی   تا [illegible] در طلب گوهر [illegible] قواعد کرامت

[illegible] یقین [illegible] مقصود [illegible] ایضا هم دارین معنی   تا بر فراز [illegible] سپهر [illegible] انقلاب

شفق ماه نو [illegible] ایضا هم دارین معنی   چندانکه [illegible]

میشود چندانکه عید میشود [illegible] بهار   چون صبح نوبهار [illegible] شکفته باد [illegible] لطف کرده [illegible] در باغ

[illegible] ایضا هم دارین معنی [illegible]

[illegible] ایضا هم دارین معنی [illegible]

[illegible] جهان باشد خداوند جهان باد [illegible]

[illegible] جوان باد [illegible]

[illegible] دشمنان [illegible] جهان   در آن [illegible]

[illegible] جهان [illegible] ایضا [illegible]   همیشه تا که فلک گرد خاک میگردد   همیشه تا که [illegible]

[illegible] فزون از آنکه [illegible] ایضا [illegible]   همیشه تا بود چون

[illegible] همیشه تا بود چون [illegible] مشتری [illegible]

[illegible] ایضا [illegible]

[illegible] که فلک [illegible]

[illegible] هر که [illegible] ایضا هم دارین معنی [illegible]

ای قدر تو افزون شده از دایرهٔ چرخ  وی جاه تو چون [illegible] شده [illegible]  اندیشهٔ [illegible] گردون [illegible]

از بس که معانی که انجای ترا خواهم  [illegible] ناوک اندیشه کشد دامن ابد  تا از ازل نشان نزول

داون ابتدا  پاینده باد چه از ازل [illegible] عزت [illegible] مدت ابد [illegible]  حال [illegible]

چون ملک رای عالی [illegible] واقف  [illegible] بهشت که چراغ فلک بود درخشان  چنانکه حجت [illegible]

ز جاه صدور [illegible] الکمال [illegible]  کرمت [illegible] شریعت [illegible]  [illegible] حکم [illegible]

رای تو و این نامهٔ رنگین [illegible] همیشه تا که [illegible]  همیشه که [illegible] آسمان [illegible]

علو رفعت [illegible]  [illegible]  نو بر [illegible] ملک [illegible]

طالع سعادت [illegible]  جهان [illegible] فلک [illegible]  زمان [illegible]

بخت ترا [illegible]  [illegible] دولت [illegible]  [illegible]  تا در [illegible] فلک [illegible]

رو به [illegible] شام [illegible]  [illegible] آزاده [illegible]  این [illegible]

[illegible] از [illegible]  [illegible] شاخ [illegible] جان [illegible]

[illegible]  الا [illegible] از [illegible]  [illegible]

بدولت [illegible]  [illegible] از ازل [illegible]  [illegible]

[illegible]  [illegible]  [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] بالنبی و آل الطیبین الطاهرین [illegible] به اخلاص [illegible] دعا [illegible] باشند  در [illegible]

[illegible]  الا [illegible] بستان [illegible]  [illegible] ارغوانی [illegible]

[illegible] که [illegible]  [illegible] این [illegible]  [illegible]

[illegible] تمام [illegible]  [illegible] نوروز [illegible]

تا [illegible] سایهٔ نور  [illegible]  [illegible] عالم [illegible]

[illegible] خدائی [illegible]  [illegible]  هم [illegible]



هم مجاور [illegible] [illegible] تا غم شادی ایام [illegible]  [illegible] تقدیر [illegible] رقم [illegible]

همواره تو در شادی [illegible] غم  [illegible]  تا که از [illegible] بود [illegible] روز

[illegible] ازل باد ابد  چون [illegible]  [illegible]

عالی [illegible]  [illegible]  [illegible] عالی [illegible]  [illegible]

[illegible] عالم  [illegible] تا [illegible]  [illegible]

ز لطف [illegible]  چون [illegible] شد  [illegible]

خسرو [illegible]  [illegible]  [illegible]

[illegible]  [illegible]  [illegible]

[illegible] چندان  که طالع شود آفتاب از مغارب [illegible]  تا [illegible] روز

[illegible]  [illegible] عالم [illegible]  [illegible]

دولت کیتی [illegible]  [illegible]  در فضای عالم [illegible]

[illegible]  [illegible]  چون [illegible]

رسید [illegible]  [illegible]  دوام [illegible]

[illegible] دارد [illegible]  [illegible]  [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] ملک [illegible]  [illegible]  [illegible]

[illegible] لطف [illegible]  [illegible] دولت [illegible]

اندر [illegible]  [illegible]  [illegible] فلک [illegible]

[illegible]  [illegible] ملک [illegible]  همیشه تا که [illegible]

مهر [illegible]  [illegible]  [illegible] جان تو از دل [illegible]  [illegible]

رود کی است جم و دین معنی همیشه تا نکند کس قیاس قند بزور همیشه تا نکند کس قیاس باز بجغد چه بیند باد او را ست

دشمنان تو باید چو زهر باد او در کام دشمنان تو قند رشید وطواط که جم و دین مهتر همیشه تا قلم [illegible] کشید ز مشک

رقم بر صحیفه کافور ز لطف [illegible] تو باد اساس عمر تو [illegible] بخت [illegible] سبب تو قبول اتفاق کز بد عهد

رفیع تو کعبه [illegible] همیشه تا که جهان [illegible] خصم [illegible] بود [illegible] چه سال

[illegible] همیشه تا [illegible] سال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

فلک تو چه [illegible] عمر تو چه [illegible] افلاک [illegible] رسید [illegible]

[illegible] تو [illegible] عجب اگر [illegible] تو ملک [illegible]

[illegible] همیشه تا که [illegible] کسوف

[illegible]

[illegible]

همیشه تا نسق سال و ماه خواهد بست    بکام بخت تو چرخ [illegible] بخشش [illegible] در مکتب [illegible] که حضرت [illegible]

دور سال [illegible]    ولّه ایضاً در این معنی    همیشه تا که در این چرخ [illegible] هست دار [illegible] مدار و ...

تو پایدار بمانی که جای آن داری    که [illegible] ولّه ایضاً در این معنی    تا نام آفتاب [illegible] کز اوج جهان

محو مباد    زینت [illegible] جمال [illegible] است    تا نجابت احکام فلک [illegible] جهان    قابل [illegible]

نفع [illegible] دست [illegible] فلک از [illegible] جهان [illegible]    دولت [illegible] رسید [illegible] چه کست

ایضاً هم در این معنی    جهان بکام تو باد [illegible] معنی    دعای [illegible] مقرون [illegible] گر [illegible]

میمون باد [illegible] برجهانیان [illegible] میمون    [illegible] کسوف [illegible] و [illegible]

دولت تو چون هلال روز افزون    ایضاً در این معنی    تا جهان [illegible] که [illegible] زر سوم [illegible]

[illegible] آثاری    [illegible] ایضاً هم در این معنی    تا چون [illegible]

[illegible] ور [illegible] است    چون هلال [illegible] است [illegible]    [illegible] الحمد لله [illegible]

که [illegible] خصم [illegible] ز دولت [illegible]    [illegible] تیغ [illegible] است    چون تو [illegible] رسیدی

از این [illegible] عالم [illegible]    بر تخت [illegible] سلیمان [illegible]    که [illegible]

[illegible] است    خرم [illegible] همیشه [illegible]    [illegible] است    ایضاً در این معنی

[illegible] دولت تو    چمن [illegible]    [illegible] صافی لطف [illegible] باشد

که [illegible] در آرد [illegible] نگاری    [illegible] آب [illegible] لطف [illegible] جهان [illegible]    زنهار

[illegible] کل [illegible]    بچشم خصم [illegible]    [illegible] لطفی [illegible] غیب

ورای عقل [illegible] بسیاری    ایضاً هم در این معنی    تا چرخ [illegible] تمام [illegible]    [illegible] مراد [illegible]

خصم چون [illegible] خندان [illegible] روی    خصم [illegible] سر [illegible]    ایضاً در این معنی    تا جهان

[illegible] آدمی [illegible]    تا [illegible] اقبال [illegible]    [illegible]

[illegible]

تو تا حشر قوی باد [illegible]    عرصهٔ ملک تو از امن چه اطراف حرم    خاک درگاه تو [illegible] چو ارکان حطیم

ولّه ایضاً هم در این معنی    بوقت [illegible] است [illegible]    حقیقه [illegible] عقد [illegible]    [illegible]

[illegible] که عقده‌های شمار از [illegible]    ولّه ایضاً [illegible]    تا نباشد [illegible] شب

تا نباشد [illegible]    شب [illegible]    روز [illegible]    [illegible]

غبار

[illegible] است    همیشه تا که بود [illegible] خورشید    مدام تا که

در آید بباغ گل خندان    چو گل بباغ [illegible] هزار سال بخند    [illegible] دولت [illegible] هزار سال [illegible]

[illegible]    [illegible] اقبال تو [illegible] مدام    [illegible] آفتاب [illegible] آفتاب    [illegible]

[illegible] خلق    [illegible] آفتاب [illegible]

همیشه تا [illegible] سال [illegible]    ز آسمان کواکب [illegible] از [illegible]    درخت [illegible] سبز

[illegible] از [illegible]    ولّه ایضاً هم در این معنی

باد [illegible] بر [illegible]

که [illegible]    [illegible]    ماه [illegible] روز تو [illegible]    ماه [illegible]

ایضاً هم در این معنی    [illegible] چرخ [illegible]    گل شکفته [illegible] لاله زار    [illegible]

[illegible] وقت    [illegible] لاله [illegible] چو لاله زار    تا [illegible]

فلک شمع [illegible] خورشید    [illegible] خورشید [illegible] پروانه [illegible] فلک    [illegible]

شمع [illegible] پروانه [illegible] فلک    [illegible] در این معنی    تا از [illegible] چرخ [illegible]    چون [illegible]

[illegible] ستاره [illegible] باغ از بهار    باد [illegible] بوقت [illegible]    [illegible] تو [illegible]

در گوشمال خصم تو دهر ولی سپهر بس — در گوش او نعل سمند تو گوشوار — در جو چار عنصر تو نشو و نمای خلق
جنبنده چرخ را ز تحرک تو چار الفصام [illegible] الحق [illegible] فلک را دوری
را در گشت منبع [illegible] از [illegible] خورشید فروزان [illegible]
الا تا نسیم [illegible] بهاری — زمین را در کسوت [illegible] بهار [illegible] تو سرسبز بادا — چنان
که [illegible] کند بوستانی [illegible]

دیگر برات [illegible]

همیشه تا [illegible] بود ز سنبل [illegible] نرگس [illegible] — جمال [illegible] تو چون لاله باد و [illegible]
دل [illegible] تو چون غنچه باد [illegible] — همیشه تا [illegible] نجوم [illegible]
شه [illegible] بر قرار [illegible] [illegible] اقبال [illegible] آمد — [illegible] الفلک [illegible] ارزان
تا بقای آدمی از روح حیوانی بود — روح [illegible] ذات تو با [illegible] بقا
دولت جان تو باد [illegible] از آسیب چرخ — [illegible] عمر [illegible] ولد [illegible]

ولد [illegible] ولد الفضا همیشه تا [illegible] آسمان [illegible] تو [illegible]
کند قران [illegible] تیغ و قلم — کسی [illegible] باشد [illegible] دو زبان — در این [illegible] تیغ و قلم
[illegible] سر زبان [illegible] تیغ و قلم دیگر برات [illegible]
[illegible] صورت [illegible] [illegible] کردون [illegible]
[illegible] جود تو [illegible] اقبال [illegible] جان [illegible]
دیگر برات [illegible] اقبال [illegible] که تو [illegible]
[illegible] ایام [illegible] ز نعمت تو [illegible] ولد [illegible]
تو [illegible] کل همیشه [illegible] فروزند در [illegible] آتش — تو جاودانه [illegible] دشمنان [illegible]





جاودان آتش [illegible] در دل اعدای تو مکان آتش [illegible]
تو [illegible] حاسدان قربان [illegible] تو [illegible] چون دخان آتش همیشه روز تو چون عید خصم تو چون عید
که بر دل [illegible] کند قران آتش [illegible] تا زین چرخ [illegible]
[illegible] نیاید [illegible] [illegible] که داری [illegible] که داری توفیق دیگری [illegible]
[illegible] عالم را [illegible] بقای [illegible] جهان [illegible]
[illegible] الفضا از دیگری [illegible] همیشه تا [illegible] گلستان تازه [illegible]
[illegible] چنان [illegible]
[illegible] برات [illegible] چمن [illegible] نهالی [illegible] برآید — از [illegible] ایزد [illegible] بفضل و
کرم خویش چون در چمن [illegible] نهالی الفضا از دیگری [illegible] تا همیشه [illegible]
تا همی خورشید [illegible] صورت [illegible] جاودان [illegible] باشی جاودان [illegible] دوستان [illegible]
در نعیم و دشمنان [illegible] ضیاء الدین [illegible] همیشه تا [illegible] نفس [illegible]
[illegible] زمین گردون [illegible] [illegible] کام مراد اندر جهان دایم [illegible]
ز فضل [illegible] صدر [illegible] [illegible] بخت [illegible] [illegible]
روز [illegible] حافظ یاور [illegible] الا [illegible] زمین [illegible]
[illegible] لاله [illegible] [illegible]
[illegible] تو [illegible] قانون جهان [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] دیگر برات [illegible] همیشه [illegible]
فرخ [illegible] عاشق [illegible] هجران [illegible] رخ دلبر [illegible] [illegible]

کف از سحاب جود الشادی [illegible] به پیداری [illegible] سپاری پروری بهروزی ولایت
گیر صنعت [illegible] عشرت [illegible] ملک خوار [illegible] دیگری است درین معنی تا لازم [illegible] بود اعتدال
طبع [illegible] جلال تو یکی پا ذات [illegible] سعادت است [illegible] جهان [illegible]
روح الامین دوام [illegible] زانکه [illegible] حیات لازم است [illegible] دیگری است
تا [illegible] دلبندان [illegible] معشوقان [illegible]
[illegible] در مرادی [illegible] گرچه احوال جهان با انقلاب [illegible] است
دوره [illegible] نوبت انقلاب فلکی [illegible] همیشه [illegible] در [illegible] قران [illegible]
یوسف حسنش [illegible] جهان [illegible] سال [illegible] یوسف [illegible]
جهان داده [illegible] نوح [illegible] دیگر [illegible] تا [illegible] دل [illegible] عاشقان
[illegible] که [illegible] مستوی باد [illegible] همیشه [illegible] دولت [illegible]
سعادت [illegible] ذکر نام [illegible] تو در کل عالم [illegible] مایه [illegible] دولت تو [illegible] دولت
[illegible] روزگار [illegible] روزگار [illegible] همیشه تا نشان
[illegible] همیشه تا نشان [illegible] همیشه [illegible] شهرت [illegible]
[illegible] همیشه [illegible] جان [illegible]
[illegible] دیگری است اندرین معنی [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اقلیم [illegible]
دشمنت [illegible] حکیم [illegible] جان [illegible]
[illegible] همیشه [illegible] جهان [illegible]
[illegible] چندانکه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دوام [illegible] همیشه تا که [illegible]





مدام تا که بباشد خدای را انباز در تو قبله حاجات خلق عالم باد چنانکه کعبه اسلام قبله گاه نماز
[illegible] همیشه سیر فلک آرزوی آن دارد که باسکان درت دوستی کند بنیاد [illegible]
[illegible] که از بازوی توفیق گشاد مراد خلق ز جود تو میشود حاصل ز روی لطف مراد دولت [illegible]
[illegible] جهان بکام تو و دوستان [illegible] تو باد که تیر چرخ عدوی تو را القربان کرد
بقای عمر تو چندانکه تا بروز شمار [illegible] آن را شمار نتوان کرد [illegible] همیشه تا که [illegible]
[illegible] حصول پنج حواس [illegible] روح [illegible] ازین [illegible] پنج تو را تمام کام حاصل باد
[illegible] مدام رای [illegible] تو حکم روان همیشه طبع [illegible]
[illegible] عیش [illegible] هزار سال [illegible] همیشه تا [illegible]
پایان مدام تا [illegible] انجام بکام رای [illegible] دوستان تو باد همیشه [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] شادمان و دولت [illegible] سال [illegible] کامران [illegible] معین [illegible] لطف [illegible]
معین [illegible] ذوالجلال والاکرام [illegible] درین معنی باد همیشه جلال تو [illegible] باد مدام دولت [illegible]
[illegible] باد [illegible] همواره باد [illegible] باد قران [illegible]
[illegible] تا [illegible] بخت و اختر قران کند چندانت [illegible] که چرخ عطیه بخشد [illegible]
[illegible] جوان کند [illegible] همیشه [illegible] علم [illegible] عقول [illegible] نفوس [illegible]
[illegible] صورت [illegible] تقدیم [illegible] چنان [illegible] عقول [illegible]
همیشه تا که [illegible] افلاک [illegible] مدام تا که [illegible] ارواح قایم [illegible] اجسام [illegible]
[illegible] اجرام [illegible] تا [illegible] مهر جان باشد در جهان [illegible]
باقی [illegible] آن [illegible] نوبهار [illegible] خزان تا [illegible] باغ زندگانی [illegible]
[illegible] کمباد [illegible] تو [illegible] دولت [illegible] عید [illegible]

هر بهاری در چمن نو عروس گل بصد غنج و دلال آمد پدید / بر جهان نخل نهال دولت پاینده باد کز گل
برگ عیش گلشن تزیین نهال آمد پدید / روز عید مال مت فرخ و خجسته باد کز شرف عید نوروز و سال آمد
پدید والقضا هم ینبغی / تا بنام پادشاهی سکه است مطبوعه خطبه به شرف که بنام [illegible]
[illegible] از [illegible] والقضا هم بدین عنوان [illegible]
[illegible]
[illegible] برآید [illegible]
وله بازهم از مسلمات / تا سفیدی از رخ برف سیاهی سحاب / در چمن موجب سرسبزی سرو چمن
باد از او زنگار ستم جور زمان / سرو جاه تو که سرسبز از او رونقست والقضا [illegible] تازه [illegible]
هر سال در باغ گل مضاعف شود و نرگس حرف مقبل / عیش ثابت که دولت نشاط طرب
باد پیوسته پی شکر از نعم مستقبل / پایه قدر تو از پایه گردون اعلی / مدت عمر تو از مدت گیتی اطول
والقضا [illegible] الا ایکه [illegible]
[illegible] والقضا هم از مسلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
والقضا هم بمضمون [illegible]
سرای [illegible] سرای عمر تو [illegible]
[illegible] والقضا این هم از مسلمات / تا بود بر بام منظم چرخ اطلس
پوشش باد سقف ایوانت که منقوش گیوان اولست / روز مولودت مبارک باد در عالم از آنکه روز زاد
نظام عالم از ارکان اوست / درین مضمون از مسلمات / همیشه تا که سوار سرخ [illegible] بود افراشته
ز سقف [illegible] ارکانش / سرای جاه تا باد اچنان قوی بنیاد / که منهدم نکند دور چرخ گردانش
ایضا از مسلمات / مدام گوشش خورد دم مخور زدور سپهر / وزان قدح که بخاشد مدام دورانش / ایضا از مسلمات





تا جهان [illegible] سال [illegible] / بر لب رحمت خوان کرم مهمان شده / روز عید فرخ خداوند [illegible]
باد در پای سمندت گشته قربان شده / ایضا از مسلمات / تا شرق و غرب عالم [illegible] تیغ قضا
[illegible] مرد و تیر قدر / [illegible] ملکی [illegible] در حکم قضا / باد شمشیر تو را در قبضه حکمش القدر
[illegible] ملک فزون [illegible] / [illegible] بار ایت [illegible] / در بن عنوان از مسلمات
همیشه تا بود [illegible] / [illegible] / [illegible] لیال [illegible]
[illegible] آذری / والقضا مسلمات / تا چو سوسن [illegible] تیغ [illegible] / [illegible] باد
[illegible] لطف [illegible] / [illegible] فساد [illegible] / [illegible] خالی از [illegible]
[illegible] / ایضا از مسلمات / همیشه تا که بود روز [illegible] سال / [illegible] گذران باد [illegible]
قدوم فرخ عیدت مبارک [illegible] / سعادت دو جهانت ملازم درگاه / هم در بن معنی از مسلمات / تا در این ایوان
[illegible] / شمع [illegible] چراغ [illegible] / باد رایت [illegible] چراغ [illegible] / [illegible] برفروزد
[illegible] / هم در این مضمون / تا جهان [illegible] / [illegible] باد [illegible]
چنین [illegible] اقبال [illegible] / حضرت [illegible] اقبال قرین / [illegible]
[illegible] / هم از مسلمات / تا بود اندر جهان [illegible]
جهان [illegible] / باد [illegible] / باد [illegible] / [illegible]
[illegible] در همه حالت [illegible]
[illegible] والقضا این [illegible] / [illegible]
سال [illegible] عمر تو باد / [illegible] / [illegible] ملک [illegible]
[illegible] حافظ [illegible] / والقضا [illegible] / تا بود ملک [illegible] عمر
ذات حق تعالی [illegible] / باد ذات [illegible] این دعا / [illegible]

روز عمر دشمنت بادا همچو وقت شام تنگ گرچه صفت عمر اعدا [illegible] پیش از این والفضایل [illegible] تا بزرگی نخست
خورشید و سفید [illegible] سحر سیه و [illegible] زبب این [illegible] لقد [illegible] این یک بیت
باد در گنجهای این مبارک خاندان بار کلاهت را چنان جای که در [illegible] تنگ خدا [illegible] چون آفتاب
از دو بر سر ارمغان والفضایل [illegible] الا امر [illegible] دلبستان [illegible] ارتباط [illegible]
[illegible]
[illegible] والفضایل [illegible]
[illegible]
تا هست گرد عارض [illegible] تا هست زیر [illegible] ابرو و مخالف چشم [illegible]
بادا بهار جاه تو دور از خزان چشم [illegible] تا چه ماه عالم [illegible] بود [illegible]
خیمه جاه تو را [illegible] باد [illegible] این [illegible] بادا دوام [illegible] بادا همه [illegible]
در اقبال تو را بادا همه عید انام [illegible] تا هست [illegible] چون [illegible] کاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] از شوال [illegible] عید [illegible]
[illegible]
و له ایضا هم در این معنی همیشه تا که در این [illegible] غزار [illegible]
سراپرده جلالت تو اگر چه خیمه [illegible] هزار [illegible] از شعاع جام [illegible]
اطراف چار صفه ارکان [illegible] از عکس آفتاب [illegible] بخش [illegible]
ایضا [illegible] تا کشته [illegible] صبح [illegible] سفید [illegible] بادا [illegible]
بادا [illegible] صبح [illegible] جاوید [illegible] ازل [illegible]
[illegible] والله ایضا [illegible] بادا [illegible]



چنانکه چون گردون [illegible] بر همه جهان باشد پادر عدالت خانه چون خورشید [illegible]
بر همه ملکان باشد باد [illegible] مطیع تا بر چرخ [illegible] کمان باشد ایضا
[illegible] همیشه تا [illegible] شود [illegible] ذکور [illegible] هزار سال [illegible]
لقای عمر تو باد [illegible] دعای تو [illegible]
تو [illegible] دعات [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن آفتاب ذروه عزت و اجلال [illegible] تا [illegible] نظم یا رب [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] که جهان در پناه دولت اوست عالی [illegible] اوست [illegible]
[illegible] باد [illegible] زرافشان باد تا جهان [illegible] عالم آسوده
در پناهش باد ایضا [illegible]
[illegible]
[illegible] عا [illegible]
[illegible] دولت [illegible] روز افزون [illegible]
[illegible] فلک [illegible] رساند [illegible] دعای [illegible]
در [illegible]
[illegible]
قاف القاف [illegible] از [illegible] بر [illegible]
[illegible] هر کس در
[illegible]

و مستوجب حشمت جاه تو گیر که پادشاه مجاز سلیمان جان و خاقان غلامش اسکندر زمان: نظم

و هم درین معنی الاهی تا آسمان و زمین را مدار و قرار باشد زمین آستان آستانت آسمان
[illegible] باد و شاه زمین [illegible] ار زمین بنیاد برداشته [illegible]
اعز انصار بحرمت جناب انور و هم درین معنی همیشه منشور سلطنت و جلالت و حبنا فی حصول آمال

مستوجبات [illegible] برای حضرت جناب سلطان عمر القا[illegible] که در [illegible]
شود گلگشت [illegible] هم درین معنی مرا امید ز [illegible] مجلس شاهی [illegible]
[illegible] اگرچه از ضعف [illegible] زاغوی [illegible] چون رگ [illegible]
دل [illegible] عالی شاه عالی [illegible] شده [illegible] ضعف [illegible] شد [illegible]
[illegible] هم درین معنی [illegible] اول [illegible]
[illegible]

[illegible] تا [illegible] باد خاک [illegible] باد [illegible] شاه جهان در [illegible]
و صادق [illegible] هواخواهان هزاران [illegible] و [illegible] دل و جان [illegible]
حضرت [illegible] در خلاء [illegible] هواداری [illegible] و جهان [illegible]
[illegible] و در قلعه [illegible] کران [illegible]

بدن



[illegible] هر روز باد دولت آن آستان فزون و هم درین معنی ظهیر گوید همیشه تا گل [illegible] صبا
فرو [illegible] این [illegible] زخرفی چمن سبز تو چنان باد که از شکوفه [illegible] بود گل [illegible]
[illegible] همیشه [illegible] نشاید [illegible]

عشق [illegible] شاد باش [illegible] کام [illegible] هم درین معنی مولانا [illegible]
تا در [illegible] عالم [illegible] بود [illegible] اکنون [illegible]
چون حباب [illegible] هم درین معنی سعدی گوید هزار سال [illegible] بقای عمر تو باد کاین [illegible]
ز عمر [illegible] توفیق [illegible] مرادت باد که حق [illegible] ادب [illegible]
همیشه [illegible] بگذرد [illegible] تو [illegible] هر [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] همیشه تا که [illegible] گل ز [illegible]
[illegible] باد [illegible] هم درین معنی [illegible] گوید همیشه [illegible]

تو [illegible] کمال اسمعیل گوید همیشه تا که [illegible] فلک [illegible] باغ و افشان [illegible]
[illegible] هزاران سال ز عمر ملک و جوانی [illegible] مسعود سعد [illegible]
هر [illegible] باد [illegible] در دست [illegible] باد
در برج [illegible] دولت [illegible] همواره باد [illegible] روی زمین [illegible] باد
[illegible] ای [illegible] عادل بقای عمر تو [illegible] باد خنجر تو ملک را [illegible] باد [illegible]
[illegible] باد [illegible] باد [illegible] باد

[illegible]

[illegible]

ادیب صابر

حکیم [illegible]

جامی [illegible]

و اگر نه معارض تو باشد فلک [illegible] کشش [illegible] آید [illegible] باد آید شتاب تا بود در آب صفوت تا بود در تاب
باد منصب [illegible] کجاب [illegible] ول از نهار [illegible] زمر خاک [illegible] در عالم تو [illegible] و عار [illegible]
هر کجا باشد دعای نوح باد اهمیتش دیگری رست اندین معنی تا محفل گل [illegible] از قمر زین باشد
ز شکوه ذات آراسته محافل باشند باد وجاهت کند رای زوی خوبت بفراخت [illegible]
رای و [illegible] دیگری [illegible] بر روی صورت تا [illegible] رنگین نشان
باد دور قبضه حکم تو عنان گردون باد و بر در که جود تو اقبال آمال رخ انصاف تو را گوی زمین در مقدار
شیر اقبال تو را افزون عده و چنگال دیگری [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگری رست اندین معنی

[illegible] از چند [illegible] اقبال [illegible] می نشان [illegible]
[illegible] بر ترازی [illegible] سایه حق بر سرت
سایه حق بر سرت باد اگر فلک [illegible] کوکب [illegible] از نصایح طبع [illegible]
شعرای [illegible] لاهیجانی [illegible] متعال [illegible] توفیق
و [illegible] مجلس [illegible] [illegible]
الهی و مظهر توفیقات نامتناهی [illegible] دولت جاودانی و [illegible] نصرت
یزدانی [illegible] از خامه [illegible] از [illegible] حق [illegible]
در معرض [illegible] شهادت که مقدم [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] نهایت [illegible] افواج [illegible]





در حضرت همایون از [illegible] که [illegible] زوال نعمت [illegible] شکر [illegible] گشته [illegible]
[illegible] شفقتی تازه و [illegible] اندازه واجب آمده [illegible] جهان [illegible]
[illegible] لطف [illegible] آمد [illegible] این سال از سال [illegible] آمال [illegible] بهار [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] از تعلق این کرامت الهی و تحصیل سعادت عظمی [illegible]
که خلعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مطلع حافظ جلال

[illegible] کم [illegible] تو اقبال تو از [illegible] کفند [illegible] اقبال
که [illegible] زوال [illegible] روزگار همیون باد [illegible] و ساعات همایون باد
[illegible] ذات شریف [illegible] مکارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
در این معنی
[illegible] آن [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] جاه تو [illegible] ترقی باد [illegible] از [illegible] الفضال [illegible]
[illegible]

منظوم و صحیفه نشاط فی برقوم کامرانی مرقوم باد و جهان و جهانبان بکام و دولت و اقبال مستدام باد بالنبی علیه الصلوة علیه السلام والسلام **نظم** جهان بکام تو باد و اگر جز در جمیع دعای من باجابت نمیشود مقرون معالی و مرادات حاصل و مکاره از ساحت مکارم زایل **نوعی دیگر**

**تحویل بساط اعدا علی التعاقب والتوالی و اعانت توفیق الملک العلام ان تجمع مکارم و معالی متوالی و متشکل باد و ذات ملک صفات در حفظ و حمایت ذوالجلال حمایت جاه و فلک مرتبه باد سامان آفرینت کرده باد همم این معنی لحت جنود والای مشرق دیگر**

منزلت ملک ابد پیوند تعلق بر کفایت مصالح جمهور مقرون باد هم برین عنوان باری تعالی ذات ملک صفاتش را که حامی حوزه مسلمانان و بانی ارکان جهانبانی متعاقب و متوالی و معالی کرام منوبات مخصوص گردانیده و سایه همای آسمانی غایت امکان بر سر طوایف عالمیان ممدود باد **نوعی دیگر** جهان معانی و معالی بکیان مجلس عالی مزین و عیون اعیان بکحل مطالعه جمال جهان آرایش روشن و غنچه آفاق منفتحات مکارم اخلاق او گلشن باد هم درین معنی

فروغ پایه قدرت فراز کردن باد هم برین عنوان در ترتیب و تقویت که در حق طوایف اهل علم و طبقات ارباب فضل و فیض میشود موجب سؤال اعلی درجه معانی و وسیله وصول نهایت مراتب فضایل نوع انسانی باد **نوعی دیگر** باری تعالی آفتاب حرکت آن لحظه او وارها از رحمت افول و زوال دارد و دست معدلت او بر سر کافه خلایق بشمول مقرون گرداناد **نوعی دیگر** مسند سلطنت و کشورستانی و نیابت جهانبانی تا انقراض زمان و انقطاع سلاسل دوران مخلد و مزین و درگاه جهانپناهش حاجات ملوک آفاق را مقصدی متین **نوعی دیگر** مسند قرتوم و شوکت

نوءم بقر فرق و ذات همایونش آیت امن و امان اهل ایمان و حاسد درگاه اعلی محبوس مضیق حرمان زیر بخیه و ازین به دعا ختم نموده‌ام که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار سعادت جاودانی ملازم ایام میمون باد **هم درین معنی** حق تعالی آن عاطفت و غریب نوازی سبب تضاعف جلال و تزاید عزه و اقبال چون بنای چرخ برین موکد و چون اساس حصن حصین آسمان رصین و مشید باد **نوعی دیگر** تا چشمه زرین آفتاب عالمتاب در سراوق نیلگون فلک آبگون ظهور است آفتاب دولت

مدارج احسان و امتنان مجلس عالی منوط و مضبوط باد و مطالب و حاجات محصل و مهیا و مشارب امانی صافی و مهنا باد **هم برین عنوان نظام مصالح اکابر کسبیات و مقاصد مناجح اهل ایمان همیشه رای و دولت حضرت منوط باد و حصول مقاصد و مطالب جمله جمیع جهانیان منضبط** **نوعی دیگر** آفتاب خیام اقبال و سراوق جاه و جلال دوام و خلود و معقود باد و هم درین معنی ایزد تعالی ذات عدیم المثال را بر سریر عزت و جلال و بخت و اقبال از فراق اهوال هر دولت فردوس و مامول بوده این دعا را بتوفیق اجابت مقرون کرده آفتاب افضال از مطلع اقبال تابنده باد اوراق دفاتر ایام و لیالی برقوم مجد و معالی نگاشته باد و نفوس حسن مخالف و معالی بحجر ناکافی و نامرادی از جریده وجود برداشته

باد **نوعی دیگر** آفتاب جمال از مشرق سعادت و اقبال تا ابد طالع و انوار دین و دولت از افق همت ساطع آفاق بر طیب مکارم اخلاق معطر و چشم حسدجهان محروم به انوار دیدار محروم مستور باد و سیارات سعادت در بروج مرادات سایر باد **هم درین معنی** ز مدعی و بدولت که زحمت زوال بدامن جلال آن نرسد و در فلک بقا پاینده و آفتاب اقبال از برج آسمان سعادت که از اصداف الطاف عزت و دولت در هر جوهر که در کان امکان ترتیب یافته منشا از حضرت حقیقت صفت باد **هم درین معنی** اعلام سعادت

سعادت و مراجعت الشیخ حکم عنایت حضرت رب الارباب فی رجب سنه ... دولت جیب

جهانداران دولت لطف الله  آفتاب جلال شهریار  مه چو از سپهر اقبال تابان باد

بمحمد و آله الامجاد  هم در همین بر سر بر سر بر جبین بادت اقبالی سروری تا بود خاک و هوا و آب و آتش را بقا

بشنت و سرور ان اسید مرتب حشم  همی کرد و سپهر کین جهان آسید  فرمان والا در همین که

تا هر بهار خامه نقش نگار  با خار از قلم باستان خار میکند  سر سبز و گلشن جو تو دار رشک  در

چشم دشمنان شده چون خار میکند  هم از بیان محزون آنست تا که بود  در فصل بهار  بزم خسرو گل

ارشاد وار امشکر  شید مجلس عالی تو و نصرت  سرو بالا ایوان تو دایم مظفر  از

نتایج طبع و فصاحت و بلاغت شعاری ملا سلیل قاری الابجت  تا جبل ... الان

الاهی را نفحات و اصوات کوس کون فتوحات ... فزای خاطر و بهجت خاطر افزای ... رضوان ...

دولت و اقبال شاهنشاهی را سرود ... و نظم و نصرت ... اندازه ... سرایی ...

مرحمت ... حافظ جلال که در آن گلستان بوستان ترنم ... 

این عطیه کبرای بنظر العالی بر لقب شاهی ... عطای ... مرحمت عظمی نسبت

بر اشفاق ... در حضرت نعیم ... چو ... شکر ... نمود





و قولی عقود والی محبت ان فی ... تحریر و تقریر ... نمود اهمان ... عبودیت ...

سلک گذارش و زبان ... دعوات ... الاجابت کشایند ... از نتایج طبع و قاد و

بنده علوی مولانا میرحیدر ... ببقیه ان آستان شاهانه پناه ... عسکر سکند

... الافاق ... خلد الله ...

... الاکرام و التعظیم ... 

... آواز ... 

و فرمان ... نشان ... علم ... 

... القرآن الکریم ... 

... و الفضل العظیم ... مفهوم و معلوم ...

رفیع ... جمیل الذات ... جمیل الصفات ...

اعلاء مقصد اقصی ... سعادت ...

... 

چهره ... کتاب کریم ... 

... انواع عنایات ...

الطاف و اصناف عنایت خسروانه از درج مراحم و مکارم [illegible] گیتی [illegible] خاص غلامان [illegible]
فرمان جهاندار ازین تمام و زبدة الکلام بخشد و از حصول موارد آن [illegible] خوانند که دولت [illegible] مفرح روح [illegible]
مفتح ابواب نشاط و فتوح غذای صنوف [illegible] دلگشاتر [illegible] فرح و شادمانی [illegible] اذواق طاهر [illegible]
و [illegible] بلند آوازه گشته و [illegible] جمال [illegible] و [illegible] الفتوحات
[illegible] تا اصوات [illegible] و [illegible] گردید [illegible]
و [illegible] و مرحمت [illegible] جمیع [illegible] آوازه [illegible]
این گونه لطیفه‌ها که [illegible] نشنیده و [illegible] عالم [illegible] دیده از غایت [illegible]
بر وادی آفاق [illegible] و [illegible] از [illegible] بلندی و [illegible] غایت
[illegible] تا جهان [illegible] گردد [illegible]

[illegible] لطف [illegible] مفضل [illegible] آنست که برکت این گونه [illegible] و ذره پروری
و [illegible] این نوع عنایات و [illegible] که [illegible] از ل و اولی [illegible] برتر است و از [illegible]
[illegible] و [illegible] شکر [illegible] آن [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] ثبت [illegible] و فرمان [illegible] است [illegible]
امیدوار چنانم که [illegible] فضل ازل [illegible] و [illegible] کام [illegible] دولت او [illegible]
دامن او [illegible] باشد [illegible] جاودان [illegible] توفیق

مراجعت [illegible] بخلافت [illegible] بحصول [illegible] رواق [illegible] جهانگیری و [illegible]
[illegible] اوج علیین افراخته و جمیع [illegible] خاطر [illegible] و تمام [illegible] باطن [illegible]
[illegible] اتصال تخت بخت و اقبال و [illegible] عظمت و اجلال او [illegible] سلطنت بی زوال گردد
[illegible] امیدوار چنانم [illegible] لطف [illegible] عنان عزم [illegible] بمستقر جلال [illegible] شاه [illegible]
[illegible] فتح [illegible] محصل الامال [illegible] عنان الاقبال بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] مولانا عبدالحق [illegible]
[illegible] الذی الف [illegible] قلوب [illegible] امور صدق و صفا و اوجب علیهم سلوک [illegible] الوفاق
[illegible] المعهد والمیثاق [illegible] شرائط الایمان والعهود [illegible]
جل جلاله [illegible] یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود [illegible] علی محمد المهدی [illegible] وآله السالکین
مسالک الصلاح والسداد [illegible] اما بعد چون [illegible] قواعد [illegible] و [illegible] مصادقت [illegible]
[illegible] ایمان و تاکید [illegible] آن که از لوازم اسلام و ایمان [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] مراسم معاودت [illegible]
[illegible] موالات [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] ملائکه مقربین [illegible] علیهم السلام صلوات الله اجمعین [illegible] کردم و [illegible]
الذی [illegible] ولامن خلفه [illegible] و [illegible]
و [illegible] و الله [illegible] الله المدرک الذی لا ینام ولا یموت [illegible] مملکت
[illegible] معدلت [illegible] محمد [illegible] ملکیه [illegible]
دولت [illegible] با موافق ایشان موافق و با مخالف ایشان مخالف [illegible]
ایشان [illegible] و [illegible] بمخالفت ایشان شروع کند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

وطریق انتقام آن پسر چه رم نشده تا که جناب حکمت مآب عدالت شعاری این قاعده مرضیه و ضابطه پسندیده
که مسطور است مرعی و مرعی داشته هرآینه چون الله تعالی از آنجانب مقتضا و مستقصا و ایمان حمید توکید دعوا
فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما معاقد و مبنیه عهد و پیمان از شوائب
نقض و فتور مدی الایام والدهور مصون و مهجور باشد و نعوذ بالله اگر نقض عهد کنم و سوگند بشکنم از موجب
رضای خدای حضرت آن بی بهره و از زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان
یوصل و یفسدون فی الارض اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون الی [illegible] فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه والسلام علی من اتبع الهدی و عهد اوفی شعبان الخمس و اربعین و ثمانمائه

٨٤٥

[illegible]
[illegible]

بر صحایف ضمیر ارباب الباب [illegible] روشن است که پاکیزه ترین گوهری که با هر کوکب عناصر ارجمند
بوده گوهر [illegible] است [illegible] العقل اطیب العیش و بهترین حسن معاش موافقت احبه و مصادقت
اصدقا تخصیص که [illegible] تعز من تشاء و تذل من تشاء و [illegible] فوق الملک من تشاء آراسته و پیراسته
باشند [illegible] و حکومت [illegible] تقویت [illegible] مصادق و [illegible]
[illegible] موافق رونقی ندارد و اظهار این معانی [illegible] این مبانی جز به تاکید عهود و مواثیق عقود
در رسوخ و استحکام بنا بود [illegible] که در ایفاء مواثیق مساعی جمیله تقدیم رسانند [illegible] عظیم
از حضرت عزت جلت قدرته [illegible] واصل گردد چه زبان [illegible] ناطق است و من
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما [illegible] این کلمات و موجب [illegible] این مقدمات
آنکه چون [illegible] بود که میان [illegible] حضرت [illegible] خلافت [illegible] اعلاه الله تعالی
[illegible] فوق الفرقدین [illegible] جانب جانب مدام [illegible] مصادقت [illegible]
[illegible] گذری [illegible] بودن [illegible] و احرار و ابرار و ترویج [illegible] اسواق اهل

اشرار



اشرار و رخص آن مندرج بود و بسیاری خرابی و خسارت بر اوطان مردم بار رسیده بود
آن حضرت خلافت معدلت شعاری چون به کمال فرزانگی و تمکین و حصافت راستین و کثرت
عقل متین و کمال [illegible] بزین و اقدام بوده نظر بر ترفیه حال کافه انام که زمره اهل اسلام اند گماشته و زنگار
کدورت را از خواطر [illegible] سترده و [illegible] بساط نشاط امن و سلامت گسترده و طریق مصافات
سپرده [illegible] فاصلحوا بینهما و الصلح خیر [illegible] بواسطه [illegible] مقتضای فان جنحوا للسلم
فاجنح لها موافقت و مطاوعت را اولی و احری [illegible] بنا بر این مقدمه من که کمترین بندگانم عهد کردم
و رسول خدا و ائمه معصومین [illegible] علیهم السلام [illegible] دولت [illegible] حضرت خلافت [illegible]
دوست او و دشمن دشمن او و هر کس از هر طائفه که مخالف بوده باشند در ملک و ولایت خود راه ندهم و در رعایت تمام
مسئول [illegible] از طرفین حمایت و مراعات مخالفان [illegible] نباشد و این عهد را با جان
منضبط [illegible] گردانیدم بحق کلام حمید مجید الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه که این عهد از
[illegible] و صدق [illegible] ما دام که بندگان حضرت اسلام پناهی بر این استقامت [illegible]
و خلاف [illegible] [illegible] توقع نباشد از این جانب [illegible] نقض ایمان بوده
[illegible] و الذین [illegible] و عهدهم [illegible] و السلام علی
من اتبع الهدی و تخلف عن الضلالة والردی

٩٢٩

و هو قال الله تعالی اصدق القائلین و احق الواعظین یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و اوفوا بعهد الله اذا
عاهدتم چون [illegible] ترشیح [illegible] موالات [illegible] مصافات [illegible] قواعد عهود و [illegible] معاقد
عقود [illegible] مواثیق [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] لازم شد که این [illegible] که [illegible] ملک [illegible]
[illegible] امور [illegible] گذب [illegible]

کدورات [illegible]

الکذب مخبران دارند و خود را از زمره المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله شمرده و مشاهده نقض عهد
مقتضاء ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ابشارت [illegible] نمایند که حیثیت
مروان [illegible] الجبال [illegible]
[illegible] ملکت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] مخالف [illegible] عقد عهد و نفاق میثاق [illegible] مستحکم گردانیدیم که هرگاه
[illegible] حادثه [illegible] از غایت [illegible] تغییر و تبدیل
من هذا القبیل محفوظ باشد [illegible] فانما انما الذین [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی

۸۴٤

و [illegible] الصلاة والروح [illegible] رمضان المبارک [illegible] سواد [illegible]
[illegible] باعث تحریر این [illegible] موثق [illegible]
[illegible] چون تعظیم جانب [illegible] و اخوان [illegible] خلاف [illegible] الله [illegible] و امکان [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] و [illegible] اوقربت [illegible] موصوف [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] عظیم [illegible] احکام [illegible]
[illegible] بالعقل والشرع [illegible] دست [illegible] بنابر تاکید و اهتمام به [illegible]
پیمان و قرار [illegible] و صفا و حقیقت [illegible]

[illegible]

با حضرت [illegible] ملائکه [illegible] و انبیاء مرسلین و اولیاء الکاملین علیهم [illegible] والرضوان اجمعین که
حکومت [illegible] و انتساب بجناب [illegible] سعادت [illegible] مملکت
پناه [illegible] اخوان [illegible] و [illegible] منعقد [illegible]

بوده مخصوص [illegible] داریم و جهت [illegible] نخواهیم [illegible] در ملک [illegible] در ولایت [illegible] و الی [illegible] استحقاق
و حاکم علی الاطلاق باشند ان حکومت از [illegible] و هرگاه [illegible] باشد [illegible] و بلکه [illegible] و منع [illegible]
و اگر خلاف این [illegible] و طریق نقض [illegible] بعتاب [illegible] و معاتب [illegible] و خلاف حضرت رب العالمین
و ملائکه [illegible] و انبیاء مرسلین و اولیاء الکاملین [illegible] باشیم حاشا و حاشا [illegible] جمیع المسلمین [illegible]
[illegible] فانما نکث علی نفسه والسلام علی من اتبع الهدی و [illegible] فی اوایل ربیع الاخر [illegible]

٨٤

[illegible] سواد [illegible]
[illegible] ولاة و حکام [illegible]
و [illegible] کافه خلایق [illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما [illegible] و اصلاح [illegible] الصلح خیر [illegible]
معروف و مشهور [illegible] و الاخوانا [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible] که [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible] صلوات
و سلام علیه و [illegible] علیهم السلام [illegible] کلام حمید مجید الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه
تنزیل من عزیز حکیم [illegible] ایمان [illegible] گردانیدیم [illegible] که بجناب خلافت [illegible] سعادت
[illegible] الله تعالی [illegible] الموافقه و رفع المخالفه [illegible] الاسلام [illegible] الانام [illegible] صداقت و اخلاص
و طریق موافقت [illegible] سالک بوده توقع [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] دوست [illegible] دشمنان
دشمن باشیم [illegible] بر خلاف [illegible] توقع [illegible] و خرابی و نقصان
و لایات جانب [illegible] و [illegible] طایف [illegible] و رفع [illegible]
قولاً و فعلاً و اعتقاداً [illegible] بالحقیقه [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا [illegible] فمن نکث فانما ینکث علی نفسه

اگر از آنچه مذکور است درم از بنده موجبی شده اخواس نمایم در غضب و سخط باری سبحانه و تعالی باشم

سواد حسب الامر ... مولانا میر زین العابدین در شرایط عبادات آن پادشاه ...

قال الله تعالی ... [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم ثلث تعجل عقوبتها البغی والعقوق ونقض العهد وقال صلی

الله علیه و آله و سلم ثلث من کن فیه فهو منافق وان صام وصلی وزعم انه مومن اذا

حدث کذب واذا وعد اخلف واذا اعاد اعذر [illegible] ... بخوارف ...

و شمشیر ... پادشاه ... اولیای نعمت را از آن مستغنی کردانید ...

در ... [illegible]

آدمیان سنتی مألوف و قاعده معروفست که ... ارباب و سلاطین در سوالف ایام

این نوع ... [illegible]

پوشیده نیست که این بنده ... که از ایشان این حسب ... برتوان داشت ...

طاعت ... [illegible]

... الاعظم ... الاعظم ... الملک ... [illegible]

... [illegible]

میکنم در خدمت و طاعت فلان سلطان ... دل و پاک اعتقاد باشم و از ان ...



... [illegible]

القب ... بالتفصیل ... آن ... بعد از اطاعت ... الثقلین ...

... [illegible]

... [illegible]

... ملک ... [illegible]

... [illegible]

... مخالف آن کنم ... بر آن عزیمت ... باشم ... خدمت و طاعت ... آن

... بکنجم ... ورعیت ... وخویشان و فرزندان آن ...

... آن دشمن ... دشمنی کنم و ... بر سد ...

... اگر ... ایشان نمایم ... بکنجم ...

در ... کنم ... عهود ... الی آخر ... این ...

نمایم و اگر ... تغییر ... عهد ... حلف ...

... [illegible]

... باشم ... [illegible]

واگر این جمله که ... سوگند [illegible] ... از این خلاف کنم [illegible]

خدای عزّ و جلّ بیزار از من باشد و در قدر مال ملکی که میراث بمن رسد مکه مبارکه معظمه حضرت

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پیاده باشد و هر بنده که در ملک منست و یا در ملک من درآید همه از لوجه الله آزاد باشد

[illegible]

و هر کجا که عقد نکاح در حباله منست و یا در نکاح و حباله من درآید بمحض فلانه خانم

که حالیا در حباله منست یا درآید هر یکی سه طلاق باشد و اگر نه هر جمله که سوگند خوردم باشد

[illegible] ... علیهم السلام ...

[illegible] ... الایام کذا فی شهر کذا فی سنه ... عهد نامه ...

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] ... خواتین و خوانین فرستاده ... مکتوب ...

و در قصه سر گویند بلند مراد و طلب قصه کوته توبی مراد عالم ... به آن ... علیها ...

[illegible]

[illegible] ... سلطنت پناه فلک بارگاه ...

خلد الله تعالی ایام سلطنته و عدالته واجلاله و رفع مبانی خلود رافته و شفقته و اقباله الی یوم الدین عرضه

[illegible]

[illegible] ... کامل الست ... محل ... می‌باشد ...

نوکران کلی ... بسیار [illegible] ... مهربانی نوکران ... بسیار ...

خورشید دولت ... نوکران قدیم ... که اشتیاق دل ... فرزند ارجمند

پادشاه کنعان است ... چنانکه تشنه سکندر به آب حیوان است ... امیدوار

[illegible]

... خجسته ... بسعادت و اقبال ...

صبح صادق ... قبل از طلوع خورشید عالمگیر ... که از خزانه غیب ... بود و در گرامی ...

گوهر عالم ... از عالم ... نورانی نهاد ... حضرت واجب العطیات ...

[illegible]

... فرزند ارجمند ... والا گهر ...

... مقدم ... از طلوع ... خورشید ... نادم ...

... ولادت ... حضرات ائمه معصومین ... روز ... تهنیت ...

... سیم ... نوازش باقی ... خاکسار ... سلامت ...

[illegible] ... تهنیت ولادت شاهزاده عالی ...

[illegible]

... چندان که ... بعد از ...

... روح افزای ... علی ...

در این ... عصمت اعنی فرزند ... شاهزاده ... مراد ... سلطنت ...

[illegible]

و برکت حضرت سید المرسلین [illegible] فی الجنة الحرام بعد از [illegible] صبح

و قبل از طلوع آفتاب عالمتاب از آسمان [illegible] غنچه نوبر تازه گلی شکفته

[illegible]

مراد شکفته [illegible] آورده [illegible]

[illegible] قدم مبارکش [illegible]

امید [illegible] رفعت [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

رواج بهجت [illegible] آن شمایم فرح [illegible] جهان [illegible]

دل پژمرده ام [illegible] غنچه بشکفت [illegible] نظم [illegible] آورده

جان [illegible] که جانم تن آورده [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] پیراهن آورده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خسرو [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم جبروت [illegible]

[illegible] وجود [illegible]

[illegible]

[illegible]

نظم

[illegible] والفتح [illegible]

[illegible] ارباب [illegible] علیه و علیهم اجمعین [illegible]

سلطنت [illegible] تخت [illegible]

[illegible] الحمد و المنة [illegible] از فیض [illegible] العام الاعلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گیتی آرایش [illegible] از سپهر برین برتر آمد [illegible] پادشاه عالی [illegible]

و زیور [illegible] قبول خواص و عوام [illegible] گشت [illegible] القاب [illegible]

ارتفاع [illegible] آمد [illegible] تخت [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] [illegible] احوال [illegible] خلایق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از طریق [illegible] [illegible] [illegible] الحقوق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آسوده گشت [illegible] [illegible] در تهنیت امیر دیوان [illegible]
[illegible] کمال [illegible] [illegible] خورشید مثال [illegible] عدالت [illegible] بدوام و [illegible]
[illegible] این [illegible] که [illegible] [illegible] رفع درجات [illegible] امارت دیوان اعلی [illegible]
[illegible] جهان [illegible] امنیه و [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] الحال [illegible]
[illegible] [illegible] انتظام دین و [illegible] [illegible] [illegible] بخشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در تهنیت صدارت [illegible] [illegible] [illegible] مسند [illegible] جلال از
[illegible] فضایل کمالات [illegible] [illegible] [illegible] در تهنیت وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] احوال [illegible] [illegible] مقرون [illegible]
و چهره الطیبان [illegible] اعمال اختصاص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] [illegible] [illegible] اقتدار آصف [illegible] مقدار [illegible] [illegible]
[illegible] که در این مدت [illegible] [illegible] [illegible] بود از افق [illegible] طالع [illegible] احوال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عدالت [illegible] [illegible] [illegible] اقبال [illegible]
طالع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] فی الارض
[illegible]
[illegible] [illegible] و آمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جهان [illegible] [illegible] [illegible] در تهنیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در تهنیت عید فرمان [illegible] [illegible] عید سعید [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در تهنیت [illegible] [illegible] [illegible] القدر [illegible]

چون زمان سعادت [illegible] فسیح [illegible] از [illegible]

[illegible] تهنیت [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] بهار [illegible]

[illegible] شعبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون روز [illegible] در تهنیت ماه نو رمضان ماه نو بادت مبارک [illegible]

[illegible] اللطف الخفی [illegible] و روز آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] عالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون جهان [illegible] آن فسیح المکان [illegible]

در تهنیت صحت لله الحمد والمنة که [illegible]

بعد تعقل

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

بیت هزاران شکر بیدار آنکه زود [illegible] ایام [illegible]

[illegible] آن [illegible] شریف آنحضرت [illegible]

باشند [illegible] مباد [illegible] ایام [illegible]

[illegible] در تهنیت ولادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهار اعتدال هوا [illegible]

[illegible] المعظم [illegible]

[illegible] آن [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن قرة العین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۵

[illegible] در تهنیت [illegible]

مراد بر صفحهٔ اراده حضرت [illegible] استظهار [illegible] مفتوح شده نقش فال [illegible] به امین فال

اشتمال فرموده‌اند و مضمون حدیث صحیح [illegible] را با قدام سعادت و اقبال استقبال نموده لباس

[illegible] لباس [illegible] از متابعت شریعت [illegible] اند و عقد [illegible]

موانست با خاندان عصمت [illegible] واجب و لازم [illegible] هر آینه این اتصال مبارک [illegible]

[illegible]



[illegible]

خسرو [illegible] گفت [illegible] ایوان [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

در تهنیت [illegible] الحمد [illegible]

[illegible] سعید [illegible] نظم [illegible] بنشسته [illegible]

[illegible] از مقدمات [illegible]

شادمان چنان این مقال [illegible] جهان [illegible]

امید که در مسند سعادت [illegible] در تهنیت [illegible]

[illegible] ماه [illegible] اسلام [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] سعادت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در تهنیت عید [illegible]

[illegible] عید [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در تهنیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جاروب [illegible] در غیبت [illegible]

[illegible] در تهنیت [illegible]

آمین رب [illegible] اجابت [illegible] در تهنیت نوروز عالم افروز [illegible]

چهار [illegible] نوروز [illegible] اقبال اکبر و وصول [illegible] اعظم [illegible] برج اعتدال

[illegible] بهار [illegible]

[illegible]

[illegible] در تهنیت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] در تهنیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در تهنیت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] در تهنیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خدمتگار را تحفه‌ای که لایق آن حضرت و درخور آن جناب باشد نیست بر موجب قول [illegible] که [illegible]

تهنیت [illegible] ولا مال فلیسعد النطق ان لم یسعد الحال بر دعا اختصار نمود انشاء الله [illegible]

[illegible] من قول [illegible]

[illegible] ذات شریف ادام الله [illegible]

[illegible]

[illegible] مبارک [illegible] بانواع خیرات و مبرات [illegible]

[illegible]

آیه الحمد لله رب العالمین [illegible]

[illegible]



در هر سلک ... [illegible] ... مقصود ... [illegible]
ملک صورت هزارش گر گشته تو عاقبت محمود ... بیان و سید در حدیقه امانی و آمال آن حمید ... گلبهای
دولت و اقبال از فیوضات مرحمت ذو الجلال خواهد شکفت و مرادات ... مرتبه حصول ... [illegible]
[illegible]
آنحضرت ... [illegible] ... نشو و نما یافته ... [illegible]
... [illegible] ... تاریخ ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... در تهنیت جلوس ... [illegible]
همایون اشرف ... ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الصفوی خلد الله ملکه ابداً ... [illegible]
قال الله تعالی هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات ... خلافت ... جهانداری
... سلطنت و کامکاری آن ... [illegible] ... تقویت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... خلافت ... [illegible] ... علم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... اقبال ... [illegible]
... [illegible] ... امید ... غنچه مراد ... [illegible]
... ایام ... [illegible] ... عدالت ... [illegible]
... سعادت ... [illegible]
[illegible]



بوید ... [illegible] ... عنان ممالک ایران و توران ... اقتدار و کف ... [illegible]
تاج خلافت ... عدالت ... سلطنت ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت ... طلعت ... روزگار ... [illegible]
سعادت ... [illegible] ... پادشاهی ... [illegible]
... سلطان ... خاقان دارا ... اسکندر ... پادشاه دارا ... [illegible]
ستان و شهسوار ... وارث تخت ایران و توران و در درج خلافت ... [illegible]
سلطنت و ... بیت ... تاج و تخت کیان ... فر از غره اختر ... الخاقان ابن الخاقان ابو
المظفر ... شاه عباس الحسینی الصفوی ... جهان ... [illegible]
... عدالت ... سعادت بر مفارق جهانیان انداخت ارکان دولت و اعیان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقان رضوان ... [illegible]
... [illegible] ... احکام ... اطراف ممالک ... [illegible]
... [illegible] ... عازم درگاه عالم پناه شدند ... [illegible]
... [illegible] ... دوران ... اطاعت ... [illegible]
... [illegible] ... ایران و توران ... [illegible]
دارالملک عراق و خراسان و مازندران و ترکستان و جیلان و فارس و کرمان و دیگر ولایات ... [illegible]
زمان پادشاه ... رضوان ... [illegible]
... [illegible] ... جهانیان ... [illegible]
شد بیت آن وعده که اقبال ... وان کار که اقبال ... این جلوس ... تاریخ
... دارالسلطنه قزوین بخیر و خوبی وقوع یافت ... عالم ... [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

در جهان بکشف امن و امان قرار گرفت نظم روحانیان اندر جهان [illegible]

احیا و [illegible] ایام شریف [illegible] بوستان [illegible] و انواع تحف تقدیم [illegible]

[illegible]

في الشوق والذكر [illegible] تخرج منها فارقتكم [illegible] فكيف او اصطبار المطي [illegible] الى العظيم [illegible]

الى [illegible] اذا كان ممنوعا [illegible] الموارد [illegible] ذكره في القلب مختص [illegible] غني [illegible]

مصطبر [illegible] القلب عنك [illegible] وفي [illegible] السمع والبصر الذين [illegible]

[illegible] الذي [illegible] من النور [illegible] المكان [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible] بالفارسيه [illegible]

[illegible] جان [illegible]

بيت [illegible] مباد [illegible] مباد بيت [illegible]

[illegible] مباد بيت [illegible] آرام [illegible]

مخدوم [illegible] قطعه [illegible]

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] شوق [illegible]

[illegible] بيت [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ولي [illegible]

[illegible] في الغيرة واليقين [illegible] من دون الله وقال رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] احد [illegible] الله [illegible]

رزق الله [illegible] وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

الوحدة خير من جليس السوء وقال الله تعالى والذين يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك وبالآخرة





هم يوقنون [illegible] قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى يحب معالي الامور و[illegible]

[illegible] بيت [illegible] في [illegible] رباعي [illegible]

[illegible] بيت

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] في الخوف والرجاء قال الله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله وقال [illegible] من رحمة الله

[illegible] وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] قال الله تعالى [illegible]

[illegible] قال ان الله تعالى يحب كل قلب حزين وقال [illegible] الحكمة [illegible]

[illegible] في القلب اليقين بالفارسيه [illegible] حضرت عيسى عليه السلام

يحيى [illegible] عيسى يحيى [illegible] يحيى گفت عيسى [illegible]

[illegible] عليه السلام [illegible] الذي يفعل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في الصمت قال الله تعالى

[illegible] وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من صمت نجا ومن سكت سلم

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الصمت حكم وقليل فاعله وقال من كثر كلامه كثر سقطه [illegible]

[illegible] القول [illegible] الصمت [illegible]

[illegible] احفظ [illegible]

[illegible] قال [illegible] الحكيم ان يخاطب [illegible]

لشکران وقال من قال في الناس بما يعلم فالوقف فيه الا بعلم ان كان منطق [illegible] عن فضه [illegible]
وزراعته الياقوت قال الشيخ الكامل الفصيح من بلغا ومحققي من سولك ترجماني لبعض الفضلا وكاين جرى
من عجب كلت مقامات وتريدت او نقيصه في التكلم لسان الغني الضعيف والضعف تواده قلم في الاسواق الظلم
والدم **الفاتحه الطوسي زدانش چو جان تو آید ثبت بار خواهی هیچ مرده ثبت لغیره**
باز ده هیچ کرم الطرحانا تا کند سرو تو را چون کرده او کر خود راست کند بعضی پس وز پی آن کردد
با تو عدو **شیخ عطار** نجیبی شده نیز و پیری مرد شیای که ما را از طریقت کن خبردار جوابش داد
انکه تحقیق که هرچه هست در معنی طریقت نگویم با تو گر بیگو بوشی ای کم گفتن است خموشی
**لبعض الشعرا** در سخن در بیابان سفتن بی مستقیم به از سخن گفتن کرد غفلت نصیحتی حکیم که کم گوی وکر گوی هشدار
یا ایهم **فردوسی** کسی را که خویشتن بود وهوش شتاب فراوان سخن باشد و بریاب بدان کار زشت
مردم برنج چه بگفت نگوی سخن نالبنج زبان خرد باد دل را است کش همی ان از ان لب کن نوای سخن
**لغیره** سخن نا کوئی تو انیک گفت ولی گفته را نتوان نهفت سخن نا کوئی تراز بروست
ز بروست شده کنز دان تو هیچ است **الحکم** سخن بر سر برد کند تا عذر کنند هم سر را سخن تا عذار
**في التوكل** قال الله تعالى في المائده وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين وقال عز وجل وتوكل على الحي الذي لا يموت
وسبح بحمده وقال ومن يتوكل على الله فهو حسبه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من احب ان يكون
اتقى الناس فليتوكل على الله قال الباقر عليه السلام من توكل على الله لا يغلب ومن اعتصم بالله لا يهزم
وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول الله عز وجل ما من مخلوق يعتصم بمخلوق دوني الا قطعت اسباب
السموات والارض من دونه فان سالني لم اعطه وان دعاني لم اجبه وان استغفرني لم اغفر له وقال
**رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم** من سره ان يكون اقوى الناس فليتوكل على الله ومن سره ان
يكون اكرم الناس فليتق الله فليكن بما في يد الله اوثق منه بما في يده ودر عرب امثال آمده من وثق
بالله اغناه ومن توكل عليه كفاه **في حسن الخلق قال الله في سورة سبحان ولا تمش في الارض**

مرحا انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا وفي سورة القصص تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون
علوا في الارض ولا فسادا وقال ابو جعفر عليه السلام ثلث قاصمات الظهر رجل استكثر عمله ونسي ذنبه واعجب
برايه قال امير المؤمنين علي عليه السلام لا حسب كالتواضع ولا وحدة اوحش من العجب وعجبت للمتكبر الذي كان بالامس
نطفة ويكون غدا جيفة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من كبر في
كظم الغيظ **[illegible]** [illegible] خدای با تو است واندکه خود کش کرینید کر جرم خطای ما نباشد پس عفو بر که نشیند
چند خصلت [illegible] خوشتر زملوک کزین چهار فزونست شادی غم کم نگاه جاه تواضع بوقت قدرت عفو بروز
کین نصیحت به خشم کرم اگر آید زدوستی کنهی بکناهی نشاید از زدن ورز بان سالها عذر کشید باید
فرو خوردن زانکه نیز دوستی عاقلان تبرا است عفو کردن از کنه کردن **في التوبه قال الله تعالى في سورة البقره**
فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم قال في الا الذين تابوا واصلحوا وبينوا فاولئك اتوب
عليهم وانا التواب الرحيم وقال في سورة آل عمران الذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر
الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون وقال تعالى في سورة النور وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون
وقال ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من شيء احب الى الله
عز وجل من شاب تائب وقيل التوبة يجمعها اربعة اشياء الاستغفار باللسان والندم بالقلب والعزم بالجنان والاقلاع
بالاركان وهجر خوان السوء وقيل الذنب تنكيف التوبة وقال الله عز وجل توبوا الى الله توبة نصوحا وقال ربنا ظلمنا انفسنا وقيل
واذا اذنب قال استغفر الله اي تغفر لمن تاب وقال التائب من الذنب كمن لا ذنب له وقال [illegible]
**[illegible] هر دم بریزد در سیم [illegible] که جان [illegible] نو سیم [illegible] کر دان [illegible]**
**[illegible]** تو چون نشد پشیمان آمدش بر در حق تو مسلمان آمدش تا هم تو به زکار بد بود
خاص تو به زکار بد بود گفت پیری که توبه این بود چون است تو به کن کز هر چه آن غیر از خداست **في الشكر قال**
**الله تبارك وتعالى في سورة البقره** كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون
هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا وقال يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم واني فضلتكم على العالمين

وقال فیها واشکروا لی ولا تکفرون وقال فیها یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی [illegible] وقال فی سورة ابراهیم ولئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید وقال فی سورة سبا وقلیل من عبادی الشکور وقال الصادق علیه السلام العافیة نعمة
خفیة اذا وجدت نسیت واذا فقدت ذکرت والعافیة نعمة یعجز الشکر عنها قال الله تعالی انه کان عبدا شکورا
وقال اعملوا آل داود شکرا قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] من لا یشکر الناس [illegible] فانما یشکر لنفسه
ومن کفر فان الله غنی حمید [illegible] وقال ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور وایضا
[illegible] وقال [illegible] من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر وقال [illegible]
انعم علیک [illegible]
[illegible] یک شکر [illegible] در عذر شوم عذر تو نتوانم گفت
من شکر تو ای خدا نتوانم کرد [illegible] یک شکر تو از هزار نتوانم کرد [illegible]
[illegible] شکر [illegible] در جواب [illegible] نعمت [illegible] شکر
[illegible] عالم الغیب [illegible] نعمت [illegible] کاری [illegible]
[illegible] فارغ [illegible] شکر [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible] از جان [illegible] جان [illegible]
خود [illegible] جهان [illegible] وانزلنا الحدید فیه بأس شدید
[illegible] الشجاع [illegible]
[illegible] سلاح المؤمنین [illegible] ظلال السیوف [illegible] الجنة [illegible]
فی السیف [illegible] السیف [illegible] الشجاع [illegible]
[illegible] الرجال [illegible] الرجال الخیل والسلاح [illegible] الموت [illegible]
[illegible] السلاح [illegible] الشجاع [illegible]



یحتاج الی صلاح السلاح [illegible] قال امیر المؤمنین علی علیه السلام ایها الناس [illegible]
ان [illegible] السیف [illegible]
[illegible] ظلال السیوف [illegible] درحال [illegible] یاران [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] القلب [illegible]
[illegible] السرور [illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible] رباعی ای دل [illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هر روز وداع همه می باید کرد **فی القناعة** قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم القناعة کنز لا یفنی وقال من قنع

شبع وقال علی رحمه الله [illegible] کلام الحکما القناعة [illegible] الغنی وقیل القناعة [illegible] العیب

و راحة القلب **نظم** کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت ٭ کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید

کیمیا [illegible] کان یکیست در حقیقت نیست ٭ رونق قناعت [illegible] که در عالم کیمیائی به از قناعت نیست

[illegible] حاصل مرد ٭ [illegible] ٭ [illegible] از خود [illegible] بود ٭ با خدمت [illegible]

چه باید کرد ٭ [illegible] کز تو کمتر [illegible] کسی ٭ بجز قناعت که دولتیست باقی ٭ [illegible] افتد ٭ [illegible] درویش [illegible]

و هر زمان گفته اند که توانگری در قناعت و مردمی در [illegible] ٭ لاجرم [illegible] ای قناعت توانگرم گردان که ورای

تو هیچ نعمت نیست ٭ و قال امیر المؤمنین علی علیه السلام حسبی من [illegible] ولا [illegible] من عبادة ربی

و قال الله تعالی انه من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة قال البعض الحیوة الطیبة فی

الدنیا القناعة و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القناعة مال لا ینفد **رباعی** [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

**رباعی** [illegible] نفس [illegible] ٭ [illegible] خویش ٭ [illegible]

[illegible] ٭ حاصل [illegible] **[illegible]** [illegible] قسمت [illegible]

[illegible] نخواهد افزود ٭ آسوده [illegible] ٭ [illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] ٭ من قناعت [illegible]

عافیت ٭ زهی پادشاهی زهی سلطنت **فرد** [illegible] قناعت [illegible]

[illegible] ٭ من زان [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] عالم نیست

[illegible] **نظم** [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

ملکدار ٭ [illegible] ٭ [illegible] **فی الکفران [illegible]**

[illegible] الکفران لان هذا واحد و ذاک اثنان **نظم** [illegible] کفران [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] کفران [illegible] **فی الکرم** [illegible] قبل السؤال [illegible]

علی البر و التقوی [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] **فی الحرب**

[illegible] ٭ [illegible] ٭ **فی الوفا و نقض العهد** و اوفوا بالعهد

ان العهد کان مسئولا و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم المؤمن عند شروطهم **رباعی** [illegible] ٭ در

عهد [illegible] ٭ از عهد [illegible] ٭ از [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] و قال امیر المؤمنین علی علیه السلام فی الوفا [illegible]

عند الله تعالی و قال الله تعالی الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و

یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون و قال تعالی و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها

و قال [illegible] والله خیر الماکرین [illegible]

[illegible] الاحادیث [illegible] و قال الله تعالی و اوفوا بعهدی اوف

بعهدکم **نقض الوفا** [illegible]

[illegible] **[illegible]** [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

**رباعی** [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] **رباعی** [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

چنینه آنکه ز چشمش چه جفاست کرفت • وانکه بدیدم از هر خاطر بردی لست • زنهار اگر تو روی بروی دگر کنی بیت

نازش پری که دوم از پیش بیت • انجاست سر عن که حفظ فروشت بیت هر کس ز پیش درد منی سوکند بشکند بیت

دل شکسته حوادث شکست دید • تو اگر درستی فا مین بود وفا عهد تو با مهمان ز سست • سعدی

پیام من که رسانه بیار مهر گسل • که بر شکستی ما را هنوز هنوز به بیت • قسم بجان تو گفتن طریق

عزت نیست • کجاست پای تو این هم عظیم سو کندنست • که با شکستن پیمان اگر فرقی دل هنوز

و بیوه بید یارت آرزو مندیست • خیال روی تو هیچ امید منش نیست • بلای عشق تو بنیاد صبر برکندست

فی الظن یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ان الظن لا یغنی من الحق

شیئا • وقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ایاکم والظن فانه اکذب الحدیث

---

بوک و ختام حمد الله تعالی لسبب ترشح اعز من العدل والاحسان ولا اتفتح بیاه من الامن والامان علکه وسلطنة

الیفار ..... السموات والارض کاشیدت مبانی الملک والدین بقعد احکام الواجب

علی العالمین محمد افتتمه مراحمه وعموم الشامل الشمل المخلق اجمعین سیما ال الحق والیقین

ایضا اللهم کما ذللت اعناق الجبابرة ورقاب الاکاسرة الطاغین اخضرها لسلطته واقتداره فاجعل

العزة والاستعلاء فی بسیطة الغبراء فحل الاعوان والانصار ایضا یا من یؤتی الملک من یشاء کما جعلته

لحلیفة الارض موید امن السماء متمسکا بالحق فخلد ظلال سلطنته واجلاله ما اطلقت الخضراء واقلت الغبراء

ایضا یا من یستجیب لمن اجاب قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب

نسالک استجابة دعوات ..... السلطان ان جعلت حرمه ..... واصفا لها للمسلمین اجمعین کما المتقین

جنات مفتحة لهم الابواب ایضا یا من اصطفیته لختم الرسالة من کان نبیا وآدم بین الماء والطین

نسالک ..... خلود خلافته من فعله لتقویة دینه المصون عن النسخ والتحریف الی یوم الدین ایضا



خلد الله ترویج شعائر الشریعة وتنفیذ احکامها ما ذکر وسطا تحکما منت علی عبادک بسلطان الامن والامان ..... من الجور والعدوان فی زمانه ایضا خلد الله تعالی ایام معدلته لاعلاء معالم الاسلام وارسخ مقاعد

الامام و کذب ..... تعالی ..... ناقد الاحکام الی یوم القیام الی غیب الیه انا مری ..... شد

از برای کتابت ..... ملکی بایم بود مثل انجح الله تعالی بمباشرت جمیع مصالح الدول والملل وایده ..... بالنصر والظفر

حیث ..... ارشحول ومثل استقبال جنود السعادات ووفود التاییدات من السموات ..... آر

وحیث ..... التجارة ومثل اللهم کن فی الذهاب والایاب سالما غانما ومن تعبنا بالطافه جنود ولا ..... ا

الناس ..... من ..... ..... و دعا بعد وزرا و ..... وقعا شرح الدعیه و غیر ذلک

..... الامور الجمهوریة المطمئن منهم من التمامه والافادة والاستفادة والموصوفین بالارادة علی ..... المنیر

صدورهم بنور ..... والجهر ..... ایضا خلد اللهم فی ظلال جلاله عوارضات الوزارة لفضیلة ..... الملک والدین

کما ..... تایید احکام مبانی الاسلام وانتظام لهما الامام ..... الشیمین علی رایه القضاء

المتین ایضا اعلی الله سبحانه وتعالی فی انتظام مخلد فی الحقیقین ..... عمامه ..... علی

العالمین فی استسهال ..... العمر المتقین بالحق المبین برهانه از برای عمال که ..... ..... مع

..... علی الدنیا ..... صار فی مصالح الخلایق زمانه بعون الهدی ایضا

..... الله سبحانه وتعالی فی نظام الانتظام فراید مقاصده ..... ..... ..... مهام الانام ..... اصحاب

رایه والطاف تدبیراته ایضا الحق حقا موفق لاتباعه واراه الباطل باطلا ..... الاحکمت .....

..... الی ..... ایضا وفقه الله سبحانه وتعالی لما یحبه ویرضاه ..... ..... حقا

..... بالحق ..... ایضا نور الله سبحانه ..... علیه احسانه ایضا انعم الله علیه ..... الیه

..... ادام الله ..... من ..... التی ..... الارض ..... ایضا

ایضا حفظه من ..... ..... وهو ..... ..... نزل ..... انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون .....

..... ایضا اللهم کما ..... حفظ کتاب لا ریب فیه هدی للمتقین احفظه ..... من .....

لمسيئين المتضعفين المؤمنين يوم الدين **ايضاً** حمد الله الباقي ابد الآبدين كما ينبغي لنعمائه افضل الكتب **العقبى**

وشرف قدره وكرمه وقد قال من علم علم الاولين والآخرين خيركم من تعلم القرآن وعلمه **پند بادشاه به وزیر** طال عمره

يا اطال الله اعماره بالبقاء الدائم لي يتمن الله بطول بقائه اطال الله تعالى بالسلامة والسعادة واعماره وجعل

الصلاح والفلاح عاجلاً وآجلاً شعاره ودثاره **ايضاً** ابقاه الله تعالى موفقاً لما يحبه ويرضى مجتنباً عما يكرهه الحق والموافق

ان ابيت **ايضاً** جعله الله تعالى من عباده الصالحين وحفظه من همزات الشياطين وثبت قدمه الى سبيل

ومكرما لما كان يرجو **شكر وزير** اسعدنا بك ووزيرنا من الشيطان الرجيم فتقبل دعائي لنا وانتهيت بجنابك حسنا

بفضلك العظيم ولطفك العميم فيما هو **للملك موافق والالفاظ مناسب مطابق القرآن** تبارك الذي

بيده الملك وهو على كل شيء قدير قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير

انك على كل شيء قدير وترزق من تشاء بغير حساب وانت احكم الحاكمين ولله خزائن السموات والارض يبسط الرزق

لمن يشاء ويقدر ورفع بعضكم فوق بعض درجات وهو الذي له ملك السموات والارض والموفق الملك من يشاء انا

جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس اني جاعل في الارض خليفة ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم **الاحاديث** السلطان ظل الله تعالى في الارض

يأوي اليه كل مظلوم ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها من يطع الامير فقد

اطاعني ومن يعص الامير فقد عصاني من اهان السلطان اهانه الله ان امر عليكم عبد حبشي اسود يقودكم

بكتاب الله فاسمعوا له واطيعوا **الحكم والامثال** الملك والدين توأمان ظل السلطان كظل الله الولاة

بقاء العز الملك في ارباب السيف لا في ارباب السيوف الامارة حلوة الرضاع مرة الفطام ظل السلطان

سريع الزوال الملك عقيم باحتداد امارة ولو على الحجارة كلام الملوك ملوك الكلام عز الملوك الممالك

على قوم سموم وعلى قوم نسيم ثلاث لا بقاء لها يوم لك ويوم عليك شرائط السلطنة اربعة الحكمة والشجاعة والعفة

والسخاء الملك كالرأس على الجسد **ومن امثال العرب** من رفعنا ارتفع ومن وضعنا اتضع ومن

وقع عليه غبار ... ظهر عليه اثر ... بالليل اخواناً وبالنهار سلطاناً **قد يقال ...**





**في المنصب والسبب للقرآن** رب اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني واجعل

لي وزيرا من اهلي هارون اخي اشدد به ازري واشركه في امري **الاحاديث** اذا اراد الله بالملك خيرا جعل له

وزير صدق ان نسي ذكره وان ذكر اعانه انت مني بمنزلة هارون من موسى انزلوا الناس منازلهم **الآية**

**الحكم والامثال** اعلم ان الملك يحتاج الى وزير ويحتاج الناس يحتاج الى السلاح ارباب الدول

ظهير الشرف بالهمم العالية لا بالرمم البالية الا اخبركم بالنفس الوزارة نفس اعتمادنا الله تعالى الوزارة

كل وزير يسعى الوزير يسعى صواب لمراتب الدول بقي صيغتها وذهب ... **في الاخلاص** ودوام

الا لعباد الله المخلصين له الدين حنفاء وان يكن حسنة يضاعفها من لدنه اجرا عظيما **في الادب** قال

علي عليه السلام عليكم بالفضل والادب لا بالاصل والنسب **النظم** هر كه در ادب طلب نكند

... شرف ... ادب آموختن ... تا زمانه مر ادب نکند بصورت آدمی شد ...

... ادب ... چه جای حسب ... تحقیق ... آدمی خواند ...

... آموختی ... گفت ... روزی ... غلامی ...

... خواجه ... غلام ... خواجه ...

جامه کند ... این سخن ... هر که زبان ...

... وقال عليه السلام الكرم التقوى كرم ...

... گريه ... كمره الله ...

كريم خوانند ... **قال ...**

**التجبر قال الله تعالى وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض** هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ... 

الاصوات لصوت الحمير وقال اليس في جهنم مثوى للمتكبرين **والقرآن** قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فبئس مثوى

المتكبرين اليوم تجزون بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الكبر ...

**الامثال** لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال ... **ترجمه** ... بزرگی ... از هر ...

وچون هر کس سخن بمیدان خود را [illegible] ای بس [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

کز کرم [illegible] است کسی * چون زلف بتان شکسته حالت کنی * [illegible] **نظم** چون [illegible]

[illegible] * ناتوانی [illegible] * [illegible] * اندرین [illegible] * هر که [illegible]

[illegible] جهان [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]

[illegible] * بس چون [illegible] * روا باشد که [illegible] * ولی توقف آخر زمان * چون [illegible]

**فی البخل قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم** البخل شجرة فی النار واغصانها متدلیة فی الدنیا فمن تمسک بغصن منها جره

الی النار وقال امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] البخیل [illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم**

[illegible] فی ابتداء اسم الله تعالی فی کل باب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] بسم الله فی [illegible] اولا اقرأ باسم

ربک الذی خلق [illegible] بسم الله علیه **رباعی** با نام تو [illegible] [illegible] باید تو این [illegible]

غمناک * با عشق تو [illegible] * اندر [illegible] از آتش [illegible] * وقال الله تعالی ولله الاسماء [illegible]

فادعوه بها **فی معرفة الله سبحانه وتعالی** من کلام الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین

لهم انه الحق وقال الله تعالی وما قدروا الله حق قدره من کلام الانبیاء علیهم السلام قال نبینا محمد صلی الله علیه وآله

وسلم اعرفکم بربه اعرفکم بنفسه وقال صلی الله علیه وآله وسلم تفکروا فی [illegible] الله وقال عیسی علیه السلام

قسم الله عز وجل العقل علی ثلثة اجزاء فمن کن فیه کمل عقله ومن لم یکن فیه فلا عقل له حسن المعرفة بالله

تعالی وحسن الطاعة لله تعالی وحسن الصبر علی امر الله من کلام علی مرتضی علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه

وقول ابو علی سینا **شعر** اعتصام الوری بمعرفتک * عجز الواصفون عن صفتک * تب علینا فاننا بشر *

ما عرفناک حق معرفتک * لابی سعید ابو الخیر **رباعی** [illegible] در [illegible] نیست * [illegible]

[illegible] نیست * [illegible] * [illegible] ذات [illegible] نیست

**لغیره** در پرده سخن [illegible] معلوم نشد * [illegible] مفهوم نشد * در معرفت [illegible]

معلوم شد که هیچ معلوم نشد * **فی الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا** شعر الحمد لله [illegible]

[illegible] * [illegible] * الحمد لله [illegible]

ومخرج الظلام



ومخرج الظلام من الغیب والضیاء من الظلام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد خاتم النبیین وآله

الطیبین الطاهرین بعد از حمد وثنای حضرت کبریا آفریدگار جلت کبریاؤه وتقدست اسماؤه [illegible]

بوجود [illegible] از شریک وقرین ومتعالی بقدرت لایزالی از ناصر ومعین ومنزه بصفات بی بدل از جواهر واعراض

[illegible] وصلوات ودرود بر سید المرسلین وخاتم النبیین محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم **[illegible] الحمد لله الذی**

خلق سبع سموات [illegible] الی [illegible] وجعل الکواکب زینة لها [illegible] الارضین [illegible]

[illegible] فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین والصلوة والسلام علی [illegible]

خلقه محمد وآله وخاتم انبیائه وآله واصحابه الطاهرین **فی التوحید [illegible]** [illegible]

آفاق وانفس [illegible] [illegible] صادق [illegible] [illegible]

[illegible] وجود [illegible] [illegible] واجب الوجود [illegible]

والقیاس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اول ما خلق الله العقل [illegible]

[illegible] جوهر [illegible] مفارقت [illegible]

[illegible] در میدان شوق انوار جمال [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] واذا الکواکب [illegible]

[illegible] کواکب [illegible]

[illegible] کیفیات [illegible]

[illegible] عالم [illegible] اول [illegible]

[illegible] زواهر [illegible]

ولله ملک السموات والارض [illegible]

والسبل علی انه واحد چه سر وجود نهاد و در ترکیب ذی نفس نباتی از پرده تواری عدم بصحرای [illegible]
فی صفات معادن مجتمع آمد الطعوم و روایح و قوی نبات ساکن و نشو و نما و تولید شکل و تصویر نوع [illegible]
امتیاز یافت و [illegible] ازان بر وحدت صانع و موجودی که وجود [illegible] جنس [illegible]
قاطع و برهانی ساطع شد [illegible] شعر علی قلب [illegible] شهادت بان [illegible]
[illegible] صفحات الواح اشجار [illegible] از حق [illegible] من ورقة الا یعلمها [illegible]
[illegible] از اوراق [illegible] شعر الله اکبر خالق الاشجار [illegible]
در [illegible] مشام [illegible] کرفت [illegible] تسبیح [illegible] در کوه [illegible]
الهی حجابی من عذابک [illegible] الهی [illegible]
[illegible] الهی اذقنی [illegible] لا ینفع مال ولا بنون [illegible] رباعی [illegible]
عجز و تقصیر [illegible] اگر لطف تو ام دست نگیرد امروز [illegible] فردا [illegible] الهی [illegible]
غفلت و غرور از حد [illegible] و دل [illegible] جمال [illegible]
الهی از غفلت [illegible] ببخش [illegible] از خودم [illegible] خود آشنائی ده رباعیه
یارب [illegible] رحمی [illegible] چون [illegible]
در [illegible] یارب [illegible] ببخش حال [illegible] ببخش [illegible]
عالم ببخش راه [illegible] ای [illegible]
باطن تو [illegible] ظاهر تو [illegible] شفیع [illegible]
[illegible] خاک ره [illegible]
[illegible] چندان امان [illegible] عمر خود چندان زمان [illegible] سوی [illegible]
[illegible] بوی خلد [illegible] خاک [illegible]
دلم [illegible]



شوق بستان تا دل شود زان روشنم [illegible] کسی [illegible] اطف تو بس چون [illegible]
خلق جهان را رهنمای این ره [illegible] فی نعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] عصیان کسی [illegible] کرده [illegible] لولاک تمکین بس است [illegible]
[illegible] چه وصف کند سعدی ناتمام علیک الصلوة ای نبی والسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] فی بحر الحبیب [illegible]
[illegible] عارض [illegible] شعر علی المصطفی [illegible] علیه [illegible]
نازل [illegible] وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible] واللیل اذا یغشی [illegible]
مازاغ البصر وما طغی [illegible] الی الله وقت [illegible]
لا [illegible] فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل [illegible]
[illegible] علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] ارسلناک الا رحمة للعالمین [illegible] انما انا بشر مثلکم یوحی الی [illegible]
[illegible] الاسود والاحمر [illegible] بالسیف [illegible]
[illegible] السابقون السابقون [illegible]
اولئک المقربون شعر سلام کریح المسک [illegible] سلام کفیض [illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام کعقد [illegible] فی المنقبت امیر المؤمنین وامام المتقین اسد الله
الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]
[illegible] باب العلم [illegible] الفضل [illegible] الدین [illegible]
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقال انا مدینة
العلم وعلی بابها قیل علی خیر البشر من ابی فقد کفر [illegible] الاخلاق [illegible]
[illegible] والمنازل [illegible] قیل [illegible] قیل الامام [illegible]

قال لکل ما رتق و پیدا کن طامع حجة المتعین و حاکم الاذهان الالی ده و قال الشیخ [illegible] قال لکل رتق مخذول کل ناجسر

اثیر اخسیکتی اخسیکتی ز دامن حمید بعطارد رست * حمایت وحشت های تو در پای او فتادن * ایوان مدح او

حمایت سرای من * بستان مهر او مست تماشا که امان * در دست او شکوفه فرغ عطر شده * خلوتی

که زنگ پذیرد و زار غوان * خشمت بر تناقی علی مقطع سخن * که بعد از غضوب برسد پس از فتادن * وقال

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی انت اخی فی الدنیا والاخرة * فی الوعد والوعید * قال النبی

صلی الله علیه و آله و سلم وعد المؤمن کالاخذ بالید * وقال علیه السلام ان الله قرن وعده بوعیده لیکون العبد

راغبا راهبا * وقال خیر البر عاجله * وقال ابن همام المعروف خیر من ابتداه * قال ساعد بن مخلد وزیر الموفق المنع

الجمیل احسن من الوعد الطویل مطال المطال * [illegible] * [illegible] الاخر الحجة الاولی

غرتی بها مستتبع * عباس بن الاحنف * ان یکن لا تحل مطلی [illegible] طول المقتضی * بالقدر سبب

اسلام من ما چهره زیبای تو است * تو چیدن از زلف چلیپای تو است * جبلی * که چه پی [illegible] دشنام زان

که تو ز لب [illegible] نیست * وعده تو که و راز ات رزاست * ختم عمرست که حنیدان نیست * رباعی * هر وعده که دادیم

شیرین سخنی * باور کردم جمله شیرین سخنی * بخت منست اگر خواه نبود * با عادت نیست که تا گوی کهنی

فرید الدین احمد * [illegible] نومید بار از لطف تو نیست * همه کس را تحشم خواه نبود * همیشه نیست همه چیز بجهد

خواهها سراچند * بیت * از هیچ علم [illegible] من * شناسد که او قرب بنا باز * اثیر اخسیکتی * شی

در خضاب خضاب خاتم * که اقبال باد تا حشر داری * همه مزارات [illegible] چنین از تب و لفظ ازین

که ازین * کهون وقت [illegible] آن و عده آمد * چه گویی چه فرمان داری رای * کمال اسمعیل * [illegible] وصال

[illegible] * که وعده تو درست [illegible] * قطب الدین عتیقی * جهان پناها [illegible] * ازان چه کردی

و گفتی بدان که بنویسم * بشرط دار [illegible] در عمل [illegible] * چه [illegible] ازان [illegible] بنویسم * [illegible]

تو [illegible] [illegible] * قطعه * [illegible]

[illegible] * [illegible] * مجیر

[illegible] * [illegible] * [illegible]

باشد گرده به عذارت تا وقت بود جواب بارت * قطعه * کمین امید است که من قدر چنین روز بدان * که بعد سال

ز چنین روز رسیدن نتوان * می خورد شاد و بری اندوه بیهوده مخور * پیش ازان کز گل تو کوزه کنند کوزه گران

من شنیدم که بیاتم جوان کرده و پیر * نشنیدم که دگر باره شود پیر جوان * سوزنی * چرا نگنعی با من جفا بر وفق بخت

که عهد و وعده یاران من هوا درست * بمن عده ملی از من مجرو و فای از انکه جفای اگر بکشد بسر شد بسی

وفا نخست * وفا نمودیم اول جفا کنم آخر * در این دل بخیه بنا بنیات قول درست * چنان مزوی اول که

چیست اینی کنون چه میکنم آن دیگری نیست * دل من از تو وفا جست چو از تو نکشید * دریغ رنج

دریغ رنج که در تو نیافت آن گنجست * ز تیغ هجر تو چون رنجون دل شستم * دل از امید وصال تو می بنزم شستا

درست رفتی و عهد و عده پیمان * ز بی عهد تو و عده باد پیمان شکست * فی النصیحة ادع الی سبیل ربک بالحکمة

والموعظة الحسنة * قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک

قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیوتک قبل مماتک * وقال من تواضع لله رفعه الله

وقال ان الله فی عون العبد ما دام العبد فی عون اخیه * وقال حصنوا اموالکم بالزکوة و داووا مرضاکم بالصدقة

وقال الاقتصاد و التودد والسمت جزء من ستة و عشرین جزءا من النبوة * وقال ان لله عبادا اختصهم بحوائج الناس

والی علی انفسهم ان لا یجید بهم [illegible] یوم القیمة [illegible] علی منابر من نور [illegible] والناس فی الحساب

حکمای بنی اسرائیل گفته اند هشت چیز از حکمت نازل شد اول هر که خواهد که [illegible] شد گوی از ابنای جنس دوم

خدایی هر که خواهد که قدر او [illegible] خود داند که خویشتن [illegible] سیم هر که خواهد که [illegible] ترین مردمان باشد گو زبان

خویش نگاه دارد [illegible] چهارم هر که خواهد که آزاد و مقبول باشد گو طمع [illegible] پنجم هر که خواهد که [illegible]

[illegible] ششم هر که خواهد [illegible] باشد گو [illegible] هفتم

هر که خواهد که از جمله [illegible] باشد گو زیر دستان خود نگاهدار [illegible] که در هر که سه چیز [illegible]

اول خشم فرو خوردن دوم خدای عز و جل را بسیار یاد کردن سیم [illegible]

اول گو [illegible] که [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]

چهارم گویند آن جهان بهار این دو دست از این دو مذاریه از الخجل هر که خاموش گشت و در دو جهان رستگاری یافت هر که از آزرده باو دست بدارشت از افتهارات از فواید عبدالله الصدری با خدای تعالی با درست حضرت که ایمه سنت یافته
داو بد و چون او دو کس نشانه او را نگاه دارد تا او ترا نگاه دارد هر که از و بترسد تو نیز از و بترس عمر در پرورش او خرج کن
که جواب خرج او خواهد خواست با پیچکانکان برادری که کرم بخشش از خود بحق رسیدن دان جمع مال را اقبال دان
خرج نا کردنش ادبار دان هرکس نخورد و بیکس زبان نهد که یش هیچ چیز را تقدیر حواله مکن با دوستان اندک
میانه باش با دشمن درست غافل مباش و دنیا از برای چه کار است با کسی ده که دست گیرد باسلی و جهی
تا باید خرد علامات ابجد و اسه چند شنیدن دل را روشن کند و از چون دانش بیفزاید جوانمردی
پاسبان تن بود نیکو خوئی آغاز نیکوکاری بود مرکب بی عزور راحت خلق بود هر که برادرش روز کاری ده کار
خداوند حضرت بود و آفت بهتری از چه چیز بود از کبر و ظلم و از آتش مروی از چه چیز بود خاموشی و تواضع فی الغیبة
عادت بتیم منیع الخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم بل کل متنبر و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لا یدخل الجنة نمام فی مذمت الحاجب ولاقاتهم و هیبت فتنة الاحبة حیت عدا اتهم القرآن وقال امتک حدیث
شیخ اجتماع الرئیس و ادامت فیو تشفین الاخبار التزاید فی الحق علی المزور اکر حیر الخلق من امیر بزرد الغفیر
و شر الناس فقیر بزور الامیر تراو دو لو یکی و زه و از رجل متزه و حسیب الحکم و الامثال الموده شجر و الزیاره ثمره الزیاره خط
خیر الزیاره فقد المزور الاکثر من الزیاره تمل و الاقلال منها مخل اکرم الضیف و لو کان کافرا التخفیف خیر
عبادة فی العبادة فی طاعة اولو الامر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی خدای تعالی طاعت
خویش و طاعت رسول علیه السلام را با طاعت خویش بهم پیوسته است و قال السلطان ظل الله فی الارض
یاوی الیه کل مظلوم گفته اند مثل اسلام و سلطان و اعوان و رعیت چون سرا پرده است و سلطان چون
خیمه سلطنت و طنابها اعوان و یاران اند و میخها رعیت اند بعضی از ایشان بی بعضی نتوانند بود و سلطان چون
بیداران باشد که منافع آن بسیار باشد و مردم با نیکو حال کرداند و رود بار البته راست کند و چهار پایان را تا بگوید
کم و علف نیکو حال کنند و بدهر فرمان از آن رنج یابند و بی نشان و بیران شود و در ضمن آن سوا خوش شد مردم مرحمت در تربیت دهند آرند

کمادهٔ روح است



کمادهٔ روح است و سبب آبستنی درختان و لواسط او او به باحرکت ما شد و گفته اند بهار و دریا را به خود
و دیگر باشند که مردم زبان ارشد و فصل تابستان و زمستان مانند کرده اند که در عقب ایشان صلاح حرث
و نسل باشد و حیات جانوران و نشو نما و از ایشان ضرر کرما و سرما نیز باشد و بعضی تشبیه کرده که باشد
و نرم باشد و دل آدمی بس خرم و در زمستان و تشریف زمین را قرار سازد بر روز تنبیه کرده اند که روشن است و دوران
اوراق غزها و خنکها را دفع شود الوری از آتش که عرق اندر ملک خزان فصیح ترا است آتش در کاه
زمانه تنها بخبر دو در حرم نور ابد که دی زمین همانا و جبر دل شکم ترا نخواهد و از دانش هیچ دست شیخانه رسید گفت
انرمان منا دست کوتا ولد سرازو فی که بدان دست و کف او نهند سپهر گفته آن زمینه پیش شتغال
ای گر بسیار اکف دست قوه و تا بانند درم افشان و بعد از خاک بدان دست چند ولد ایضی با صفوه حاجت چو
دست رنج کرفت فتنه را گفته اند ایمان مازه کن که تا محروم است عالم قدرت مجسم عیب ار سفید باشد
انعوان سطح ادیران عالم زمس معزی شانزده حیز نوباوه قوی تا کیتی بود تا بود آن شانزده هم
ویسی هم رحمه ملک دین تخت بخت کلک تاج تیغ جام عزیز جاه عزت مال نعم نام فتح فر
دیگر کونید ملک دشتی و رشتی الجوی و در بحری جهانی و جوانی و عالی ار عالی
بی که موزبت و نقصان ببرد دراری کرکس لیت در آن ببرد کس که ترا سطح فرمان خبر
گر عالم جهان شود بو جان بود روز کارت تلخی شرم باد و نیست هر که از جهان کم
باد و هست مولی که شادمان نبود هو تیر و ان ملک غم باد و هست چون تن آن کو دشمن را دوست
دو ستم هر و عالم باد و هست خاتم تم تحریم بود نیست نام تو صفحه جم باد و هست از فی یکی
برکات و این رکن دین او را مسلم باد هست فی حقوق الاخوان و العیال و الاقرباء و الی قال الله تعالی
و اتقوا الله الذی تسائلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا و قال عز و جل و الجار ذی القربی و الجار الجنب
و الصاحب بالجنب و ابن السبیل قال ابو عبد الله علیه السلام تقربوا الی الله بمواساة اخوانکم قال علیه السلام
بر العیال احق ان یکون الی عیاله ... لایستفص الرجل من کماله ان یکون الی عیاله ... قال الله تعالی انما المؤمنون اخوة

اوزی
ایام موزی
ایام خسکی

اخوة وبالوالدين احسانا وبذي القربى كونوا عباد الله اخوانا المؤمن اخ المؤمن [illegible] لحم [illegible] في

العمر انصر اخاك ظالما او مظلوما الحكم والامثال والامام راع مسئول عن رعيته كثرة الاخوان [illegible]

حوادث الزمان ودوام السرور برؤية الاخوان اعن اخاك ولو بالصوت [illegible] الاخ كشمال [illegible] الالفة

عقارب اخوان هذا الزمان حسبي العيوب العم عم الخال والد في كتب الاول [illegible] قال

الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اطيب ما اكل الرجل من كسبه وقال من رزق من شيء فليلزمه وقال

عليه السلام ما عال من اقتصد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كسب الحلال فريضة بعد الفريضة وقال لعن الله

آكل الربوا ومؤكله وكاتبه وشاهده وقال الربوا سبعون جزءا ايسرها كنكاح الرجل مع امه قال معاذ الرازي

يهدم الدين قال اسمعيل كاتب الصاحب صديق لا تتخذ صديقا [illegible] افاعي الاخوان [illegible]

السلطان شعر ما المرء الا بتطلب [illegible] رجلا [illegible] فان لم [illegible]

[illegible] الرجل [illegible] نكته لطيف است در غايت حسن بيت مارا چو [illegible]

اندر [illegible] گذشتن است للشيخ اوحد الدين [illegible] چون کشتی [illegible]

[illegible] کس [illegible] تمام [illegible]

چو داری بدست [illegible] رزق [illegible] آراسته [illegible] که بدست کرده [illegible]

نباید [illegible] کس [illegible] نباشد [illegible] بيرون [illegible]

[illegible] مردت نباشد [illegible] هم [illegible] کار [illegible]

[illegible] في المفاخرة [illegible] بالحرية [illegible] المقتول [illegible] الدمع

جارح [illegible] الخروج من المدينة [illegible] فان [illegible] التشاور [illegible]

في القصاص [illegible] كان الفيل [illegible] شعر [illegible] العواقب [illegible] ومن طلب العلى سهر الليالي

الليالي [illegible] جميع [illegible] عن المطالب [illegible] الدمع [illegible] في [illegible]

[illegible] الا [illegible] الفم [illegible] الذي [illegible]

آخر لقد حسدت قوم [illegible] من العلى ومن قع لا يرجون [illegible] ومن [illegible] البارين [illegible]

السري رجال تحت الكوم في قعر دارها آخر ان عبد الله ابي السرق اهدى الى عبد الله

بن طاهر [illegible] ولاه مصر مائة وصيف مع كل وصيف [illegible] ذهب [illegible] اليه [illegible] اليه لو قبلت [illegible]

ليلا القبلتها نهارا وما اتاني الله خير مما آتاكم بل انتم بهديتكم تفرحون بالفارسية ايدل طلب

همت عالي [illegible] زيرا كه [illegible] عقل [illegible]

[illegible] نمکی [illegible] چندانکه [illegible]

[illegible] الفاضل [illegible] چو [illegible]

[illegible] في ذكر العشق وجعلنا بعضكم لبعض فتنة القرآن [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم حبك الشيء يعمي ويصم وقال من عشق وعف وكتم ومات مات شهيدا [illegible]

[illegible] في المودة [illegible] علم [illegible] العالم [illegible] اخاه من [illegible]

[illegible] قبل خلقنا [illegible] وفي المهد [illegible]

[illegible] اما [illegible] القلوب [illegible] ان كان [illegible] النفوس [illegible] المجنون العامري

اذا [illegible] عن [illegible] الاضلاع [illegible] ان [illegible]

ليلى من [illegible] الحديث [illegible] حديث [illegible] في حروف المصاحف وكيف [illegible]

ليلى [illegible] عن العين [illegible]

[illegible] الاصمعي [illegible] في الطريق [illegible] هذا المكتوب [illegible] بالله خبروا اذا حل عشق [illegible]

كيف يصنع [illegible] يداوي هواه [illegible] وتخضع في كل الامور [illegible] فكان هذا البيت

[illegible] شعر فكيف يداوي والهوى [illegible] وفي كل يوم [illegible] قال الاصمعي شعر

اذا لم [illegible] فليس [illegible] هوى الموت [illegible] فاذا [illegible] على [illegible]

قال العشق [illegible] الجسم [illegible] الخضر [illegible] العین

گر عدل همه جهان [illegible] بر داشته [illegible] کار دل من [illegible] حقا که زرد و [illegible]

ایضا [illegible] قطعه [illegible]

یاران یار خود [illegible] همچنان [illegible] در عالم [illegible] عشق [illegible] تو [illegible]

بود [illegible] رباعی دل در سر عشق کردم ایمان [illegible] میان راه [illegible] در عشق [illegible]

زمین بر گشته [illegible] جز [illegible] امید عافیت [illegible] ولی [illegible]

آن هم افتد [illegible] خوش عیش که باشد آن [illegible] ولیکن این [illegible] رباعی از [illegible]

عشق خاک آدم گل شد [illegible] شوری [illegible] حاصل [illegible] صد [illegible] عشق [illegible] رسید یک

قطره [illegible] لا [illegible] سلای عشق [illegible]

عشق [illegible] شمع جان [illegible] عشق از جان [illegible] در آموز [illegible] عشق

[illegible] خوان [illegible] چو عود از عشق شمع [illegible]

عشق [illegible] خود [illegible] جان [illegible] عشق [illegible]

معاینت [illegible] سرای کاینات [illegible] ولیکن عشق [illegible] عالم [illegible] حقیقت

[illegible] حقیقت [illegible] نبات و معدن و حیوان و افلاک [illegible] میان و در آب و باد و آتش [illegible]

همه در عشق [illegible] چه در وقت [illegible] همه آفاق [illegible] عشق [illegible]

وادی کمال عشق [illegible] سنائی [illegible] عشق [illegible] یعقوب [illegible]

از [illegible] فی العجب والبخل قال النبی [illegible] علیه و آله و سلم [illegible]

واعجاب المرء بنفسه [illegible] قطعه [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible]

رباعی [illegible] خیره [illegible] و گر خود [illegible] روشن [illegible]

گر و با خود [illegible] قطعه از تو [illegible] که [illegible] جایش اندر دل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که از آن [illegible] تا از آن خلق [illegible] و گر [illegible]

[illegible] باشد که از آن [illegible] رباعی از [illegible] در [illegible]

خود را [illegible] عالم [illegible] هیچ است [illegible] ایضا

نظام الدین [illegible] بخل [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] مطبخ [illegible]

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] رباعی ای [illegible]

[illegible] این [illegible]

بیت در مطبخ تو [illegible] مطبخیان [illegible] بیت [illegible]

[illegible] رباعی خواجه [illegible]

[illegible] چون [illegible]

بیت [illegible] ایضا از طبع [illegible]

[illegible]

[illegible] قطعه خواجه [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] رباعی از مطبخ تو [illegible]

تو [illegible] چون از تو [illegible] من [illegible]

سنائی [illegible]

[illegible] رباعی ای [illegible] در عهد تو [illegible]

زمان سپهی ساز ز سعد علی * تا این نسود خشک آن افکند * فی ذکر العلم والعلماء قال الله تعالی یرفع الله
الذین اوتوا العلم درجات و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العلماء امناء الله علی خلقه قال الله تعالی
و ما یعقلها الا العالمون شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم و قال تبارک و تعالی قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون و قال جل ذکره یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال اطلبوا العلم ولو بالصین و قال
تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة قال امیر المؤمنین علی [illegible] و قال ابن مسعود
رحمة الله علیکم بالعلم قبل ان یقبض و قبضه ذهاب اهله علیکم بالعلم و ایاکم والتنطع قال [illegible]
الی کل غضب قال بعض الافاضل [illegible] النفس العلوم [illegible] التوحید [illegible]
والعلم [illegible] و حکمة [illegible] فاذا اشرقت [illegible] واذا اظلمت [illegible]
علی [illegible] الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء [illegible] الا اهل العلم انهم علی الهدی
لمن استهدی ادلاء و قدر کل امرء ما کان یحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء فقم بعلم ولا تطلب به بدلا فالناس
موتی واهل العلم احیاء سئل عن افلاطون ما الفرق بین الادب و غیر الادب فقال الفرق بین
الحی والمیت [illegible] الفارسیة [illegible] معرفت حق است و آن [illegible]
کفت [illegible] الی [illegible] اشارت [illegible] عقلا [illegible]
[illegible] بیداری دل را [illegible]
یا [illegible] علم [illegible]
[illegible] *
[illegible] * [illegible] دانش [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] *
میگفت [illegible] * و حقیقت [illegible] شعر [illegible] *



وارث [illegible] خیال [illegible] که [illegible]
[illegible] عاقل [illegible] سینه [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible] شیخ سنائی راست [illegible] مرگ [illegible] زندگی [illegible]
چنین [illegible] جهان [illegible]
[illegible] احوال [illegible] فی [illegible]
[illegible] شیخ سعدی راست
[illegible] فی العقل [illegible] قال [illegible]
ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون قال الله تعالی الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس قال علی علیه السلام
العقل فی الدماغ والضحک فی الکبد والرحمة فی الطحال والصوت فی الریة قال [illegible] العقل والعقل [illegible]
قال [illegible] السلام لسان العاقل فی قلبه و قال علی علیه السلام اغنی الغنی العقل قال [illegible]
العقل [illegible] قال [illegible]
[illegible] الانسان [illegible] العقل [illegible] و قال العلوم [illegible] والعقول [illegible] قال [illegible]
العقل التجارب قال [illegible] الا [illegible] عقل [illegible] خیر من [illegible]
خیر من ادب قال ابن المعتز للادب صورة العقل فحسن [illegible] عقلک کیف شئت و قال [illegible]
[illegible] الضعیف [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر فقال انی لم اخلق خلقا اکرم علی منک ولا احب الی [illegible] اعرف [illegible]
العاقل [illegible] الاحمق [illegible] قال لا تصحب مع الاحمق [illegible] قال [illegible]

من عقله قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم العلم خليل المؤمن والحلم وزيره والعقل
دليله والعمل قيّمه والرفق والده والبر أخوه والصبر أمير جنوده فردوسی گفتا کنون ای خردمند [illegible] خرد
بدین جایگه گفتن اندر خورد خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد بهر دو سرای
والثاني عشر في العبادة وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الصلاة عماد الدين فمن أقامها فقد أقام الدين
ومن تركها فقد هدم الدين وقال صلى الله عليه وآله وسلم هلك أمتي رجلان عالم فاجر وجاهل متعبد وقال
صلى الله عليه وآله وسلم لا خير في عبادة ليس فيها تفقه قال الله تعالى أقيموا الصلاة وآتوا الزكاة وان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله أحدا قال الله تعالى ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق وقال
عليه السلام من خاف أدلج ومن أدلج بلغ المنزل وقال عليه السلام من حسن إسلام المرء تركه ما لا
يعنيه قال النبي داود عليه السلام ليعلمن الدنيا دار تحرزون فيها الخير [illegible] وانتم لا تحرزون
فيها إلا بالعمل قال أمير المؤمنين عليه السلام إن الله يرى من [illegible]
إن أصدق كلام العرب قول لبيد ألا كل شيء ما خلا الله باطل وكل نعيم لا محالة زائل
والشاعر [illegible] این حدیث [illegible] لفظ مبارک حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]
شعر خوانده باشد کلمات [illegible]
يا ابن آدم [illegible] عن كعب الأحبار قال رأيت في التوراة اثني عشر [illegible] يا ابن آدم لا تخاف من ذي سلطان ما دام سلطاني [illegible]
لا ينفد أبدا الثانية يا ابن آدم لا تخاف فوت الرزق ما دامت خزائني مملوءة وخزائني لا تنفد أبدا الثالثة
يا ابن آدم لا تطلب غيري وأنا لك [illegible] الرابعة يا ابن آدم [illegible]
[illegible] الخامسة يا ابن آدم لا تأمن مكري حتى تجوز الصراط السادسة يا ابن آدم خلقت
السموات والأرض ولم أعي بخلقهن [illegible] السابعة يا ابن آدم
الأشياء كلها لأجلك وخلقتك من أجلي [illegible] الثامنة
يا ابن آدم [illegible] من أجل نفسك [illegible] من أجلي [illegible]
التاسعة [illegible] العاشرة [illegible]

الحادي عشر [illegible] عليك فريضة ولك علي رزق إن أنت لم ترض بما قسمت [illegible]
في رزقك الثاني عشر إن أنت لم ترض بما قسمت سلطت عليك الدنيا تركض فيها ركض الوحش ثم [illegible]
وجلالي لا أنالك إلا ما قسمت لك وأنت مذموم [illegible] في العدل إن الله يأمر بالعدل والإحسان
وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم عدل ساعة خير من عبادة ستين سنة وقال العدل قامت السموات والأرض
[illegible] بالعدل [illegible] وقال عز وجل فاعدلوا وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
[illegible] وقال الله تعالى وإذا حكمتم [illegible] بالقسط إن الله يحب المقسطين
[illegible] يوم القيامة [illegible] إمام عادل [illegible] المقسطين
يوم القيامة عند الله [illegible] الرحمن [illegible] العدل [illegible]
[illegible] بالعدل [illegible] العدل ميزان الرحمن والجور [illegible]
[illegible] المعروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الف [illegible]
[illegible]
[illegible] في الصبر قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]
يا أيها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]
قال الله تعالى ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع [illegible] الآية وأولئك هم المهتدون وقال [illegible]
[illegible] وقال عز وجل [illegible] إن الله مع الصابرين وقال
إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب وقال [illegible] رسول الله
وقال خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين وقال والصابرين في البأساء والضراء وقال تعالى

يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون وقال علي عليه السلام الصبر من الايمان بمنزلة
الرأس من الجسد [illegible] فكان الصبر خير العبد وان تجزع [illegible] عليك [illegible]
[illegible] جبال [illegible] العين [illegible] العين في القلب
[illegible] وقال تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وقال عز وجل ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين
[illegible] الصبر مفتاح الفرج الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون [illegible] قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم من فتح عليه باب الخير فلينتهزه وقال عليه السلام [illegible]
امير المؤمنين علي عليه السلام [illegible] من كن فيه كان [illegible] البغي والنكث والمكر [illegible] قوله تعالى [illegible]
على انفسكم والنكث قوله تعالى فمن نكث فانما ينكث على نفسه والمكر قوله ولا يحيق المكر السيئ الا باهله قال الله تعالى
يا ابن آدم [illegible] **فردوسی**
[illegible] که هر کس [illegible] که از کار [illegible]
بباید که [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **قطب الدین**
[illegible] که [illegible] کلاه داری [illegible]
[illegible]
**فردوسی** [illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible] من [illegible] تو [illegible]
قدم [illegible] که [illegible] مقام [illegible]
[illegible] **المصر** [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] **المثل**
[illegible]



**المثل** چنین گفت [illegible] که [illegible] چو دولت [illegible]
دراز [illegible] که دولت [illegible] **فردوسی** چو [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] **فی الاستخارة** [illegible] الفرج [illegible]
[illegible] المتقلب [illegible]
[illegible]
**فردوسی** [illegible]
[illegible] **مثل** [illegible]
[illegible] **شیخ سعدی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **انوری** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
**فی الخمیس** [illegible] والليل اذا عسعس والصبح اذا تنفس [illegible]
والآصال [illegible] يوم [illegible] الشمس [illegible] يوم [illegible]
يوم الجمعة ويوم الخميس **فی الظلم** ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار وما لكم من دون الله من اولياء ثم لا
تنصرون الا لعنة الله على الظالمين قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اتقوا دعوة المظلوم [illegible]
انا اعتدنا للظالمين نارا احاط بهم سرادقها والله لا يهدي القوم الظالمين والظالمين اعد لهم عذابا اليما
الظالمين [illegible] فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين **الاحادیث** [illegible] الظلم ظلمات يوم القيامة

من اعان ظالماً سلطه الله علیه. شعر: الم تعلم بان الظلم عار ... الظلم عند الله نار ... ومن الظالمین [illegible]

وان الظلم مرتعه وخیم. نظم: ظالم مردی [illegible]

[illegible] قال الله تعالی ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون [illegible]

الاشیاء قال امیر المؤمنین علی علیه السلام وضع الاحسان فی غیر موضعه ظلم. نظم: [illegible]

[illegible]

تا چند ظلم [illegible] ستم کنی [illegible] آخر که تو که تا رضای تو بود [illegible]

[illegible]

چون از سر حد ... نفس چو گردد ... عالم ازو است سعدی ضعیف خدائی که سخن [illegible]
باید که بکفش سخن از ... گر از آن سخن ... به زنگ ... ز ... از ... [illegible]
... که عادت ... خطای ... و گر ... بقول ... و گر از آن است با ور ... [illegible]
فی العجب قال الله تعالی ... قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]
فی ... عزیز است ... عزیز ... دوستان ... [illegible]
بار ... روزی ... کرده ازکفته ... قال النبی [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم استعینوا علی الحوائج بالکتمان قال امیر المؤمنین ... کان الخیار ... [illegible]
بکتمان السر فان الانسان ... و من ... الی ... و قال من ... [illegible]
او ... اللهم الا ان یکون ... بالحزم ... [illegible]
الرای والرای تحصین الاسرار ... اذا المرء ... علیه ... [illegible]
... چنان ... [illegible]
... فی ذکر وجوب بر الوالدین ... الشکر لی و لوالدیک ... معروفا [illegible]
الوالدین حقوقهما قال الله تعالی واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا
و قال ... فاعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا ... و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و
بالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولا کریما
واخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و قال ... [illegible]
ان ... و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون و قال ... [illegible]
بوالدیه احسانا ... قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله ... ان الجنة ... [illegible]
... عاق ولا دیوث قیل یا رسول الله و ما الدیوث قال الذی ... فی امرأته ... قال ابو عبد الله [illegible]
بروا اباءکم ... ابناءکم ... قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رضا الله
مع رضا الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین ... الله تعالی فی عمره فی ... [illegible]





الواحد قال الله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم و قال والمستضعفین من الولدان و ان تقوموا للیتامی بالقسط و قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ریح الولدین ریح الجنة الجنة تحت اقدام الامهات ... [illegible]
... دعوة المظلوم و دعوة ... و دعوة الوالد علی ولده ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر
... [illegible]
... الاخبار ... ابواب الجنة
مفتوحة ... الوالدین رضا الوالدین یزید فی العمرات و ما ... الوالد ... المؤمن الولد ریحان
من الجنة اکرموا اولادکم و احسنوا ادابهم ... و ثمرة القلب الولد من لا یرحم ولد لا یرحم ... [illegible]
بر الوالدین ... ابائکم ... اولادکم ... الاولاد ان عاشوا ... [illegible]
او لادکم ... فی الوصیة قال الله تعالی فی سورة البقرة کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک
خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات
بغیر وصیة مات میتة جاهلیة فی اجابة دعوات ادعونی استجب لکم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من الله تعالی ... و قال صلی الله علیه و آله و سلم ... دعوة المضطر فی الذکر والذاکرین
والذاکرین ... فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون و قال یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا
کثیرا و قال والذاکرین الله کثیرا والذاکرات و قال فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر و قال انما المؤمنون
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و قال الا بذکر الله تطمئن القلوب فی الفراق ... [illegible]
فلا انت معشوق ولا انا عاشق ... العشق الا ان یکون ... الوصل الا ان یکون ... [illegible]
بیت ... الفراق ... منصور الحلاج ... [illegible]
من ... [illegible]
من ... [illegible]
... کر بود ... غم خوردن ... این ... [illegible]

کمال اسماعیل

سنائی

رضی الدین بابا

شیدا

عراقی

سعدی

[illegible] الفقرا [illegible] هر شب ز رشک من دهن خاک تر شود * شاد [illegible]

خسته [illegible] سنائی گردد [illegible]

[illegible] زلال ربائی * ایام وصال [illegible] چشم [illegible]

[illegible] رضی الدین بابا [illegible]

[illegible] مرغ دل من فتاده در دام فراق * تا [illegible] وصلت [illegible]

[illegible] جانم ز فراقت بعدم خواهد شد * [illegible]

[illegible] شیدا [illegible]

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] عراقی [illegible]

[illegible]

فی العتاب قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible]



خاقانی

[illegible]

علی نقی کمره‌ای

بیت [illegible] شرف الدین شفروه [illegible] با بخت بد [illegible] هجران [illegible]

بود دل [illegible] قطعه [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت

[illegible] خاقانی [illegible] سلیمان [illegible]

خالی [illegible] ولی عیسی

[illegible]

[illegible] فی العذر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] علی نقی [illegible]

[illegible]

چو آتش آب [illegible] باد [illegible] خاک شد [illegible] [illegible]
از گنبد این [illegible] دارم [illegible] سخنان [illegible]
[illegible] ای جان عزیز من [illegible]
دل من [illegible] فی الدین [illegible] ای [illegible] بستان [illegible]
از آن ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] غزل [illegible]
[illegible]

[illegible]



[illegible]

چو جوی هر سو روان شد عطا ۞ برآمد ز آب تنگ بخشش ۞ گفتم ز آتش اهل فضل ز آن ۞ حدیث من بیا و
شنو ز [illegible] ۞ ز آتش شام سحر خورده‌ایم ز بهشت ۞ بنزد آنک او را بخشش بود **رباعی** دشوار بود صحبت
نگسستن ۞ گور او را نه پای و سر او را ۞ **رباعی** یاران زمانه سنگدل دیدیم ۞ ناچار چه باشیم که اندر این
شهر نه خود دست ز عهد او دیدیم ۞ دل [illegible] نیست خود را دیدیم ۞ **قطعه** در دست آنکه با هم [illegible]
الحاجی شد عهد دیگر نیست ۞ غم آن نیست کو [illegible] ۞ زمانه کیست در دیگر است ۞ [illegible]
کردم در شیار او ۞ ز باده شستم ز [illegible] دارد است ۞ و ال سکینی او چون رحم نمود ۞ و آن سنگ [illegible]

**فی الحث علی النکاح** قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء
یغنهم الله من فضله والله سمیع علیم ۞ وقال الله الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض [illegible]
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شرار موتاکم العزاب وقال رکعتین یصلیهما متزوج افضل من سبعین رکعة
یصلیها عزب قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیلق
فلیلقه بزوجة [illegible] والقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة فانکحوا ما طاب لکم من
النساء مثنی وثلث ورباع [illegible] بالمعروف [illegible] الدنیا المرأة الصالحة [illegible]
بالدین [illegible] النساء [illegible] علی [illegible] قال علیه السلام [illegible]
فاطمه علیها السلام [illegible] المناکح الکریمة [illegible] الشرف [illegible] الاسم فی [illegible]
هو یخلف الذریة [illegible] من [illegible] ان الشیاطین [illegible] نعوذ بالله من [illegible]
**علیه السلام** ان الله [illegible] ۞ [illegible] حضرت علی علیه السلام در
قرآن کریم [illegible] ضعیف قرار داده [illegible] کید الشیطان کان ضعیفا و [illegible]
بزنان [illegible] کیدکن عظیم **فی الحرص [illegible]** **الحدیث القدسی** [illegible]
پرستنده آذر [illegible] وقال الله تعالی واما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم
هی المأوی [illegible] الاولی [illegible] الدنیا [illegible] قال الله تعالی وما الحیوة الدنیا الا [illegible]





وقال رسول الله تعالی صلی الله علیه وآله وسلم الدنیا جیفة وطالبها کلاب **قال امیر المؤمنین علیه السلام**
فی کل جرعة شرقة وفی کل اکلة غصة **وقال الحمد لله رب العالمین** والعاقبة للمتقین وصلی الله علی محمد خاتم
النبیین اما بعد فان الدنیا دار بلاء والآخرة دار قرار فخذوا من ممرکم لمقرکم ولا تهتکوا استارکم عند
من لا یخفی علیه اسرارکم واخرجوا من الدنیا قلوبکم قبل ان تخرج منها ابدانکم ففیها حییتم ولغیرها خلقتم
اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم **سلطان فخرالدین غالب** تا جهان بود کذشتیم شدیم
نقش جهان بگذاشتیم شدیم ۞ پس از این نوبت شماست که ۞ نوبت خویش داشتیم شدیم **سلطان
جمال الدین [illegible]**
ای چرخ ز ملم خسته آزرده دلست ۞ وین کار زمانه جمله بر کره ز لست ۞
رستی وکرار پرده بیرون آوردی ۞ پس بوالعجبیها که بسی حاصل تست **مؤید الدین وزیر گوید**
جمعیت عزم و کیمت ملک ازان نیرزد ۞ غم اندوه بی پایان نیرزد ۞ سرود صلای ایوان منقش ۞ حنین
کنگره‌دان نیرزد ۞ لباس ششتری وقند نشکر ۞ هوای کوی گلستان نیرزد ۞ شراب وصل لعل خوبرویان
خمار عشق هجران نیرزد ۞ گر بود آصفی باشد وزارت ۞ که خوف وهیبت سلطان نیرزد **رباعی**
این عرصه که گفت خوش جهانیست ۞ خالش همه سر که دانکه اغنیست ۞ این بشکند رحمه بسوی ارکان
اندر کند غم از آتش ثانیست ۞ این دوحه ادب ارا در شی [illegible] کان قدر بلند ناخ درخت ۞ از لاله گل نرگس چشم
بحت ۞ کان عارض خوب دلسنانت **رباعی** هرچند که کار تو در این کهنه جهان ماننده الف
بی جشم بیچ ندارد ۞ امروز شود غره جهان حرف که فردا ۞ معلوم تو گردد که الف هیچ ندارد **لا اعرف قائله**
می گوئیت ای برادر سخن نوبر ۞ که تو با دل اضطرار خسروی شاهی ۞ فوق کم نکوئی فتاده بر سر راهی
زنهار که خواهی سلطان بهر که خواهی ده **فی الشفقة والعفو** قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ینادی مناد
یوم القیمة من بطنان العرش الا من کان له عند الله اجر فلیقم فلا یقوم الا من عفی **بالفارسی**
**رضی الدین بابا کو بدرح قطب الدین** صاحب سلطان نشان دستور اعظم بیش بیا ای جلال
رفعت را اوج کردون شاه بناه ۞ چون ز سر آستان حضرت تو برکذشت ۞ شاید ار سر
بر مرش مهر زنان خورشید ماه ۞ حشمت ترا چون کرده از چشم تو دل ۞ خم کنند اندر جهان عالم ارباب بخت

کردی چنین که بعد از این تیر از فلک * در زمان از غایت شادی بر انداز کلاه * چون بداز الملک گشت
پادشاهی سبز دگر بود قدر تو از چرخ اطلس بارگاه * مرتی شد تا نگردی در خطا در بلا * یاد من بکام مراد ان
شوریده شد عالم تباه * خواهی تا کز من بری بهره بد طرب * گر نباشد رسته اقبال من الثبت
گر خلاف حق کرده نقلی غیبت غم * دست بر تصدیق قول من ضمیر تو گواه * حق جهاندار ز من بنیاد عدل در وجود
ور خواهد خود کی شد خلعت نمی جتبا * در همه خود راست بود این چنین آورد گفت از بزرگان عفو
از فروتن ستان کفا [illegible] اگرچه من گنه کارم * عفو این روز را که آید سید اشرف امید
خلعت [illegible] دارم که [illegible] شده ام [illegible] خوان [illegible] بهر باری خیزد [illegible]
خیز و من خاک تو هم [illegible] بر باد هم * هر کسم که میان غباری خیزد فردوسی در آن [illegible]
تو ببخشا بر کسی کو گشته مخواه خیام بی جرم گنه در این جهان کیست بگو * و آن کیست که بی جرم گنه زیست [illegible]
نیکم تو بد مکافات دهی * پس فرق میان من و تو چیست بگو فی حسن الخلق وکظم الغیظ والعفو [illegible]
قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک وقال وانک لعلی خلق عظیم
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حسن الخلق نصف الدین قال رسول الله افضل الناس احسنهم
خلقا واصلح الناس اصلحهم للناس وخیر الناس من نفع الناس قال الله تعالی والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس وقال وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما قال
الصادق الغضب مفتاح کل شر قال رسول الله من یرد الله به خیرا یجعل له خلقا حسنا وقال الله تعالی
والله یحب المحسنین خذ العفو وامر بالعرف وقال الله تعالی خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین
وقال الله تعالی ولیعفوا ولیصفحوا والصابرین لکمال الایمان حسن الخلق سعدی مهر عیب که خواهی [illegible]
نیکو خلق بخشند که گفتند نیکو خوی به ز اسلام بد خوی فردوسی درختی که تلخ است وی را سرشت * گرش بر نشانی به باغ بهشت
[illegible] شیرین نباشد بر ش * ز بار اندر آرد همان میوه تلخ [illegible] * تو خواهی جهان [illegible]
[illegible] بخیلی [illegible] وزبان [illegible] افزاید [illegible] * [illegible] داگر درست

وعده وعده قند * واگر از تو بزر دید و پیوند * تا نشوی در جهان وصل فراق * و فری از مکارم اخلاق
جنت [illegible] سهل است [illegible] اگر بری احسن الی اسا * بر عهد خوانده ام آیت عفو * نه چه او دیدی مکافاتم
بجای تو [illegible] نکنم * زمانه مکافات [illegible] خود کند * هر که او [illegible] باید * [illegible] هر چه میکنید با
فی الاخرة [illegible] قال الله تبارک وتعالی واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله وقال واتقوا یوما
لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة ... لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة وقال
یوم تبیض وجوه وتسود وجوه وقال تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا وقال ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود وقال ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین وقال فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون وقال فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه
فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون وقال یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون وقال لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیمة یفصل بینکم وقال وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب وقال ونخرج له یوم
القیمة کتابا یلقاه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا
[illegible] وقال الله تعالی ان زلزلة الساعة شیء عظیم
[illegible] بر پشت نیکان [illegible]
بر [illegible] آتش [illegible] * گر کار بجان بود بجان آمد کار * زنهار مخور غم بجان زنهار
[illegible] بر [illegible] خون جگر نیست ترا * جان در کف صد گونه خطر نیست ترا * دردم
زان است که این [illegible] * [illegible] نیست ترا [illegible] مرا [illegible]
[illegible] * [illegible] اگر جوان [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] افسانه است * [illegible] بکش [illegible]
[illegible] خوش [illegible] * [illegible] عشق [illegible] روز [illegible]
درست * [illegible] در چرخ [illegible] عمر باقی [illegible] در عهده [illegible] دل بی تو [illegible]

سید اشرف
فردوسی
خیام
سعدی
فردوسی
حافظ
[illegible]
[illegible]

دل چو تو بیاد و وادادم تا دانی ● در آتش غم فتادم تا دانی ● روئی که بر آب تو بصد بردم ● بر خاک ره تو ریختم تا دانم
تا دانی **بیت** عشق قوة آمدن از دستم ● زین پیش که رفت سر بگردیدت بنهم ● **رباعی** ای مهر تو با نخجیر
با گوهر من ● فی بوی تو خشک شد دماغ تر من ● آن از هر چند آرم که من آیم بر تو ● وان بخت ندارم که تو آئی بر من
**کمال اسمعیل** نه مرد عشق تو بودم من اینقدر دانم ● ای بر چه فرو دل مدعا بپردم ● که نه چو الف ... نگار تو کشم
لعل آبدار تو کشم ● در دل نهال حسرت خشک چه ماند ● افزون کنم ام که بر تو کشم **بیت** مرا از دو دل
بیت جائی **بیت** زار غش خوش بر وی غیبت ● تو معدودی که شبهای ولادت ● خبر از حسنت
بمهای غیبت **فی الزهد والتقوی** قال الله تعالی واتقون یا اولی الالباب وقال اولئک الذین صدقوا
واولئک هم المفلحون وقال لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت
من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون وقال ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها بسلام آمنین ونزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین لا یمسهم فیها نصب وما هم منها بمخرجین وقال ان المتقین
فی مقام امین فی جنات وعیون یلبسون من سندس واستبرق متقابلین کذلک وزوجناهم
بحور عین یدعون فیها بکل فاکهة آمنین وقال ان المتقین فی ظلال وعیون وفواکه مما یشتهون
کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون انا کذلک نجزی المحسنین قال امیر المؤمنین علیه السلام لاهل التقوی علامات
یعرفون بها صدق الحدیث واداء الامانة والوفاء بالعهد وقلة الفخر والبخل وصلة الارحام ورحمة الضعفاء وقلة
المواتاة للنساء وبذل المعروف وحسن الخلق وسعة الحلم واتباع العلم فیما یقرب الی الله عز وجل طوبی لهم
وحسن مآب وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الصلاح اول هذه الامة بالزهد والیقین وهلاک آخرها بالشح
والامل قال امیر المؤمنین علی علیه السلام اثبات الایمان الورع وزواله الطمع وقال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من تقوی الله اتقی الناس والقیا الایمان عریان ولباسه التقوی وقال
الله تعالی قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی ولا تظلمون فتیلا وقال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الزهد فی الدنیا یریح القلب والبدن **فی منع الزکاة** سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة
الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار



بسم الله الرحمن الرحیم
فرستم و ولی را با حبیبا الحمد و طهور بسم ... ما کن ترانه نگاه ... و قوم با نیستم گردان
**در تهنیت ایات وا مکتوب ... قال الله تعالی** سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة وقال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم ان الله اذا اراد بقوم خیرا ابتلاهم الا ان حکم الله جار و نافذ و لیس لشیء برقضاء الله دافع ... عزیز کار ... علیهم ... خرش
ذات حق ... کمال ثبات ... عالیه ... ارم ... عظمت ... جلال ... مملکت شعار
خلافت ... الملک ... علی ... الاعظم اثار عدالة وجوده فلا ... تحیات ... از غایت
رقت ... رضوان از ... الف ... نسیم ... طیب ... جهان ... تا ... بر
جبار و ... اشعار خلوص ... فاو ... تحف ... دودی ... افواج ... ارواح ... الشریف
سعادت وصال حضرت ... خروج از مقوله قیاس ... حد ... ملاقات جمال ... القصور ولی
... احد ... تقدیم ... ولطیفه مصادقت ... ق قصه
... وکه چون ... الاموات ... الارض ... موات ... مشتمل ... شوق کرده ... الحیاة
... روات ... کل ... شان ... بوده انفصال وانقطاع ممکن نخواهد بود که
... الانس ... افراح در کام جان ... تو دوکان ... نیز
لذت ... چنانکه گفت **نظم** ... دم ... را سمج ... آب دهد که ... تکرار ... میداد
... کمال ... انتقال ... کل لازم ... و ... **بیت** ... جهان ... نیست ... سخن ... بنیاد است ... فصل ... مقوله ... در این وقت ... تو
و ... منت ... شوال ... فرد ... تیب ... فی ... الخلد ... رسالت ... بگو شر
... مصروف شده ... حضرت ... اجابت ... کفت ... الت ... بعلم الله تعالی که از ... ان
... چندان ... عافیت ... کلات ... یافت که ... فرولس ... التقیا ... در بار
... عشر ... آن در جهان ... فیه ... والقب ... طرب والدمع ... والعین مقلوب **بیت** ... ما
واقعه زینا ... ال ... خبر ... اما با قضای ربانی و تقدیر ... جاره
... کدارو ... ولا حول ... فاستکم ... بقدر ... جایی ... که ...

سپاه بنیاد باشد چون آن اعلیحضرت سعادت و [illegible] جهان و [illegible]

[illegible]



بیت و دلم از بی اختیاری راز کوی سر آواره شد * ناله [illegible] حسرت [illegible] صد پاره شد * از آتش این مصیبت دلم [illegible]

شمع جان افروختن گرفت و [illegible] شعله این شمع [illegible] خانه دلم سوختن گرفت نظم فریاد که جانم به لب آمد ز غم دل

افسوس [illegible] مراجعت مشکل * [illegible] دریغ از آن نور دیده که بیت و دیده ما از [illegible] خویش

ویران گردید * خانه [illegible] پریشان گردید * [illegible] از آتش این غم [illegible]

خاطر [illegible] جانم چو زندان گردید * از این غصه که آن غنچه [illegible]

[illegible]

پرسش کنم ترا • در خدمت کنم ز غم خلش شیر ننمود • از بس که رفت آب دو چشمم بهر طرف

[illegible] شفقت و مرحمت نواب [illegible]

[illegible] بیت [illegible] ز گلستان امیدم مران بکار [illegible] که در جهان [illegible]

[illegible] شفقت و مرحمت [illegible]

[illegible]



[illegible]

شتمل بر اعلام سلامتی ذات عالی در جمیع عمر است [illegible] چون رهبر [illegible] حسن [illegible]
بلند بخت چون [illegible] که از این راه [illegible] اختصاص [illegible]
چون دردمندان که از [illegible] [illegible]
قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا [illegible] وقال انما اموالکم واولادکم
فتنة والله عنده اجر عظیم وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یهرم ابن آدم ویشب منه اثنان الحرص والامل
ریح الولد من ریح الجنة قال [illegible] یا حبذا ریح الولد ریح الخزامی فی البلد اهکذا کل ولد ام لم یلد قبلی
[illegible] یقولون [illegible] فقلت [illegible] فان [illegible]
فما [illegible] الغلام هو رفیق فی السفر والصدیق فی الحضر والمعین علی الشغل والندیم [illegible]
وهو سبب لانس [illegible] قال الله تعالی وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله وقال کل نفس
ذائقة الموت فی الانعام ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده وفی سورة الاعراف ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون وفی سورة القصص کل شیء هالک الا وجهه وفی سورة فاطر وما یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا
فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر وفی سورة تنزیل انک میت وانهم میتون وقال تعالی کل من علیها فان
از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد
کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست وقال رسول الله اکثروا ذکر هادم اللذات
[illegible] مات الولد وهو [illegible] [illegible] بعد الاصل والفرع [illegible]
سنائی را گفت که در [illegible] سخن گویی [illegible] [illegible] من [illegible]
بیت [illegible] سنائی این قصیده را ایراد کرد [illegible] خورشید [illegible] ذره [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] چه [illegible] [illegible] الطبیب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چو [illegible] چو [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
طبیب [illegible] خدای [illegible] از خلق [illegible]
[illegible] [illegible] این طبیب [illegible] [illegible]
[illegible] خدای تعالی طاعت خویش و طاعت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
با طاعت خویش [illegible] اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم السلطان ظل الله فی الارض [illegible]
[illegible] اسلام و سلطان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ای [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

مشک تر رقم [illegible] ازان در ضمن این نامه درج توان کرد و کتابت آن شروع نمیند بامید که [illegible] کلک [illegible]

حضرت [illegible] خط نسخ بر صفحهٔ [illegible] مقدار کشیده صورت موافقت از پیش [illegible] فی [illegible] علی [illegible]

[illegible] که تا زمان حصول آن مراد کلای [illegible] کس [illegible] نوشته [illegible] سطور آن [illegible] منشور [illegible] نسخ رقاع [illegible] نویسان [illegible]

خواهد بود از انچه [illegible] آوری نماید و لیکن بر حجام مهام [illegible] است [illegible] تا [illegible] کمال [illegible] و [illegible] تحقیق کرده [illegible]

چه نویسد نتایج قلم [illegible] مواد موجب تفریح [illegible] باد **فی الجواب** ای خط تو [illegible] مکنون [illegible]

چون خط عذار خوبرویان دلبر کرامی یاقوت اگر [illegible] فی الحال [illegible] **نظم** [illegible] نامه چون خد [illegible]

خوبان دلکش [illegible] زلف جانان [illegible] ترکیب الفاظش کانهن الیاقوت والمرجان

و در [illegible] عقود لآلی عمان [illegible] از عکس [illegible]

و در صورت [illegible] رو نمود [illegible] در جواب خط [illegible] آن در سلک تعلیق

کشیده [illegible] چراغ [illegible] آفتاب [illegible] لاجرم [illegible] انبساط [illegible]

[illegible] بحمد [illegible] نسخ [illegible]

نوان [illegible] رقم [illegible] رقاع [illegible] کشیده [illegible] ایشان [illegible]

از [illegible] نتایج قلم [illegible] مقبول [illegible] اسلام **[illegible]**

ای کوکب طالع تو بر اوج کمال [illegible] قرین اقبال [illegible] راجح [illegible]

مقیم [illegible] نجوم [illegible] دیده [illegible]

[illegible] آیات [illegible] زبدة الاصحاب [illegible]

طالع باد [illegible] آن [illegible] اوج شرف [illegible] المصطفی [illegible]

و آله النجوم الفلک [illegible] العلا فقیر [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] سالک طریق

[illegible] در حضیض [illegible] دست

[illegible]



التجا [illegible] نموده **بیت** کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم امید [illegible]

بکرم خلاق افلاک و انجم اگر نوبت دیگر [illegible] مفارقت [illegible] سعادت [illegible] موافقت

[illegible] مراد طالع [illegible] الفضل [illegible] زیاده از این [illegible] انتظام [illegible] اوقات [illegible]

**بیت** چون فلک طالع مسعود باد عاقبت کار تو محمود باد **فی الجواب** مکتوب [illegible] نظر

چون صفحهٔ خورشید [illegible] صد شکر که از طالع فرخنده اثر [illegible] رقم کلک تو را [illegible]

[illegible] رقم [illegible] قلم عطارد [illegible] **نظم** [illegible] که [illegible] تقویم [illegible]

ازان [illegible] آن [illegible]

[illegible] الحمد [illegible]

نوبت [illegible] زیاده [illegible] طالع [illegible] **بیت**

[illegible] **نظم** [illegible] احوال [illegible] بحسب [illegible]

[illegible] وصال [illegible]

سعادت [illegible] بشیر [illegible] شتی

[illegible] زمین

[illegible] اعتقاد [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] الطاف [illegible]

[illegible] **بیت**

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] اکر [illegible] بچشم [illegible]

[illegible]

سعدی

ظاهرست زیاده اطناب نرفت سعدیا اگر زری سعادت کس است * ز گفتار سعدیش حرفی
بس است بیت کز این پسندیدست اگر بشنوی اگر نشنوی * که گر خار کاری سمن ندروی * توفیق الله رفیق باد

فی الجواب

این نامه که کام بخش ادب ضرورت * هر سطری از آن تازه نهالی دیگرست * چون
تخم محبت نتراود ثمرت * از میوه امید گلشن بارورست * قطرات باران احسانی که در بستان ارکان [illegible]
خلافت والایعمان فلانی در اشرف اوقات رسید مانند فیض سحاب کشف [illegible] از امید [illegible]
گرد امید در مخزن محبت قدیم را تجدید در نصرت و نقرت بی نوبت بخشید لله الحمد والمنه که گل امنیت انتخاب
هر گلبن مراد شکفته و نهال امانش بنوبه اقبال بارور گشته و چو [illegible] متضمن حصول المحصول مقصود از جانب
[illegible] زیاده [illegible] مزاحم نمیگرداند [illegible] امید از [illegible] سعادت جاوید [illegible] باد [illegible]
مسلوک داشته [illegible] الله [illegible] [illegible]

عهدنامه و شرایط آن

در شرایط عهد [illegible] قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و اوفوا بالعهد ان العهد
کان مسئولا وقال الله تعالی واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ثلث تعجل عقوبتها البغی والعقوق ونقض العهد وقال صلی الله علیه وآله وسلم ثلث من کن
فیه فهو منافق وان صام وصلی وزعم انه مؤمن اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا عاهد غدر [illegible]
پیشگرانه و عهود [illegible] و بهانه [illegible] جهانگیر [illegible] روی زمین اولیاء آن حضرت [illegible]
که از بندگان [illegible] و عهود [illegible] رسوم [illegible]
اعاذ [illegible] میان [illegible]
و ممالک [illegible]
اطراف الآفاق والبقاع [illegible] که این بنده [illegible]
[illegible]
در حق تمام [illegible] بالله العظیم [illegible] الطالب الغالب المدرک المهلک [illegible]
بیده کل شیء والیه ترجعون که خدای که آسمان و زمین آفرید بقدرت اوست [illegible]
که از این [illegible]



در عهد [illegible] اوامر حضرت [illegible] فرمان که از آن حضرت رسالت [illegible] اللقیا تمام
و تفاصیل [illegible] از [illegible] آن [illegible] خدای عز و جل [illegible] طاعت حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] اجتناب [illegible] و از خلاف و شقاق [illegible] احتراز [illegible] اجتناب نمایم و از [illegible]
[illegible] حالت [illegible] که [illegible]
و آنچه [illegible] دیوان [illegible] در آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و خدای تعالی [illegible] از حول و قوة ایزدی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible] رسول خدای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]

و برابر این حج که سوگند خوردم با حق سبحانه تعالی عهد کردم که خلاف نکنم و فرشتگان را و ارواح طیبه حضرت
انبیا علیهم السلام و حاضران مجلس را گواه گرفتم و ذالک فی الایام کذا فی شهر کذا فی سنه کذا [illegible]
تمت کتب آنچه باقی رعایت مرتبه و صحبت آنکه درین مجلس عهد و پیمان کرد بر مجلس تعلق ندارد بلکه تعلق به نظر متبع [illegible]
دارد والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی [illegible] الانبیا و المرسلین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در ادعای ابرو [illegible] چنانکه فرماید بیت مذهب غمزه تو سحر تو را در دل من [illegible] گوشه ابروی تو [illegible]
چشم اگر او این دال [illegible] کرده است هر چند [illegible] این [illegible]
بیت از [illegible] نقش دل [illegible] این دال [illegible]
بیت [illegible] هیچ نوعی [illegible] ابروی [illegible] و اگر چه چون کاف [illegible]
چنانکه قائل گوید بیت [illegible] بود هر ورق حسن تو دال [illegible] نون خم ابروی تو باشد کاف [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] گوید بیت خال تو [illegible] ابروی [illegible]
[illegible] خم چوگان باشد [illegible] آنکه [illegible] دارد [illegible]
بیت [illegible] آن بود که [illegible] داغ ابروش [illegible] دارد [illegible]
[illegible] قائل گوید بیت [illegible]

کمان ابروی تو [illegible] بیت حق [illegible] اگر طغرای حسن [illegible] دارد [illegible]
[illegible] بیت طغرای ابروی تو [illegible] بر آن [illegible] است باب چهارم در صفت چشم
چشم را [illegible] خوانند [illegible] و آن چهار نوع است شهلا و خواب آلود و کشیده و میگون و غمزه
لازم او چهار است [illegible] چشم [illegible] گویند و بجای نرگس [illegible] کرده اند چنانکه قائل گوید بیت در خرابات
مغان [illegible] از شراب [illegible] جام نرگس شهلای تو [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چنانکه بیت [illegible] کجا [illegible]
من دارم [illegible] دارد نظم چشم خواب آلود سرگران [illegible] خوانند هر چند [illegible] است [illegible]
که از [illegible] بیت [illegible] دارد چشمش
مست [illegible] و چشم [illegible] شراب دارد [illegible]
[illegible] العین [illegible] چنانکه امیر [illegible] فرماید بیت [illegible]
حسن [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] سفید [illegible] عليل [illegible]
[illegible] فتان [illegible] جادو [illegible] کرده اند [illegible]
چنانکه [illegible] فرماید بیت [illegible]
[illegible] نرگس بادام خواب آلود گوشه نشین مردم آزار خانه [illegible]
[illegible] جادو [illegible] جادو فریب جادو دانه جادو [illegible] چاه بابل خون ریز خون خوار
[illegible] شیرافکن [illegible] آهو [illegible] آهو فریب [illegible]
[illegible] مست [illegible] خواب [illegible] ناتوان [illegible] سرگران [illegible] چنانکه عراقی فرماید
[illegible] جنت [illegible] که خود را ناتوان [illegible]
[illegible] العین [illegible] چشم [illegible]

چشم اوست یعنی [illegible] گویند و در این تشبیه [illegible] چنانکه [illegible] بیت چشم [illegible] خوش که [illegible]
خط سبزش که آسمان آسمانست * در حقیقت [illegible] اند * که [illegible] کنند [illegible] بیت
پنجم در صفت مژگان و مژگان را اهل عرب [illegible] می‌گویند و [illegible] چشم را [illegible] مژگان
[illegible] سیاهی [illegible] در صفت [illegible] می‌کرده [illegible]
سنان [illegible] بیت مژگانت [illegible] کند [illegible] مانند سنان [illegible]
[illegible] بیت ای خنجر مژگان تو [illegible] * [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] مژگان را به تیغ نسبت کرده اند چنانکه [illegible] گوید بیت [illegible]
[illegible] تیغ * [illegible] مژگان [illegible] نسبت کرده اند [illegible]
[illegible] بیت مژگان تو در کمان ابرو [illegible]
[illegible] مژگان را به تیر [illegible] نسبت کرده اند [illegible] چنانکه قائل گوید بیت
ناوک مژگان او خون دلم [illegible] ریخت * [illegible]
چنانکه خاقانی گوید بیت ناوک مژگان پنهان [illegible] * [illegible]
که در سواد [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] زبان معشوق گوید بیت [illegible] * [illegible]
[illegible] مژگان را [illegible] معشوق [illegible]
بیت [illegible] * [illegible] از شعرای قدیم
مژگان را [illegible] آئینه [illegible] تشبیهات [illegible] چنانکه [illegible]
فرماید بیت [illegible] * [illegible] نرگس مژگان تو * [illegible]
[illegible] نسبت کرده اند که از پرده [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] فرماید بیت از پرده [illegible] نرگس تو * [illegible] مژگان تو [illegible]
تشبیه کرده اند [illegible] چنانکه [illegible] گوید بیت [illegible]

دعوی

نقل از رساله شیخ حسن [illegible]

در حقیقت [illegible] سخن [illegible] کلام [illegible] چنانکه گفته اند کلام الملوک ملوک الکلام [illegible] فصحای عرب
[illegible] اما در رساله شیخ حسن اهوازی در صفت حسن آورده است که [illegible]
جمال [illegible] خوبان [illegible] تشبیه بیت [illegible] *
بیت ششم در صفت روی [illegible] * از [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] بیت [illegible] *
[illegible] چنانکه [illegible] بیت [illegible] *
[illegible] تشبیه [illegible] صفت [illegible] چنانکه [illegible] اول
شمس قمر بدر [illegible] مراة شمع [illegible] از حقیقت [illegible]
[illegible] عرب [illegible] چنانکه کعبه قبله [illegible] مصحف صحیفه ورق [illegible]
[illegible] اقلیم [illegible] تشبیه کرده اند [illegible]
[illegible] آفتاب ماه جام [illegible] آئینه دست موسی آتش آب [illegible] بهار
[illegible] گلستان گل لاله سمن یاسمن نسترن نسرین گلنار ارغوان [illegible]
[illegible] نگارخانه چین چنانکه گفته اند بیت خیال روی تو در چشم من [illegible] * نگارخانه
[illegible] تشبیه [illegible] چنانکه
شمس قمر آفتاب ماه [illegible] دست موسی [illegible] آتش مرآة [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] در صفت خط [illegible] لطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل عرب [illegible] شعرای عجم [illegible]
چنانکه ظهیر الدین فاریابی گوید بیت در خط [illegible] *
[illegible] خط سبز را [illegible] چنانکه [illegible] گوید بیت [illegible]

که موی زنخست از روی است که دارد و شعرای خراسان دایره خط سبز را لوا سطح دور دوران با آسمان تشبیه کرده اند
چنانکه امیر معزی گوید **بیت** خط سبزت از آن روز آسمانی گشت عاشق • یکجان منت بفدیه آید عاشق آسمانی
و ارباب معانیش مهرگیا گفته اند چنانکه خواجه سلمان علیه الرحمه فرماید **بیت** رخ تو چشمه خورشید است
گرد چشمه مهر • و چنین سبزه خطت مهرگیاه است • و از جهت دیگر دلیلش بزنگار آینه نسبت کرده اند چنانچه
مشهور است **بیت** آینه رای تو را دست نه زنگار گرفت • از بسکه در او سوختگان آه زده اند • و اهل
روحش ریحان گفته اند چنانکه قابل گوید **بیت** خط تو ز غبار روی دارد ریحان گرد • یاقوت لبت سخن گری
دارد و با وجود آنکه حکیم قلم اصطلاح نسخ نسخه حسن میکند ظهیر الدین فاریابی گوید **بیت** معزول کی شود
رخت از ذکی بخطا • زیرا که بر تو ملک ملاحت مقررات • و چنین که از سواد او نقش و ست عرب انواع خطوط
درج با فوق محقق میکرد و ادیب کاشی فرماید **بیت** خط غبار لبت نسخ کرد بخط رسم • که نا گهان نسخ شود
آن نسخ ثلث و توقیعت • و حرف گیران لوح عشق شکل دال خط را بلام نسبت کرده اند چنانکه عماد جعفری گوید
**بیت** خط تو که در شان از خط نازل شد • لا میست که بر آیت حسنش الست • و دیگر بچهار صفت
در قلم آورده اند چنانکه ریحان • سبزه • مهرگیاه • پیروزه • زمرد • مینا • زنگار • زنگاری • فستقی •
طوطی • خضر • آدم • دال • دایره • و در خط را بهاله نسبت کرده اند چنانکه مولانا ادیب صابر گوید **بیت**
دارد در رخ گرد هاله انداخته است • تا دایره خط تو بر ماه کشیده • و قسم دوم آنچه از مشام زلف سر فراکوش محبوب
ارزو دارد سیاهی چنین بکنار است که رو بخط خطی دارد و دستی جنس قسم آنست چنانکه امیر معزی گوید **بیت**
زمین ان که ختن هم برابر خط خطت • کو در بخشش سیاهی جدا شد • و این نوع امراء القیس بعود سوخته نسبت
کرده است و آنرا بپارسی ترجمه کرده اند چنانکه **بیت** لاله را تا بر رخت • دود آتش افکنند • عود را
بوی خطت بر سر مجمر داد • و ابو فراس مشک نسبت کرده است و حقیقت آن تشبیه از این جهت
استدلالی میرود **بیت** بنفشه آن خط مشکینم که کوفی مرحبا • بوی مشک آلوده بر برگ گل نسرین نهاده
و اوجه صفحه عذار را در خط [illegible] و امتیاز موی بنا گوش از آن نمی [illegible] کرد آنست که عارف گفته
**بیت** گرد مشک است که بر گرد قمر ریخته • یا بنفشه است که [illegible] گل ریخته • و چشمه خط العنبر نشبیه

کرده اند چنانکه خواجه ظهیر الدین فاریابی علیه الرحمه فرموده **بیت** آمد خط سیاه بالای رخت • وین نیز
منصبیست که لالا آتش عنبرست • و این نوع به پانزده صفت موصوف چنانکه سنبل • مشک •
عنبر • عود • سمندر • پر غراب • دود • تاریکی • ابر • انگشت • نیل • قیر • پای زنجیر •
بنفشه • شب • چنانکه افضل الشعرا انوری علیه الرحمه فرموده **بیت** ای از بنفشه ساخته گلبرگ
را نقاب • از شب طلیعه زده بر روی آفتاب • و این تشبیهات که ذکر رفت شعرا باصطلاح عجمست
و سیزده بعبارت عرب چنانکه نبات • ریحان • قطر • عود • مشک • عنبر • بنفشه • لیل •
قیر • بالة • لام • دال • غراب • و بعضی بیکی خط محبوب را بلباس آل خضیب کرده اند و این معنی عجبست
غریبست و از پارسی چنان بیک بیت بنموده است **بیت** خورشید رخت لباس عباسی
پوشیده بکسب خلافت دارد • و خط را از روی حقیقت طغرای منشور دولت ایام رانشو نمایست • و دوام کار
محبوب بلباس ارمغان حسن بخط آراسته کرده نمایست • چرا که گفته اند اهل معنی را اکثر صورت
نسبتی خط او سوادی بوده بخط است از روی معنی ناتمام • اما آن را که عقل را ره دیده بود از مطالعه خط غبار حسن تمتع
دارد چنانکه گفته **بیت** چشم کو شیفته آن چون ورق روی نگارین • خط جمیل غنده عارف قلم صنع خدا **بیت**
**خسرو در صفت خال** خالی که معروف موصوف بخوبی چهره زیبنت جمال هم از عرب وقت
ترجیح شب مشکین شکست وخالیست • از آنکه نقطه سودای خال معشوق بسویدای دل عاشق نسبتی دارد و از آن
روی بعود در آتش است چنانکه شاعر گوید **بیت** هر زمان خال تو از آتش سودای رخت • می نهد داغ دگر بر
دل سودائی من • و دیگر بنحو دیگر دار گوید **بیت** تا تو بر برگ سمن نقطه سودا زده • در سویدای دلم آتش
سودا زده • و از این جهت خال را بسپند نسبت میکنند که چو سپند بر آتش رخ در تابست چنانکه قایل
گوید **بیت** دل از رخت دانه خال تو بر نمی دارد • زین بیش بر آتش سوزان منه سپند • و از سیاهی که در
دل فرعونست نسبت کرده اند **بیت** رخ تو آیت موسی دل فرعونست • رقم کفر چرا بر ید بیضا زده
و قدمای عرب خال را بحجر الاسود تشبیه کرده اند و شعرای عجم حقیقت این معنی از ایشان اقتباس کرده اند
و در عبارت آورده چنانکه شاعر گوید **بیت** خال تو حجر الاسود و آن رخ حرم • بی کسی کو بلب کعبه سلامی دست بزدند ایشان

نیک اختری کوکب منخسف تشبیه کرده‌اند چنانکه قایل گوید بیت چون جو ابروی تو آن نقطه خال چون کوکب
منخسف میان دو هلال و کمال اسمعیل علیه الرحمه خال ممدوح را بهاروت نسبت کرده مانند چنانکه قایل میفرماید
بیت زلف تو به بناگوش ثعبان دست موسی خال تو بزیر نخدان هاروت بچاه بابل و کمال الدین خواجه
در وصف خال مقبل که از انکار [illegible] چشمه آب زندگانی دارد میفرماید بیت چو بنگ بگذشت سیاه [illegible] خال
هندو بیت که بنگ بی لب آب زندگانی برد و امیر خسرو دهلوی خال سیاه را بحبشی تشبیه کرده است
بیت روشن است از رخش که خال حبشیست در مملکت حسن غریب افتاده است و شعرای خراسان
خال را با کورک دیده نسبت کرده‌اند چنانکه مولانا شمس الدین کسایی فرماید بیت از کورک چشم بست
خالت یار است که عین سواد مردم دیده [illegible] در وصف خال الطف لطیفه ازین رباعی [illegible] اند
رباعی آن خال که بینم بر رخت می بینم زاغیست که جز بر گل تو ننشیند نی نی غلطم که در گلستان
رخت زنگی بچه برهنه گل می چیند و از خال نقطه عظیم بشارتست چنانکه میفرماید بیت وان خال
تو بر طرف چمن هم ابرابیست [illegible] چون نقطه از عنبر بر سر خال و هواداران ثابت قدم خال را بمگس
نسبت کرده‌اند بیت آن خال [illegible] طالب تنگ شکر بر شکر شکست مگس شیرینست و [illegible]
خال را بدانه نسبت کرده است او بدانه بیت بدانه نیست خالت افتاده بر کنخدان [illegible]
داری ز ترتیب روز [illegible] و نقطه خال را [illegible] دایره حسن [illegible] قرار داده‌اند و از عدد [illegible]
سزد خوب [illegible] چنانکه [illegible] سود ۲ کوکب ۳ منخسف ۴ نقطه ۵ [illegible]
فلفل ۶ حبش ۷ عنبر ۸ مشک ۹ ۱۰ [illegible] چنانکه امیر معزی علیه الرحمه فرماید بیت
ای بر حسن از مشک [illegible] زده خالی مسکین دلم افتاده [illegible] و [illegible] مخصوص است
چنانکه سنده ۲ زنگی ۳ سیاه ۴ خون ۵ خون سوخته ۶ مشک آگین ۷ عنبرآگین ۸ عنبر [illegible] ۹
غالیه ۱۰ غالیه مشک ۱۱ حبشی ۱۲ دل فریبان ۱۳ [illegible] ۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible] و سویدای
سودای عشق دانند که نقطه خال حسن [illegible] خال است [illegible] غنیمان [illegible]
صفحه [illegible] خال [illegible] چنانکه عارف [illegible] استغنا میکند بیت [illegible]

از ال اقتباده است [illegible] برکت این شاخ را تا توجه او ازدش و حقیقت خال بجز عشق مجاز معلوم نمی گردد و این آب
قلوب دانند که سد راه شان بارگاه قبول شد چنانکه قایل [illegible] عشق گوید بیت اسرار تو عشاق تو دانند که این
خال [illegible] الخ باب سیوم در صفت لب اهل عرب لب را شفه گویند و شعرای عجم در حقه
لب را [illegible] نسبت کرده‌اند چرا که [illegible] جاهای [illegible] چنانکه ظهیر راست بیت چون [illegible]
از حقه لبش [illegible] و بارش [illegible] نسبت کرده‌اند از آنکه شیرین سخن است چنانکه قایل گوید
بیت طاوس [illegible] گر طوطی لبت [illegible] زبان کند و شیرین [illegible] فراق
شکر [illegible] چرا که [illegible] عشق از دست [illegible] دانه [illegible] چنانکه قایل گوید بیت طوطیان [illegible]
[illegible] [illegible] و جوهر شناسان [illegible] لطف لب را بلعل تشبیه کرده‌اند از آن [illegible]
و ابدار است چنانکه شیخ سعدی فرماید بیت [illegible] لب لعل [illegible] که در حدیث [illegible]
[illegible] بیت [illegible] لعل [illegible] در خیال آن [illegible] می کند [illegible]
[illegible] نسبت کرده‌اند چنانکه [illegible] گوید بیت هرگز ندید [illegible] جهان کسی یاقوت [illegible]
[illegible] در این [illegible] گفت اند بیت [illegible] لب او [illegible] یاقوت [illegible] قیمتی تر باشد و [illegible] در این
[illegible] ریاض [illegible] نسبت کرده‌اند [illegible] شیخ سعدی
علیه الرحمه [illegible] لب [illegible] بچشم [illegible] و از باب [illegible]
[illegible] لطف [illegible] خسرو ملک [illegible] لب را [illegible]
نسبت کرده‌اند و در فارسی الطف لطیفه ازین بیت [illegible] که لطف در حسن [illegible] بیت
[illegible] که [illegible] لطیفه [illegible] [illegible] داد و [illegible] گوید بیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تشبیه کرده‌اند چرا که [illegible]
چنانکه [illegible] گوید بیت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نسبت کرده‌اند چرا که [illegible] چنانکه [illegible] علیه السلام [illegible] بیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بیت [illegible] عاشق [illegible]

ای که جام لبت بخشید دل عشاق ● و دندان را که عیسی صفت روح الله نواختند نفس بیت لعل چو جان بخشد [illegible]
نبست کرده ● و در هر چشم تست احیای مایه پرستی ● و بیت لبان مشرب خضر است چون آتش خونند بلکه چو آب اراد است
اما حیوان چه داند قدر آب حیوان دشت غربت است بیت نشان آب حیوان کرده ای خضر بچشم ● و دندان
ایمن که جز بر لب نشان ● و لبان را مستان بجام عشق از جشن خون خورند چنانکه قایل بیت لعل تو راحت خون [illegible]
چشم ز تست دل در سینه پاره کباب ● و بهر یک نشان جان شیرین بر لب آورده اند [illegible] وقت بیت
نه صفت او را که کرده اند و از این جمله هیچ باب عرب تعلیق [illegible] و در عجم مستعملات چنانکه [illegible]
[illegible] عل [illegible] مرجان [illegible] زبرجد [illegible] عقیق [illegible] شکر [illegible] رطب [illegible] عذب [illegible] و پنج غیر مستعمل چنانکه [illegible]
[illegible] خاتم [illegible] لعل و سیزده دیگر نیز در عجم منسوب است چنانکه [illegible] انگبین [illegible] لعل شیرین [illegible] آب حیات
[illegible] شیره [illegible] نوش [illegible] جام [illegible] خون [illegible] نمکدان [illegible] شکر [illegible] شیرین [illegible] شکرستان [illegible] [illegible] و اهل عجم در [illegible]
استعمال عبارت عرب تخیر کنند که از عذب بسلاست دلالت تعریف [illegible] و ازین معنی [illegible] و [illegible]
[illegible] خوب تحقیق کرده اند که هر حرف از بیت درج نقطه [illegible] و از حسن مطالعه [illegible] ظهیر فاریابی این معنی
استنباط کرده چنانکه قایل بیت چو در هوای لبت خون من بجوش آورد از آتش آن خون [illegible]
باب [illegible] در صفت دندان و دندان را صفت اول [illegible] نام [illegible] چنانکه [illegible]
موصوف اول [illegible] و اهل عجم شکوفه گویند [illegible] دوم [illegible] فارسی گویان گوهر [illegible] خوانند [illegible] [illegible]
اهل عجم دندان را بلفظ گوهر تشبیه کرده اند چرا که [illegible] نسبت آن [illegible] صفت خوشابست بیت [illegible]
[illegible] آب [illegible] و دیگر [illegible] آب [illegible] سلطان الشعرا خاقانی و دندان را [illegible] نسبت کرده
[illegible] چنانکه [illegible] فرموده بیت [illegible] خون جگرم [illegible] دندان [illegible] صفت
[illegible] و دندان را از آبداری [illegible] شبنم نسبت کرده اند چنانکه این [illegible] بیت [illegible] شبنم
[illegible] غنچه خندان افتد ● و چون [illegible] دندان را [illegible] نسبت [illegible] و [illegible] کمال
الدین اسمعیل علیه الرحمه فرموده بیت [illegible] دندان چون [illegible] ● [illegible]
و اهل عجم [illegible] گویند [illegible] دندان [illegible] چنانکه دندان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] لعل [illegible] ● [illegible] بیت [illegible] ● و در میان این [illegible] صفت [illegible]

[illegible] خوشاب [illegible] لولو دندان [illegible] ● دیده اهل نظر [illegible]
[illegible] و دندان را از جهت قیمت در نسبت کرده اند چنانکه [illegible] بیت [illegible] دندان او
تا [illegible] مردم چشم ● برای [illegible] ● و در باب دندان شکستن محبوب گفته اند
بیت در حقه لعل لب گوهر شکست ● دری که [illegible] ● و عاشق [illegible] افتاد دندان
محبوب گوید بیت در درج عقیق [illegible] دندان [illegible] ● [illegible] و چون [illegible]
رشته نظم عقد دندان را [illegible] جهت [illegible] تشبیه کرده اند بخلاف [illegible] مولانا علی
[illegible] گوید بیت [illegible] دندان [illegible] عقد [illegible] ● [illegible] خوشاب [illegible]
خندان [illegible] لب [illegible] ● [illegible] ● و در وصف [illegible] صفت [illegible] لب
و دندان مولانا ابن حسام فرماید بیت [illegible] ● که [illegible] آب [illegible]
و [illegible] دندان [illegible] نسبت کرده اند چنانکه مولانا امام الدین فرماید بیت
[illegible] ● [illegible] ستاره [illegible] ● [illegible]
قدیم و دندان [illegible] نسبت کرده اند چرا که [illegible] جا دارد [illegible] بیت [illegible]
چه عجب اگر [illegible] ● از حقه [illegible] ● [illegible] دندان را [illegible] حقیقت [illegible]
و در [illegible] اندازه [illegible] عقود منتظم [illegible] تشبیه کرده اند چنانکه [illegible]
[illegible] ثریا [illegible] در [illegible] لولو [illegible] و [illegible] بعبارت عجم چنانکه [illegible]
شبنم [illegible] گوهر [illegible] ستاره [illegible] و اهل عرب [illegible]
فارسی [illegible] دندان [illegible] عرب [illegible] ● [illegible]
شیخ سعدی علیه الرحمه فرماید بیت گر این [illegible] ● چنانکه [illegible]
باب [illegible] ● [illegible] ● باب [illegible] در صفت دهان
و دهان را [illegible] خوانند و دور [illegible] افضل الاشکال گرفته اند چرا که [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] نقطه [illegible] چنانکه گفته اند بیت آن نقطه موهوم

کی میگوئی هست * خود نیست و کیست دهان تو بود * و چون از نازکی نقشش در دهان نمی آید هیچش نمیخوانند چنانچه
شاعر گوید بیت در حدیث آی که گفتند دهنت * عالمی را هیچ مهمل * و بزبان حال دعوی لن ترانی
میکنند تا عاشقان صادق را دلتنگ [illegible] چنانچه سلمان فرماید بیت جوهر فرد دانش طالب دیدار را
برزبان جان جواب لن ترانی میدهد * و اهل کنایت بجوهرش گفته اند و سید جلال عضد گوید بیت حقیقه
ز تنگی دهان نقشش * بر ارکند عدم نشسته * و از انجهت که اسم با مسمیست مر دهان را [illegible] نقشش را [illegible]
خوانند بیت در هستی نیستی با نقش * چون نقش زیاد نیست زیاده * ان هذا لشیء عجیب اگر گویم که
نیست بی سخنت * و اگر گویم هست چگونه معدوم موجود بوده و در نفی اثبات او ادامی گوید بیت دهان تنگ
کونی و جود هست عدم باهم * هست نیست ای [illegible] کیفیت * اگر گویم که موجود است در نظر [illegible]
اگر گویند برهان گو بیارم زود زو برهان دهم * و گر گویم که معدوم است [illegible] * که چون بر هم زند معدوم [illegible] خالی بر هم
و با [illegible] مولانا کمال الدین [illegible] گوید بیت و در دایره روی [illegible] * [illegible]
[illegible] * و در بیان واقع اشارت محبوب گفته اند بیت حاصل آنست که که سخنی میگوید * و در [illegible]
معلوم نگشتی که دهانی دارد * و اسکندر فرماید [illegible] و در کوچکی دهان و تعریف [illegible] میگوید بیت
چون چشمه نوشش [illegible] * این [illegible] ز تنگی بچو زر [illegible] * و [illegible] دهان [illegible]
به [illegible] نسبت کرده اند از ان رو که قریب آفتاب حسن و جمالست چنانکه گفته اند بیت [illegible]
جانش نهی * آن ذره هیچ وجه پیدا نشدی * و چون معدن جواهر سخنست [illegible]
کرده اند و [illegible] در [illegible] صفت [illegible] این [illegible] صفت عرب
عقد اوست چنانکه خاتم درج جوهر فرد عدم نقطه موهوم خال میم [illegible] دیگر
در پارسی [illegible] چنانکه چشمه نوش تنگ شکر پسته غنچه نقش [illegible] ذره [illegible]
چنانکه کمال الدین اسمعیل گوید بیت دهنت یک [illegible] بهنگام سخن * [illegible]
[illegible] * باب دوازدهم در معشوق زنخدان اهل عرب زنخدان را ذقن گویند و نسبت آن [illegible]
کرده اند و [illegible] سیب گویند و [illegible] نیز خوانند و [illegible] مشهور است و این [illegible] صفت
[illegible] بیت سیب زنخش [illegible] * [illegible] * و [illegible] صفت



زنخدان معشوق [illegible] بیت سیب زنخش در [illegible] * [illegible] پس [illegible]
و [illegible] زنخدان [illegible] محبوب [illegible] نسبت کرده اند [illegible] شاعر گوید
بیت [illegible] زنخدان تو [illegible] * [illegible] و اهل لغت زنخدان را [illegible]
و غبغب [illegible] گویند چنانکه [illegible] بیت دست [illegible] غبغب [illegible] * [illegible] زنخدان [illegible]
و ملوک العجم زنخدان را [illegible] سیمین گویند چنانکه سلطان محمود [illegible] زنخ [illegible] محبوب
فضل [illegible] گوید بیت [illegible] * [illegible] * زنخ [illegible]
[illegible] سیمین [illegible] * دل [illegible] عشق زنخدان [illegible] نسبت کرده اند [illegible]
چنانکه شاعر گوید بیت لب [illegible] در جهان که نیافت * [illegible] آب حیات [illegible]
[illegible] زنخدان [illegible] سعی میکنند [illegible] منسوب کرده اند چنانکه [illegible] عشاق
در روی محبوب گوید بیت چشم [illegible] * [illegible]
چاه زنخدان [illegible] و در روی [illegible] صفت [illegible] چهار [illegible] اند چنانکه [illegible]
بیت [illegible] * [illegible] متعارف چنانکه [illegible] * [illegible]
[illegible] * جان [illegible] چنانکه شاعر گوید بیت دست [illegible] زنخدان [illegible] جان [illegible]
[illegible] * و در وصف [illegible] گفته اند بیت
سیب زنخش [illegible] * [illegible] * [illegible] جان
[illegible] کردن [illegible] و [illegible]
میگویند و [illegible] نسبت کرده اند [illegible] کردن متعارفست و [illegible] کردن [illegible]
[illegible] گفته اند بیت [illegible] چون قد او بالا [illegible] * [illegible]
چون [illegible] بیت [illegible]
چه [illegible] * [illegible] و بعضی [illegible] خوانده اند چنانکه [illegible]
گوید بیت [illegible] * [illegible] سیمین [illegible] * [illegible]

با مسورهٔ عاج نسبت کرده‌اند از آنکه تار زلف بر آن پیچیده میشود بیت ماسورهٔ کردنت سفید است چه عجب
گر مدار که تار زلف بر وی پیچد ❀ و عاج لفظ عربست اهل عجم پیل استه میخوانند و ویرا به پنج صفت سرافرازی داده‌اند
چنانکه ۱ درخت کافور ۲ شمع کافوری ۳ ماسورهٔ عاج ۴ شاخ شکوفه ۵ شوشهٔ سیم چنانکه شاعر گوید بیت
با تو رگ من انگه دست در دامن کرد ❀ در گردنش آید هوس شوشهٔ سیم ❀ باب چهاردهم در صفت بر برا در عرب
صدر میخوانند و در عجم سینه چنانکه مولانا رشید الدین اسمعیل اتلی گوید مصراع سینه زیر آن صدر میخوانند گو صاحب
دولت ❀ خراسان به بر متعارفست چنانکه مولانا صدر الدین بلخی گوید بیت بگذشت بمن در کشم می برمن
المنة لله که بری خوردم ازاو ❀ و دیگر گفته‌اند بیت بر چو سیمش از آن سیب من مجروح لب لطیفش از آن شد
نقل افگار و باغبانان همین حسن نسترنش خوانند چنانکه شاعر گوید بیت بر نسرین بیرای باد صبا تا نزد
که بار ❀ برگ نسرین برین عزم گلستان دارد ❀ و نقشبندان کشور عشق تن را بحریر نسبت کرده‌اند چنانکه
سلطان الشعرا خاقانی فرماید بیت بحریر تن تو چه جای رخت ❀ به ترنج بر و سیب زنخت
و مراد از تن وجود است و مقصود از ترنج پستان و عرب پستان را انار دانه تشبیه کرده‌اند این بیت است که دارای
جهان فردوسی فرماید بیت رخانش چه گلبرگ لب ناروان ❀ ز سیمین برش رسته دو ناروان ❀ و راست
روان راه عشق محبوب سر تا بالا را گل اندام میگویند چنانچه شاعر گفته است بیت با چنین شکل و شمایل که تو داری
باشد ❀ همه کس را هوای سرو گل اندام طمع ❀ و سینه را از سفیدی لشکر سنجاب نسبت کرده‌اند و پوشیده نیست
بر ارباب معنی که بر را بعد از صفت اندام تشبیه کرده‌اند و گردنش سیمین خوانند و بعضی عاج و قوی سنجاب
و جمعی حریر و جماعتی نسترن و طایفه نسرین و مولانا همام الدین تبریزی وجود محبوب را بسیمین نسبت کرده ❀
و میفرماید بیت چون باز پیراهن کشی از گل لبی نازک تری ❀ پیراهنی باید بریده از لاله و برگ سمن ❀ باب
پانزدهم در صفت ساعد ساعد لغت عربست که دستگیر عجم گشته است و در بوستان عشق ساعد زورمندان
حسن را سیمین گرفته‌اند چنانکه افصح الکلام شیخ سعدی فرماید بیت پنجه با ساعد سیمین چه بینداری به
با توانای بعربده نکنی بازی به ❀ و مزاج شناسان نبض گیر ساعد نازنینان را به تختهٔ عاج تشبیه کرده‌اند و در
مضمه کردن محبوب گفته بیت آن بنیش که بوسه داد بر ساعد او ❀ از تختهٔ عاج شاخ مرجان برجست ❀
و از این دست که هر دم خون عشاق برنگی دیگر میریزد نگارینش میخوانند چنانکه مرتضی اعظم

سید جلال

سید جلال الدین عضد فرماید بیت [illegible] ❀ نظاره میکنم آن ساعد نگارین را
و از غایت نازکی به بلور نسبت داده‌اند چنانکه مشهور است بیت بلورین ساعد جام بلورین ❀
بنامیزد بود نور علی نور ❀ و شعرای قدیم ساعد را پیل استه ساخته‌اند چنانکه در صفت خواب کردن محبوب
با سر دست عنصری گوید بیت چو بر روی ساعد نهد سر بخواب ❀ تو گفتی ز پیل استه سازد ستون
و چون در وصف اوصاف او سخن کم است و هم برش صفت اختصار کرده‌اند گاهش سیمین گویند
و گاهی نگارین و زمانی تختهٔ عاج و لحظه به بلور و دمی سیم و جایی پیل استه و بکنایات حمایلش میخوانند
چراکه از روی مستند است و تعویذ کردن جان و از این بیت این معنی مستفاد میشود بیت گفتم هوس
ساعد دستش نکنم ❀ اکنون که بکمر دلم در آمد چکنم ❀ باب شانزدهم در صفت انگشت انگشت را اهل عرب اصبع
گویند و انگشتها را اصابع و سر انگشت را انمله و بنان گویند و هر یکی باسمی مخصوص اند و ویرا شیرین سخنان
عرب به بند نیشکر تشبیه کرده‌اند و از آنجهت که گره بر گره است و انگشت نگاران شعرای عجم انگشت را از سپیدی و نرمی
به دم قاقم نسبت کرده‌اند چنانکه عنصری فرماید بیت آن دلاویز دارد از نرمی ❀ سر انگشت چون دم قاقم ❀
و چون با سر عشاق بخون ریزی دست بر آورده نگارینش گویند و آقای تبریزی گوید بیت نگار کرده
بخون دلم نگار انگشت ❀ ز خون دل بنهادم بر نگار انگشت ❀ و پنج انگشت نگار کرده نگار را به پنجه
مرجان نسبت کرده‌اند چنانکه رکن جسکی گوید بیت بجاده رنگ حنا برده از جهوت سنداری ❀ سر انگشت بلورین
تو رنگ از پنجهٔ مرجان ❀ و در رنگ کردن شمع کردن رنگ سر پنجه نگار قصاری گفته است بیت چرا باید که
انگشتان بر رنگ سبز الالی ❀ که نتوان فرق کردن پنج انگشت تر از انگشت ❀ و سخن گویان خراسان سر انگشت
را بفندق نسبت کرده‌اند چنانکه گفته‌اند بیت روزی ز سینه‌اش شکری خواستم بچشم ❀ فندق فراز کرد که روزی بی
نهاد ❀ و انگشت را به پنج صفت در عقد اهل حساب آورده‌اند چنانکه بند نیشکر دم قاقم قلم عاج پنجه مرجان
ماسورهٔ سیم چنانکه در وصف آستین برزدن ترک تیر انداز گفته‌اند بیت آستین برزده خون قلم کی ریزی ❀
مکن اندیشه که با خون دل آمیخته ❀ باب هفدهم در صفت قد قد های عرب باعتبار قد قامت الصلوة قد را
قامت میخوانند و در ابیات بمنظور رحیدان اوحدی گوید بیت بر در مسجد گذاری کن که بینش قد تو

در نماز ارکند انتهائی که قامت ... و در عجم قد را بالا میکویند چنانکه گفته اند **بیت** قدّ بالای تو را
دوده دل آرام مرسد و دور اگرچه همه میل ببالا باشد و بالانشینان بارگاه عشق قد معشوق را اکثر بهی
بالائی داده اند ازین جهت بالاش کویند و زیردستان اثر هجران بلای جانش خوانند چنانکه شاعر کوید **بیت**
بلاست آنکه تو نامش نهاده بالا حدیث راست همیشه برو بالاست واهل کمال از غایت استکمال
آورده اند که از نباتی پرسیدند که تو کیی گفت من نیم از خاکش بر کشیده و با قد خوبانش برابری داده و بیتی علم
کشته و اهل دریا بارش تنگ کویند چنانکه شاعر علیه الرحمه کوید **بیت** قد تو چنانکه ... در ... تنگ
طوبی برد از قامت چون سرو تو رشک و هواداران همت بلند عمر درازش گفته اند **بیت** هوای قد
بلند تو میکند دل من تو دولت کوته من بین و آستین دراز و حرف گیران لوح عشق الفش خوانند چرا که در میان
جان جا دارد چنانکه قایل کوید **بیت** قد تو در میان جان راست چون الف آرام کرد و راستی آرام
جان ماست و بعضی آنکه کوته نظران از طبع چوبین خشک قد یار را سرو خوانند لاجرم آماج تیر ملامت
شده اند **بیت** سرو را روی به بالای تو نسبت کردم شرمساری می برم زان روز از بالای تو و در
وصف قامت محبوب دامن سرو این معنی ابلغ است چنانکه گفته اند **بیت** ترا به سرو نخوانم که سرو ...
همه تن تو از پای تا به سر همه جانی و در رعایت جانبین درین امر مزیدی نیست **بیت** سرو من ز
لاف آزادی ولی قدری نداشت کار سرو از بندگی قامت بالا گرفت و باصطلاح عرب نهال قامت
محبوب را باشجار مختلف نسبت کرده اند چنانکه ١ **طوبی** ٢ **بان** ٣ **نخل** ٤ **صنوبر** ٥ **عرعر** واهل عرب برانند که
**سرو و عرعر یکیست** و اهل عجم در استعمال این تشبیهات متحیر شده اند و آنچه بخود مخصوص کرده اند صفت
است چنانکه ١ **سرو** ٢ **نارون** ٣ **شمشاد** ٤ **تیربنی** ٥ **الف** ٦ **صنوبر** و از این جمله نسبت صنوبر از دیگرها
بهتر است بدان اعتبار که بری از آن ظاهر میشود و حقیقت دل نیز دارد چنانکه افضل الاقران فرماید
**بیت** قد صنوبری که دلش نام کرده اند سلطان بباد قد تو در بر گرفته است هر چند درین باب
سخن دراز کشید اما گفته اند **مصرع** مگذر ز راستی که ز راستی نتوان گذشت والحق اعتدال بالای آن
صنوبر بهشت شاخ طوبی نیافت تا خود را با او نسبت کند و در عرب نخل نام بر نیاورد تا شاد را کردن
نهاد ... فراز ... آن ... در سودای او دم ... عمر تا در راه او بر خاک نشست سر بلندی ساق ... شکر ... وجود ...

اکر کمر خدمت

اگر کمر خدمت در میان نبستی تا ابد الدهر پایش در گل ماندی و سرو تا بابند کیش لاف آزادی ...
بر خاک نشسته ماندش نارون با او همسری جست بخاک مذلتش فرو بردند و نیز با همه راستی ... از ...
و صنوبر با همه سربلندی دل داده او و گلبن خار نهاده او والحق همه خاشاک این راست فرقت از خاک
آستان تا پیکر روان و درین معنی تشبیه خواجه سلمان مناسب است **بیت** منظور ازل
از روح صورتی میخواست مثال قد ترا بر کشیده آمد راست **باب هجدهم در صفت میان** اهل
عرب میان را وسط خوانند و بپارسی فرقت میان باریک میان تا میان باریک چرا که در عرب
نصف میان باریک را کویند و وصف باریک میان را فی الجمله باریک میان بموی نسبت کرده اند چنانکه شیخ
سعدی فرماید **بیت** میانش را بموئیش را اگر صدره بپیمائی میانش کمتر از موئی موئیش تا میان
باشد اما درین بیت مبالغه بیش است که میان را باریکتر از موی گرفته اند و این تعلق ...
**بیت** طرفه آنست که که سخنی میکوید کمری می بندد ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد و تشبیه ...
این بیت نیز دقیقی دارد **بیت** برموی اگر میانت وقتی نبستی کمر از نیستی نبودی موئی میان هستی
اگر کمر نبودی آن راز که کشودی فی الجمله پنج صفت میان ارباب لطف موصوفست اول آنکه اهل لطفش
اندیشه مخفی خوانند چنانکه گفته اند **بیت** اندیشه که کم شود از لطف و ضمیری کرد و دل برراز با کمرت
در میان نهاد دوم آنکه وجودش مصور نمیشود و هیچش میخوانند چنانکه گفته اند **بیت** هیچ ندید مهر کاو
هیچ ندید از میان هیچ نگفت هر که او هیچ نگفت از آن دهن سیوم آنکه خیال پرستان
میانرا بی نشان گفته اند چنانکه ... کوید **بیت** بران نیشان مو که باریک میان بصد ...
کردند ما نشان میانه چهارم آنکه موهومیست در میان وجود وعدم نهان **مصراع** رازی که با وجود کمر در میان
نهاد پنجم آنکه نکته دانان از موی باریک او معنی باریک یافته اند چنانکه گفته اند **بیت** شبی ز معنی باریک
نکته میرفت اگر حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میانت نداد جز کمرت زهی
کمر که نشانی ز نیستی نشان آورد **باب نوزدهم در صفت ساق** و ساق بلغت عرب و در عجم نیز همین
نام مستعملست هر چند بصورت دو مینماید لیکن بمعنی یکیست و در قدیم العهد ... نسبت ساق کرده اند

وساقی بر دو قسم است سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و فرید احول ساقی را بدر اختر عنب
نسبت کرده اند بیت ساقی تو هزار باده آور و ز دست ❀ هرگز ندهم ستون عنابی را ❀ و سیف اعرج به
بقمش نسبت کرده است و پیش عام را بیت هر که را بدان ساقت نظر افتاده گفت ❀ عاج را
پیوند افتاده است با شاخ بقم ❀ و در عجم ساق سفید مطلوب و به بلور تشبیه کرده اند بیت بلورین ساق [illegible]
ترک سرمست ❀ ستاده بر سر با باده در دست ❀ و متاخران عجم به سیمش نسبت کرده اند چنانکه مداحی گوید
بیت ساقی زر از هم برد ز ساق سیمین ❀ وان کمیت که ادهم [illegible] از ره برد ❀ و این نوع خاص است بنسبت
عام فرزمیت وصفت ساقی بر دو قسم قرار گرفت و بپایان آمد و این دفتر [illegible] باقی چون
صورت و پیکر و شکل و شمایل [illegible] سراپای وجود است چون متصرفان ایران در آیینه اعضای
کمال حسن از مناسبت اعضا مشاهده کرده اند هر آینه کمال حسن [illegible] نظم را مناسب لفظی و معنی
آرایش بود تا منظور نظر اولو الابصار گردد و در رعایت اقسام صناعات [illegible] اگر متقدمان [illegible]
و دقایق این حقایق شده اند و بعضی از متاخران خلاف این گویند و این از قلت استعداد است که طریق
العقل واحد نیز گفته اند مصراع آدمی را بتر از علت نادانی نیست ❀ و عجبتر آنکه با وجود این ذهن و ذکا [illegible]
و خود را از خواص میدانند اما بیت آنکس که ز شهر آشنائیست ❀ داند که متاع ما کجائیست ❀ و هر که
که طفل را از ایام نشو و نما تا عهد صبا بگونه گون ترتیب و تحصیل ترغیب دهند و [illegible] تعلم [illegible]
فرمایند و تعلیم نمایند اگر در حال عنفوان شباب بحسب مداومت در خود تصور کنند آن استعداد تمام نیست
بلکه آن در غایت جهت که معتقد سعدی [illegible] اند و ملکه فضل الهی و لطف نامتناهی و غافل از آنکه
استکمال التعلق باستعداد قابل دارد چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة فرماید بیت باران که در لطافت
طبعش خلاف نیست ❀ در باغ لاله روید و در شوره بوم خس ❀ و مستعد سخن آفرین بمطالعه کتب دیگران
چه مباهات کنند بیت [illegible] ❀ و ز دل چند کتاب عنوان کرده ❀ [illegible]
نمی افتاده اند که بعد از معجزات کرامات و شعر و سحر از خرق عادات است و هر کس قابل آن
استعداد نیست چنانکه انوری فرماید بیت شاعری [illegible] قوم کرد [illegible] آنچه بود ❀ ابتدا [illegible]
امرء القیس انتهاشان بوفراس ❀ و آنچه من بنده همی پردازم این خود حکایت [illegible] ساری که

تا چه باید [illegible] لا مساس ❀ بنا بر این که کرامات شعر از معجزات است و شعر نوعی از سحر و در نبی حق جل علا
در شان نبی آدم پیغمبر باید و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و نیز بدان دلیل شاید که پیغمبر ساحر بود
[illegible] که عدم خط موجب نقص بودی باید که اشرف مخلوقات بکتابت الفاظ فرمودندی
و لیکن در مقامی که شیر مردانند بخط خال اعتباری نیست چه اهل تحقیق میگویند که در دلی که سر لوح
محفوظ پوشیده نبود نقش خط چگونه پوشیده ماند نظر بر سر نبوت بود که مخفی ماند مورخان
عرب آورده اند که در عهد سابق مکه را ام القری خواندندی و نبی را علیه افضل الصلوات [illegible]
گویند که مولد شریف مکه مبارکه است اکنون چه شرف ورای آنکه [illegible] اشرف
بقاع عالم [illegible] قدیمیت چنانکه بیت کار فلک این است
که بیرون آرد ❀ در حرص [illegible] مصرع [illegible] نظر حقیقت
تا در حقی هر [illegible] نظر چون آید ❀ اما کسب [illegible] تمام [illegible] بیت [illegible]
[illegible] باران در [illegible] خون [illegible] گوهر ❀ و بر مستعدان پوشیده نیست که [illegible]
[illegible] می باید کرد تا بحقیقت [illegible] برآورند چنانکه شیخ سعدی فرماید بیت همه عمر
[illegible] سعدی ❀ که نامش بر آمد بشیرین زبانی ❀ اگر تربیت استادان با جور پدر
[illegible] سعدی [illegible] بیت تمتعی که من از فضل در جهان دیدم ❀ همه حقایق
[illegible] روزی از استاد خود حسن ابن محمد کاشی پرسیدم که در مصراع [illegible]
[illegible] خانه را بیت این [illegible] جواب فرمود که [illegible]
[illegible] گویند و مصراع [illegible] چنانکه شیخ سعدی فرماید بیت [illegible]
فرزندم ❀ که خواجه شد [illegible] خویشتن کند [illegible] بخور ببخش که دنیا [illegible]
[illegible] پیش فرستید روز [illegible] ❀ [illegible]
[illegible] لفظ و معنی و صنعت و خیال [illegible]

...ستحکم بود و اصل سخن جزالت طبیعت و پاکی نفس معنی را و هر سخن که قریب الفهم بود و حلقه در گوش کند و
...ف و ترکیب آن قدرت آنست که ترتیب در تربیت آن صنعت که در الفاظ که وا نه چند را از راه تناسب و ایهام گشته
...ترتیب در یک سلک آرد و قیمتی دیگر یابد و هرگاه که ناظم رعایت تناسب نکند سخن بی رونق ماند و چون هیچ
سخن از جهت حروف چیده از نفس بایستی که معانی برگزیده باشد بودی و حال آنکه برخلاف این است
بیت باد در نکهت سر خاک رنگین رز ✿ باد در نکهت می فروشد خاک رنگین می ستاند ✿ و لطیفه
سخن را به آب تشبیه کرده اند و چون آب روانست باید که شعر نیز روان باشد چنانکه شیخ سعدی فرماید بیت
شعرم چو آب در همه عالم روان شده است ✿ کز پارس میرود بخراسان سفینه ✿ و گروهی شعرا عروس
تشبیه کرده اند از پاکدامنی چنانکه بیت عروس حجله طبعم هزار دل برباید ✿ اگر ز رخ بنماید [illegible] و هر چند سخن
این در باب معانی در بیان آمده بود اما بدین نسخه فرا گرفت [illegible] سخن
[illegible] حضرت [illegible] و پادشاه اسلام پناه بیت گرچه تغزلیست [illegible] ✿ سخنم خود معروف سخن
[illegible] آید از گفتار ✿ که مراجعت غایة مقدار ✿ و با وجود آنکه بعد از مطالعه حدائق السحر شعرای عهد در تقاریر
[illegible] نازک کرده اند اما بحکم من تشبه بقوم فهو منهم این خوش [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] شد و الحمد [illegible] بحسب [illegible] اطراف و مجالست اشراف [illegible] کرده امیدوار
[illegible] بشرف مطالعه ابنای جنس مشرف شود [illegible] که صفای زلال سخن [illegible]
[illegible] آب [illegible] شود آب جاری نگردد [illegible] آینه صورت [illegible] صورت
[illegible] الکلام صفة المتکلم تا مادام که متکلم باوصاف جمیله متحلی نگردد از تجلی جمال نو عروس عالم قدس [illegible]
[illegible] نیابد و همچنین شاعر را باید که طلب حسن بر حسن طلب غالب باشد سخن [illegible]
[illegible] کرده و چون شمع روشنست بواسطه صفای خاطر و تصفیه باطن سخن ارباب قلوب در دل [illegible]
[illegible] عشق گرم تر کرده چنانکه درین بیت اختصار رفت بیت فرقت میان سوز جگر جان خیز بود ✿ تا اگر [illegible]
[illegible] تمت الرساله الموسوم بانیس العشاق [illegible] عارفان و عاشقان مظهر جلال [illegible] که [illegible]
[illegible] این [illegible] دعا [illegible] خیر [illegible] حضرت [illegible] مرحوم [illegible]